اسلام و سوسیالیسم

سیدهادی سعیدی

چاپ دوم: تیرماه ۱۳۵۸

انتشارات شفق

قم - خیابان صفائیه

اهداء

این کتاب را بحضور پدر دانشمند بزرگوارم؛
آقای سید غلامرضا سعیدی که مرا درراه تحصیل
دانش کمکهای فراوان فرموده و بمادر عزیز و
ارجمندم که مرا در دامان پرمهر و محبت خود
پرورانده است تقدیم میکنم

تهران ـ فروردین ماه ۱۳۴۶ سید هادی سعیدی

سپاسگزاری

فریضه ذمه خود میدانم، که از دو استاد دانشمند
ارجمند دانشگاه تهران، آقای دکتر رضا زاده شفق،
و آقای دکتر موسی عمید، که متفقاً در راه تألیف
این کتاب، مرا راهنمائی های شایان فرموده اند
تشکر کنم

سید هادی سعیدی

سخن ناشر

بنام خدا

ضمن سپاس فراوان از استاد سیدغلامرضا سعیدی که حق چاپ و نشر کتاب "اسلام و سوسیالیسم" (تالیف مرحوم سیدهادی سعیدی) را به انتشارات شفق واگذار فرمودند، تذکر دونکته را لازم می‌دانیم.

الف ـ با اینکه بیش از سی سال از تالیف این کتاب می گذرد، مطالب آن برای این عصر نیز جالب است و در بسیاری از موارد، خواننده احساس می‌کند که این کتاب برای او و بخصوص برای امروز او نوشته شده است.

ب ـ درپاره‌ای‌ازمطالب ازمنابع اهل تسنن و نظریات دانشمندان آنان استفاده شده و قابل بررسی بیشتر و دقیق‌تری است. مانند مطالبی که تحت عنوان "مبانی اسلام" از دائره المعارف فرید وجدی اقتباس شده یا مطالبی که درباره سوسیالیزم اسلامی در عهد خلفا آورده شده است، که امیدواریم خوانندگان دقیق و نکته‌سنج ما، خود به این موارد توجه داشته باشند.

قم ـ انتشارات شفق

مقدمه

سوسیالیزم دینی

بقلم : آقای دکتر رضازاده شفق

سوسیالیزم را ممکن است بطور کلی وقطع نظر از تعریفات منجز علمی، اینگونه تعریف کرد: که، «آن عبارتست از مسلکی اقتصادی و سیاسی که هدفش رفاه عامه و توزیع عادلانه کار وزحمت و محصول ثروتست، بین تمام طبقات و افراد یك جامعه.»

مفهوم سوسیالیزم نیز مانند هر موضوع اجتماعی با زمان و مکان فرق میکند، ودر واقع مراتب و مراحل دارد هرگز آنرا با یك دستور معین ومشخصی که هروقت وهمه جا یکسان باشد نتوان تعریف و تحدید کرد.

سوسیالیزم بحکم احتیاجات واخلاق مردم و طبیعت وسرزمین، وسبك واحوال معتقدات ونظایر آن، درآمریکا یك مصداق پیدا میکند و درانگلستان یکی دیگر و در روسیه یا سویس هم یکی دیگر، وتطبیق کورانه، اصول عملیات هیچ کشور، در کشور دیگر درست نمیآید، پس تنها ممکن است نظیر آنچه درفوق مزبور افتاد هدف کلی آنرا تعیین نمود.

هر ملتی موظف است رو بهدف عدالت اجتماعی و تعادل اقتصادی برود ونعمتهای زندگی را درمیان افرادش تعمیم کند، یعنی یکنوع سوسیالیزم مطابق مزاج و در خور احتیاج محیط پیش گیرد وپیشه سازد.

یکی از موضوعات مورد بحث اجتماعی همانا عبارتست ازاینکه آیا بین تعلیمات سوسیالیزم، با تعلیمات دینی چه مناسبت موجود است.

کسانیکه پیرو مسلك سوسیالیزم مادی یا بقول حضرات «سوسیالیزم علمی» هستند مدعی هستند سوسیالیزم یك موضوع اقتصادی وسیاسی صرف وتابع طریقهٔ ریاضی وروی اصول قوانین طبیعی است، و بادین یابند تعلیمات اخلاقی مناسبتی ندارد

مطلب مربوط بیك رشته حقوق معین راجع بسبك معیشت وطرز حکومت اجتماعی است، و آنرا متد علمی و ارقام و مبارزه در راه تعیین مشی سیاست جامعه تثبیت میکند نه احکام و دستورات دینی. حتی بسا که دین بواسطه اغفال

بخواب خرگوشی دادن بعامه آنانرا از تعقیب حقوق خود غافل میکند و مردم را از محاسبه و مطالبه حقوق دنیوی وامانده و بیقید میسازد، و آنانرا به رؤیای سعادت و جبران آخرت میاندازد و با این ترتیب دین بیشتر بنفع توانگران و سرمایه داران تمام میشود، زیرا بطور غیر مستقیم دستگاه آنانرا از زوال مصون میدارد .

از طرف دیگر برخی عقیده دارند: دین درست برعکس آنچه مادیون تصور میکنند درحدود عقل و عدل و شرع کاملا پشتیبان نفع عام و تعادل اجتماعی است و شاید قدیمترین تعلیمات بشری بنفع جامعه و برضد خود کامی افراد، تعلیمات دینی بوده و پیامبران عظام پیشوایان مذهب اجتماعی بوده‌اند، زیرا مردم را به عدل و احسان وتعدیل و تعادل دعوت و درویشان و ضعیفان را در برابر توانگران وتوانایان حمایت کرده‌اند ·

این آئین دادگستری ومردم پروری بی شك دردیانت اسلام روشنتر و استوارتر تشریع شده است، زیرا بحکم تعلیمات قران هرفرد مسلمان که ایمان واقعی بدین دارد، موظف است دوعمل بکند. یکی آنکه همواره حال محتاجان ودرماندگان را باقلبی مهربان در نظر گیرد، ومدام مهیا بخدمت خلق باشد و در آنراه ازمال وجان دریغ ندارد ·

دیگر آنکه، برفرض چنین رقت و مهر والفتی درساحته دل او نباشد مجبور است مال ومکنت خود را تزکیه کند و آنچه را که باید به نفع عامه به بیت المال یا خزانه دولت داده شود تا دنیارا آخر بدهد و از مال حرام وربا و احتکار وگرد آوردن و راکد گذاشتن ثروت زیادی کاملا خودداری کند، ومعیشت خودرا از طریق کسب وکار حلال آماده سازد ونان خودرا در مقابل کاروکوشش مثمر تحصیل نماید .

با حصول این شرط دین اسلام وجود تمام طبقات راچه کارگروبرزگر وچه سرمایه‌دار وبازرگان مجاز میداند، وهیچ طبقه حق ندارد بحق طبقه دیگر تجاوز کند، هرطبقه درحدود مشروع، خود آزاد ومختار است ازنعمات زندگی متنعم گردد، فقط موقعیکه رسم عدالت و حدود شریعت متروك و مسکوت گشت مثلا از طرف کارگر یا برزگر اجحاف وعصیان بیجهة بکار افتاد و بدون کار وزحمت مزد خواسته شد، یابارنج کم درآمد زیاد مطالبه گشت یا نسبت بمال اشخاص تجاوز روی داده شد، یا ازطرف سرمایه دار و مالك احتکار وقمار وسفته بازی وبشتهم اندازی پیشه گشت، وجمعی برنج دیگران

بناز و نعمت رسیدند و بیخبر از حال مردم و ناموس اجتماع و اوامر الهی مستغرق عیش و نوش شدند، در این صورت خدا و رسولش از چنین کسانی بیزار خواهند بود و لعنت ابدی شامل حال آنان خواهد بود .

باید این نکته را فراموش نکرد که، دین هرگز مخالف با منطق و اصول علمی نیست، و از اینرو مطالب سوسیالیزم علمی را تا آنجا که روی احساسات کینه جویانه و انقلابی صرف نباشد رد نمیکند، نهایت اینکه فلسفه دین میگوید: تنها علم و حسابداری و قیاسات خشك، مسائل اجتماعی را حل نمیکند بلکه خلوص و ایمان بحق و گذشت و فداکاری و عواطف انسانی هم لازم است تا نغمه زندگی با آهنگ کامل بکار افتد .

در ین جهان گذران که شهوات و قوای حیوانی بحکم قانون طبیعت همواره درخروش و همیشه در جوش است، نیروی عقل و نیروی عاطفه و ایمان در ردیف قوای دیگر برای همین آفریده شده تا بجائی که لازم است این دو نیرو شهوات آدمی را در حدود مشروع و معقول نگهدارد .

هیچ طبقه نباید مغرور شایستگی خود گردد و لیاقت و امتیازات را منحصر بخود شمارد . اگر مالك و بازرگان عقل و فکر و تدبیر دارد و در آباد کردن زمین یا جریان دادن سرمایه و کالا یا پیدا کردن بازار فروش یا تشویق اختراعات و نظایر آن صرف فکر و نیرو و سرمایه میکند، کارگر و برزگر و زحمت کشان دیگر هم با نیروی عضلات خود در تولید ثروت سهمی بزرك احراز میکنند . پس هردو طبقه چه سرمایه‌دار و چه کارگر در حدود خود برای اداره شدن امور عالم لازم و ملزومند ، فقط باید هر دو تابع قانون عدالت گردند، هردو از تجاوز نسبت بهم پرهیز نمایند، برای تأمین چنین عدالتی جز دو وسیله نداریم، یکی قانون است که دولتهای نیرومند باید آنرا اجرا کنند، دیگر وجدانست که ادیان آنرا تقویت میکنند، و نیك پیداست که قانون بدون وجدان ارزشی ندارد، کتاب قانون اساسی واقعی بشر همان لوح ضمیر اواست، که نگارگر آفرینش کلمه حق و مهر را بر آن ثبت و نقش کرده و دین کارش اینست که چشمها را باز کند تا بشر آن کتاب تکوینی را بخواند و پی به نفس خود برد و حق را بشناسد .

سرمایه دار مغز و اندیشه و خرد دارد، که برای ایجاد کار و ثروت طرح میریزد، کارگر و برزگر عضلات دارند که در عمل آن نقشه‌ها را صورت خارجی میدهند، ولی نه عقل تنها می تواند کامیاب گردد و نه عضلات تنها، بلکه در میان آندو واسطه‌ای هم لازمست، و آن محبت و ایمان و عاطفه است،

میان مغز که از آن سرمایه دار است و عضلات که از آن کارگر و رنجبر است قلب هم ضرورت دارد تا ایندو نیرو را بلطف تالیف خود با هم موافق سازد تا ساز و سازمان زندگی کامل گردد.

میتوان گفت کانون تعلیمات دین همین قلب و هدفش همان جمع میان مشقات و تألیف بین اختلافات است، ولی اینبار نه ازراه قیاس عقلی و محاجه و مخاصمه بلکه از طریق مواسات و گذشت و عفو و فدیه.

با این مقدمه بنظر میرسد قول آنانکه دین را در فوق علوم و تجارب برای عالم انسانی لازم میدانند درست باشد، بخصوص تعالیم بلند اسلام از این حیث مرتبه‌ای خاص دارد و برای حل معضلات اجتماع بشری آئینی بس سودمند است، زیرا میان کار مغز و کار عضله کار قلب را تقویت میکند و آدمیزاد را از یکطرف در سلطهٔ امور خشك عقلانی و از طرفی هم در حیطه قوای جسمانی نمیگذارد، بلکه میان این دو ایمان و گذشت و محبت را برای میانجیگیری میگمارد و خدای بزرك را داور واقعی می شمارد تا بدینواسطه در جامعه آدمیان جای خصومت ودشمنیهای تلخ فردی یا طبقاتی را دوستی و گذشت و مهر و مودت بگیرد وهر فرد وهرطبقه در برابرهم نسبت بهم خوبی واحسان کنند و حق هم را اداره نمایند و در ضمن بگویند « وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین. »

کتاب حاضر که آنرا دانشجوی فاضل ودانشمند آقای سیدهادی سعیدی، در نتیجه فکر واندیشه و مطالعات ممتد گرد آورده‌اند چنین هدفی را پی میکند و ارزش اجتماعی دین سلام را عیان میسازد و یکی از دو طریق معروف اجتماعی را که الزام دین در امور انسانی باشد اختیار میکند.

امیدوارم این کتاب سودمند در راه هدایت افکار مردم مقامی را که شایسته آنست احراز کند ومؤلف جوان آن برای تألیفات بیشتر واقدامات بهتری تشویق گردد.　　　　طهران اسفند ماه ۱۳۲۵

دکتر رضا زاده شفق

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

انسان وطبیعت ـ

قدما میگفتند کودك نوزاد از آنجهت میگرید وناله میکندکه اورا از دنیائی پاك بجهانی مادی ، جهانی پر از آشوب و غوغا ، جهانی که صدای ماده‌پرستان گوشش‌را رنج میدهد و جدال آنان چشمانش‌را خیره میسازد آورده اند . از این مسافرت پشیمان است و میخواهد بر گردد ، چون راه بازگشت ندارد ناگزیر درددل وآلام روح‌رابصورت قطراتی مروارید وار از راه چشم‌برچهره گلگون میریزد .

این توجیه گرچه دور از حقیقت است ، ولی قدر مسلم آن‌است که ناله بشر از روزیکه بدنیا میآید شروع میشود و تا زمانیکه چشم از اینجهان میپوشد، مستمراً ادامه می یابد ، با این تفاوت‌که ناله او در سنین مختلفه عمر صورتهای گوناگون پیدا میکند در کودکی ناله وگریه است همینکه بزرگتر میشود صورت گله وشکایت از روزگاررا دارد ، تا آنجاکه کوته فکرانی بخیال خود با انتحار خویشتن را ازاین گیرودار خلاص میکنند .

این گریه وفغان از چیست ؟

انسان باسرمایه‌ای که مرکب است از اندیشه و عقل ، آرزو و شهوت بدنیا میآید ، و در بازار زندگانی دنیا بخرید و فروش مشغول میشود وبرای بدست آوردن آنچه آرزویش‌را دارد کار میکند ، پس کار میفروشد وآرزو میخرد ، ازحیث بدست آوردن آمال خود مسرور

میشود و از عدم توفیق متأثر میگردد ، احساس این مسرت و تأثر است که منشأ فعالیتهای روزانه ما است .

طبع سرکش بشر که هیچ چیزرا درراه‌نیل بمقصود مانع نمی‌بیند لاینقطع درپی خواستن‌است ، آنچه را میخواهد دوست‌دارد بآن‌برسد و ازآنچه متنفر است باتمام قوا میگریزد .

پس اساس حیات مادی بشر جلب منفعت است ودفع مضرت . از یکی میگریزد و بدیگری میگرود . تاریخ ، فلسفه ، دین ، علوم ، هنرهای‌زیبا ، فعالیتهای گوناگون ،جنگ‌وصلح ، همه وهمه ازاین دواصل سرچشمه میگیرد .

چیزهای تازه میخواهد ، تا بآن نرسیده از فراقش در الم است وهمینکه بآن رسید دیگر آن شوق ورغبت وجود ندارد وجای خودرا به جستن چیزهای دیگر میدهد و به همین ترتیب بیچاره بشر عمر میگذراند و در دریای شهوت و آرزو غوطه ور است ، بنا باعتقاد خود ازسوء قسمت‌ازلی مینالد و با همه نیرو خود را مجهز میکند که برعلیه این دستگاه مرموز خلقت به‌نبرد برخیزد ، از اینجا است که میگوید :

نرسددست من بچرخ بلند ورنه بگشادمیش بنداز بند
قسمتی کرد سخت نا هموار بیش‌وکم درمیان‌خلق‌افکند
آن نیابد همی بجهد پلاس و آن نپوشد همی بناز پرند
آنکه بسیار یافت ناخشنود و آنکه‌اندك گرفت‌ناخرسند

درحالیکه دل زمینهارامیشکافد و پرزنان فضای بی‌پایان آسمان را درهم مینوردد ، و امواج عظیم دریارا درهم می‌شکند و عظمت خود را برخ‌همه موجودات‌میکشد ، باز دست‌وبال‌خودرا بسته می‌بیندوتفاوتهای اجتماعی‌راکه بصورت عدم مساوات‌شدید در میان طبقات اجتماع وجود

دارد بباد لعن و دشنام میگیرد ، و آندم که بدین نکته پی میبرد ، دستگاه مرموز دیگری موجود است که حاکم بروجود اوست . در این مشکل می افتد که سعد و نحس در آفرینش از کجا است و گوید :

بار خدایا اگر ز روی خدائی | سیرت انسان همه جمیل سرشتی
عارض رومی و چهره حبشی را | علت خوبی چه بود ومایه زشتی
ازچه سعید اوفتادو ازچه شقی گشت | زاهد محرابی و کشیش کنشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا | محنت مفلس چراست کشتی کشتی

تلاشی که بشر برای ادامه زندگی و درك فلسفه حیات متحمل میشود ، چنان شدید و بی پایان است که متیوان گفت همه دقائق حیاتش را فرا میگیرد .

آفریدگار پاك جهان که مخلوقات ناچیز خودرانمیتواند پریشان و گمراه به بیند. پیغامبران پاك سرشتش را مأموریت میدهد که بضلالت بندگانش خاتمه دهند. اینجا تاریخ تشکیل دین است، خداوند پیغمبرانش را مأموریت میدهد که بندگان آزمندش را باین معنی متوجه کنند که غیراز جهان مادی جهانی دیگری نیز هست . آثارافعال و کردارما اگرچه ممکن است در حافظه مان نماند ولی در دفتر خلقت ثبت است و نتایج اعمالمان بخودمان عاید میگردد . آری

این جهان کوه است وفعل ماندا | باز گردد این نداها را صدا

افسوس که چون تعلیمات مقدس آسمانی ، انسان رابه فراسوی هوسهای پست دعوت می کنند، بشرهوس پرست پس از چندی همان نظامات و مقرراتی راکه برای راهنمائی اومقرر گردیده است ، در گوشه نسیان می گذارد ودقایق ذیقیمت عمرش رامرتباً در کسب مال وجاه وتسکین شهوات ، سپری می کند .

آنوقت است که توده های عظیم بشر چون حیوانات خونخواری بجان هم میافتند وجهانرا از آرامش و صفا برادری و برابری خالی میکنند ودنیائی نظیر دنیائی که درآن زندگی میکنیم بوجودمیآورند ، پس ازآنکه صاحبنظران نتایج ماده پرستی و تزویر وعدم تمکین بمقررات دینی را می بینند سخت تکاپو میکنند و بفکر چاره می افتند و آئین های گوناگون برای حل مشکلات زندگی اجتماعی بوجود میآورند وسازمانهای سیاسی میسازند اینجاست که مسلکهای مختلف مانند سوسیالیسم کمونیسم و فاشیسم و ... بوجودمیآید.

مانیز به پیروی از روش آن صاحبنظران دراین مختصر میخواهیم ببنیم چه شرایع و انظاماتی ممکن است کافل سعادت جامعه بشری باشد.

سیدهادی سعیدی

فصل اول

اسلام چیست ؟

در اوائل قرن هفتم میلادی ، هنگامیکه امپراطوری ایران و رم برای سیادت و نفوذ جهانی بسختی مبارزه میکردند ، درصحرای عربستان حادثه‌ای رخ دادکه جریان تاریخ را عوض کرد . عربستان تا آن‌هنگام در جهان اهمیت و مقامی نداشت و ایران و رم که بر قسمت اعظم دنیای آنروز تسلط و نفوذ داشتند بدین جزیره خشك و بی حاصل که بیشتر نواحی آن مانند دریائی ازریگهای سوزان ومواج بود توجهی نداشتند و شبه‌جزیره عربستان جز بعضی نقاط که دارای اهمیت تجارتی ولشکر کشی بود ، از نفوذ مستقیم دیگران محفوظ مانده بود .

ایران ورم دو دولت نیرومند جهان از لحاظ معتقدات دینی (با اینکه در اساس متوجه بدین وحدت و اصل روحانیت بودند) درنتیجهٔ طول زمان‌و تلقین برخی روحانیان پیرو اباطیل و خرافات شده بودند . ایران ثنوی بود و رم تثلیثی . عربستان نیزکه میان این دوکشوربزرك محصوربود خدایان بسیار داشت ودر دره مکه‌که مرکز دینی‌وروحانی عرب بشمار میرفت ، در اطراف کعبه ـ ، خانه ابراهیم ۳۶۰ بت‌وجود داشت، که هر یك از آنهامتعلق بیکی از قبایل عرب بود ، حادثه‌ای که جریان تاریخ‌را عوض کرد ازدره مکه سرچشمه گرفت . (۱)

مردی درستکار و خردمند و راستگوکه کودکی را به‌گوسفند چرانی و جوانی‌را گاهی بتجارت و زمانی بعبادت گذرانده بود ، پس‌از

---

۱ ـ مقدمهٔ تاریخ زندگانی محمد ترجمه دانشمند محترم آقای ابوالقاسم پاینده. تالیف دکتر هیکل پاشا.

یکدوره تفکر متمادی، بتحریك ندای غیبی ، در آن کانون بت پرستی برضد خدایان‌متعدد ، بیرق‌توحید برافراشت و گفت‌تثلیت و ثنویت‌موجب ضلالت است و بت پرستی مایه پستی‌است ، باید از گمراهی و پستی‌چشم بپوشید و خدای یگانه را که‌خدائی جز او نیست و زنده و پاینده‌است وخواب نمیرود وهرچه‌در آسمانها وزمینهاست متعلق باوست بپرستید .

جهان آشفته‌آنزمان که بامشکلات اجتماعی و اقتصادی واخلاقی دست بگریبان بود ، وچون عنکبوت از میان رشته های اوهام خویش راه فرار نداشت . بدین‌نهضت معنوی که بدون سر و صدا در قلب‌عربستان در دره مکه آغاز میشد توجهی نکرد . و شاید در چند سال اول در خارج عربستان کسی ازاین قضیه خبردار نشد . بیست‌و پنجسال گذشت و در این مدت کم آئین جدید پیروان وفدائیان زیاد پیدا کرد ناگهان دسته های جنگجوی عرب که در زیر لوای‌توحید متحد و بانیروی ایمان مسلح شده بودند بقلمرو ایران و روم حمله بردند، در نظر مردم‌آن عصر این قضیه‌کاری ناصواب و خیالی محال بود . عربها قومی‌خانه بدوش و صحرا نشین بودند چون وسیله زندگانی‌نداشتند، دائماً برای ربودن هستی یکدیگر ستیزه و جدال میکردند و بیشتر روزگارشان بشترچرانی وکینه جوئی و یغماگری‌سپری‌میشد . بااینترتیب عجیب بود که مردمی چنین بدبخت و بینوا در صدد حمله بدولتهای بزرك و نیرومند آن عصر برآمدند . این قضیه‌بینهایت عجیب بود اما محقق بود .

نهضت مقدس اسلام در ظرف مدتی کمتر از یکربع قرن با وضعی معجزه آسا این طوایف خانه بدوش را که پیش از آن بدبخت ترین و بیچاره ترین مردم دنیا بودند در زیر لوای توحید در آورد ، نفوذ

خدایان و دینهای مختلف از عربستان بر افتاد و طوایف مختلف در پرتو دین جدید متحد شدند، نیروی ایمان مانند شعله‌ای قوی که ازذرات متفرق جسمی محکم بوجود میآورد، این مردم خودسر و ماجراجو و پراکنده رابهم پیوست و از آنها توده‌ای بزرگ پدید آورد که هیچ نیروئی باآن مقاومت نمیکرد ، این توده عظیم در مدتی کوتاه ، سپاه های منظمی را مغلوب کرد، کشورهای بزرگ را در هم شکافت و یك قرن نگذشت که نهضت جدید قسمت اعظم جهانرا فراگرفت •

امپراطوری وسیع ایران مطیع اسلام شد و امپراطوری روم در چهاردیوارقسطنطنیه محصور گشت وپرچم اسلام از اسپانیا تادیوارچین باهتزاز در آمد •

این نهضت عجیب که در باطن آن یك حقیقت روحانی نهان بود با این پیشرفت سریع فاصله‌ای در تاریخ جهان بوجودآورد، و دنیای کهن را زیر ورو کرد وبرویرانه‌های آن جهانی نوین ساخت که نظامات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی آن با جهان پیش تفاوتها داشت•

میراث معنوی محمد یعنی دین مبین اسلام درقرنهای گذشته رهنمائی کاروان بشر را بعهده گرفته و خط سیر تمدن را تعیین کرده است و هم اکنون نیز بردنیا نفوذ دارد ودرتمدن آن تأثیر میکند• تاخدا ازنورخود جهانرا روشن کند. نفوذ محمد درگذشته وآینده جهان بدینجهت است که او دین حق را پدید آورد و اساس تمدنی رااستوار ساخت که آخرین وسیله خوشبخت ساختن جهان وجهانیان است • دین وتمدنی که محمد برهنمائی وحی الهی پدید آورد با هم وابسته است و فاصله‌ای میانشان نیست •

مبانی اسلام . ـ

ریشه کلمه اسلام «سلم» است که بمعنی صلح و آرامش و درستی میآید ، و کلمهٔ اسلام در مرحلهٔ اول عبارت از تسلیم ورضا در برابر حق و پیشگاه ربوبیت و در مرحلهٔ دوم رعایت اصول سلم وصلح در ارتباط بین فرد و جامعه میباشد. قرآن کریم برای مفهوم اول و دوم فرموده است . « بلی من اسلم وجهه للهوهو محسن فله اجره عند ربهولاخوف علیهم ولاهم یحزنون» (آیه ۱۱۲ از سوره بقره) .(۱)

صرف نظر ازبیان اجمالی فوق محققین اسلامی مبانی دین مقدس اسلام را در ۱۲ اصل تلخیص نموده اند که با نهایت اختصار به بیان آن بشرح زیرمبادرت میشود .(۲)

اصل اول ـ ایجادارتباط مستقیم بین خالق و مخلوق

تاریخ اجتماع بشری از لحاظ شئون دینی گواهی میدهد که تا قبل از طلوع نیر تابناك اسلام ، رجال دینی در همه نقاط دنیا خود را بر نفوس بشر حاکم میدانستند و بتعبیر دیگر هریکی خودرا بین خالق و مخلوق واسطه ورابط معرفی میکرد ، وکلید عقل وفکر مردم دردست این جمعیت قرار گرفته بود لیکن اسلام اعلان کرد که مردم درارتباطشان با مبدأ ربوبیت نیازمند هیچ واسطه و رابطی نیستند و تأیید نمود که : **ونحن اقرب الیه من حبل الورید** بدینقرار این اولین سنگی بود که بدست شارع بزرگ اسلام در بنای کاخ آزادی « معقول » انسانیت بکار رفت .

۱ـ آری هر کس (خودش را کاملا) تسلیم (اراده) خدا نماید و (نسبت بدیگران) نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش (محفوظ) و بر آنان (نیکوکاران) هیچگونه خوفی نیست و نباید محزون باشد .

۲ـ دائرة المعارف القرن العشرین

اصل دوم ـ ایجاد مساوات عمومی. ـ قبل از اسلام مردم بسه دسته تقسیم میشدند : ۱ ـ رجال دین ۲ ـ رجال حکومت ـ ۳ ـ طبقه عامه ـ

پیشوایان دینی دارای مقام اول ورجال حکومت زمامدار امور عمومی بودند و هرطبقه برای تسکین شهوات خودشان ازعناوین جعلی خویش سوء استفاده مینمودند همینکه اسلام آمدصریحاً اعلان کرد که : پدر همه مردم آدم ومادرشان حوا است • سفید برسیاه ، عرب بر عجم ، مزیتی ندارد مگر در سایهٔ تقوی و عمل نیك ، از اینجااست که قرآن مجید گفت « **یا ایهاالناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ، ان اکرمکم عندالله اتقاکم** » (۱)
(آیه ۱۳ ازسوره حجرات)

اسلام بـا بیان این اصل دومین سنك بنـای کاخ آزادی را بکـار برد •

اصل سوم ـ تاسیس مبادی دموکراسی. ـ قبل از طلوع اسلام مردم خیال میکردند برای این خلق شده‌اند که کورکورانه از هیئت حاکمه اطاعت کنند، بحدی که هیچگونه نظری در صلح و جنك برای خودشان قائل نبودند گوئی همه آنها دسته‌ای گوسفند بودند که بی اختیار بهرطرفی رانده شوند ، و آنچه تواریخ روم ویونان از مجالس شوری ونظامات حکومتی آن عصر حکایت میکند در حقیقت جز استبداد طبقه حاکمه

---

۱ ـ (ای مردم) (شمارا از یك مرد و از یك زن آفریدیم وشمارا بشعوب و قبائل تقسیم کردیم برای اینکه یکدیگررا بشناسید ، (بدیهی است منظور ازاین شناسائی همکاری اجتماعی فرهنگی همچنین استفاده از تمدن یکـدیگر است .) گرامیترین فردشما درنزد خدا پرهیزکار ترین شما است .

که انحصار با قویا داشت چیز دیگری نبود و جمعیت هیچگونه حقی در اصلاح انحرافات حکام نداشت .

مجالس شوری درروم و حتی در آتن مخصوص یکدسته اشراف بود که بر مردم حکومت میکردند وگاهی یك فرد مستبد ملت رابهر طرف که میخواست سوق میداد، همینکه اسلام آمد این نظام را منقلب ساخت و برای هر فردی حق مراقبت در جریان امور حکومتی را قائل شد و در شئون عمومی مشورت را حکومت داد .

باین دلیل که قرآن مجید میگوید . «وامرهم شوری بینهم» وهمچنین «وشاورهم فی الامر» علاوه بر این پیغمبر اسلام فرمود « الدین النصیحه » پرسیدند حق نصیحت با کیست ؟ فرمود: «لله « ولرسوله وللمومنین عامتهم خاصتهم » (۱)

از این بالا تر اینکه امر بمعروف و نهی از منکر را از واجبات شمرد و حتی علل انحطاط و انقراض ملل گذشته را قرآن مجید بترك امر بمعروف ونهی ازمنکر مدلل میسازد که فرمود . « كانو الا يتناهون عن منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون» (۲) (سوره مائده ۸۲)

و نیز پیغمبر بزرگوار اسلام فرمود : «من رای منکم المنکر فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع فبقلبه و ذلك اضعف الايمان » (۳)

۱– فرمود حق نصیحت باخداست وپس ازاو باپیغمبرش، درمرحله سوم عامه مسلمین بخاصه مسلمین حق نصیحت دارند.

۲– ملل گذشته که دچار انقراض شدند، یکدیگررا ازمنکرات که مرتکب میشدند نهی نمینمودند، چه زشتکار بودند.

۳– هرفردی ازشما که منکری را ببیند باید بادستش آنرا رفع کند واگر نتواند بزبانش واگرنتواند باقلبش، مرحله اخیر ضعیفترین درجات ایمانست.

با توجه باین اصل هر مسلمانی دانست که در اداره شئون وامور عمومی حقی مهم دارد، بنا بر این نباید خودش را ابزار دست رؤساء قرار بدهد.

اصل چهارم - هر کس مسئول عمل خویش است . - پیش از طلوع اسلام مردم تصور میکردند سعادت و شقاوتشان در عالم روحانی تحت اراده رؤسای دینی است و آنانرا مالك بهشت و دوزخ میانگاشتند. این بود که برای ترضیه‌خاطر آنان افزار بلا اراده‌ای بودند.

بر عکس اسلام سعادت و شقاوت دنیا و آخرت را منوط باعمال شخص دانست و شفاعت گزافی رؤسای دینی را لغو نمود. دراین باره قرآن مجید اعلان کرد که « کل نفس بماکسبت رهینه » (۱) (سوره وتر آیه ۳۱) و باز فرمود که « لیس للانسان الاماسعی» (۲) (سوره نجم آیه ٤۰) و درباره کسانی که کار نیك انجام ندهند فرمود « فمالهم من شافعین و ما تنفعهم شفاعة الشافعین »

بدیهی است انسان با توجه باین دستور بمسئولیت خویش آشنا میشود و در نتیجه، در این جهان و جهان دیگر جز بر عمل خویش تکیه نمیکند.

اصل پنجم - تصدیق وجود عقل و علم . قبل از پیدایش اسلام مردم معتقد بودند که دین و عقل نقیض یکدیگرند و هیچگاه بایکدیگر جمع نمیشوند، زیرا اختلاف شدیدی مابین عقاید و عقول مردم آنعصر موجود بود و بحدی در این باره غلو میکردند که تصور مینمودند عقل کوچکتر از آنست که مراتب جلال و علو عقاید را درك کند، (مسلماً با اینکه درین

---

۱ - هر کس مسئول عمل خویش است.

۲ - انسان جز آنچه انجام داده مالك نیست.

عقیده حقیقتی هست ولی این حقیقت نباید راه تعقل را بکلی ببندد.)

بدبختانه برخی رهبران دینی در این زمینه بیش از حد لزوم مبالغه مینمودند و از این راه بانحطاط افکار کمك میکردند، باین معنی که صریحاً میگفتند تمام حقایق دینی بایداز مدرکات عقلی بالاتر باشد، این عقیده موجب آن شد که هر گونه خرافه‌ای دردین راه یابد و هیچ نیروی عقلی نتواند غث را از سمین تجزیه کند، در مقابل این افراط، اسلام عقل را مناط تکلیف و محك تمیز بین حق و باطل قرار داد، و اعلان نمود که میزان حکم و ممیز اصلی عقل است و بس.

قرآن مجید در موارد زیادی فضیلت عقل را متذکر میشود ازقبیل «افلا تعقلون» و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر»(۱) ونیز فرمود. « وتلك الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون »(۲) (سوره عنکبوت آیه ۴۱)

پیغمبر اسلام فرمود: «الدین هو العقل ولادین لمن لاعقل له » (۳)

باتوجه باین اصل مسلم میشود که عقول بشر از دائره عقاید باطله رهائی یافت و برای اولین مرتبه دین هموزن عقل ودر میان معتقدات مقیاس و محك شناخته شد.

اصل ششم - ایجاد هم آهنگی بین دین و مدنیت. - پیش از طلوع اسلام روحانیت بصورت رهبانیت در آمده بود، و معالم دینی در

۱- اگر گوش شنوا میداشتیم، یا اگر نیروی عقل را بکارمیبردیم، در زمره دوزخیان قرار نمیگرفتیم.

۲- این مثل ها را برای مردم میزنیم، و جز دانایان کسی در زمینه آنها تعقل نمیکند.

۳-دین عبارت است ازعقل وهر کس عقل نداردین ندارد.

ظلمت جهل و گمراهی مستور بود اسلام [illegible]

مدنیت نیست ، بلکه دلیل سادگی [illegible]

قرآن مجید فرمود : (قل من حرم زینت الله التی اخرج لعباده و الطیبات

من الرزق) (۱) « سوره اعراف ۳۲ » [illegible]

من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک (۲) [illegible]

اینجانکته‌ایست که از توجه [illegible]

چون ، عامل اصلی در ایجاد مدنیت [illegible]

و مرد مسلمان واجب قرار داده است [illegible]

« قل رب زدنی علماً » (۳) (سوره طه ۱۱۳) [illegible] (هل

یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون [illegible] (سوره

زمر ۱۲)

از پیغمبر اسلام برای نشر دانش [illegible]

« من علم علما فکتمه الجمه الله [illegible] »(٤)

اصل هفتم - رای وجود اسلامی [illegible]

درکار است . توضیح اینکه قبل از اسلام [illegible]

جماعات بشری مانند دسته‌هائی از [illegible]

۱- بگو ای پیغمبر [illegible]

انتخاب نموده، کی حرام کرده است ؟

۲- نصیب خودت را از دنیا [illegible]

کرده‌است تو نیز احسان کن .

۳- بگو ای پیغمبر دانش مرا [illegible] .

٤- هر کس دانشی را [illegible]

آتشین بر او خواهد زد .

بر ند که هر چه مصلحتشان اقتضاء میکند آنها را اداره کنند .

بنا بر این تصور ، مردم معتقد بودند که نظامات وسنن تاریخ بسته باراده رؤسای قبایل و ملل است وهمین اشتباه بود که مردم را دربرابر زمامداران هر عصری بعبودیت وادار کرده بود. لیکن همینکه اسلام آمد اعلام نمود که : جماعات بشری مانند هر موجود ذیحیاتی ادوار وحالاتی دارد و برای هر دوری شئون و مقتضیات خاصی است که بحکم سنن لایتغیر طبیعی جماعات بشری تحت تأثیر عوامل تحول و انقلاب سیر میکنند، این اصل مورد اختلاف بین قدما واسلام، در باب حقایق علمی و تعلیمات فلسفی، تأثیر شدیدی بخشید، باین معنی که درنظر قدما احکام وفرمانروایان عنوان الوهیت داشتند بحدیکه جمعیتهای بشری نیکبختی و هدایت و گمراهی شان را منوط باراده بزرگانشان میدانستند ونتیجه آن انحطاط نفوس و تاخر فکر بود، لیکن اسلام برخلاف این عقاید موهوم اعلان نمود که همه افراد از پادشاه و رعیت تحت تأثیر قانون عمومی و لایتخلف قرار گرفته اند که به نسبت استعداد و قابلیتشان از قوانین و نظامات عمومی میتوانند استفاده کنند .

و بعبارت دیگر قوای ذاتی و اراده شخصی افراد در مقدراتشان دخالت تام دارد ، بدینجهت قرآن مجید اوامر ونواهیش را بتوده بشر ابلاغ میکند و بزرگانشان را طرف خطاب قرار نمیدهد و میگوید :

«یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا» (۱)(سوره تحریم آیه ٦)
ونیز میگوید «یا ایها الناس قدجاءکم برهان من ربکم»(۲) (سوره نساء ۱۷٤)

۱ــ ای کسانیکه ایمان آورده اید خود و بستگانتانرا از آتش حفظ کنید .

۲ــ ای مردم برای شما برهانی ازطرف پروردگارتان آمده است .

از این گذشته انظار بشر را باستخدام از قوائی که در وجودشان و قوانینی که در جامعه بشری بودیعت گذاشته شده‌است، توجه‌داد و گفت:
« ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم » (۱) (سوره رعد ۱٦)
باز همین حقیقت راچنین فرمود : « ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم) (سوره انفال ٥٥) و نیز فرمود « سنته الله فی الذین خلوا من قبل ولن تجد لسنته الله تبدیلا » (۲) (سوره احزاب ٦۲) علاوه نظر انسان را بکلیه نظامات عالم طبیعت و توجه باسرار خفیه آن معطوف داشت، زیرا رؤسای دینی ملل گذشته توجه بعالم وجود را جز آنچه مربوط بعبادت و ادای واجبات دینی است اجازه نمیدادند، بالعکس اسلام تدقیق و تحقیق در همه مخلوقات زمینی و آسمانی را تشویق نمود که فرمود: « قل انظروا ما فی السموات و الارض » (۳) (سوره یونس ۱۰۱) و نیز گفت « ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار لایات لاولی الالباب » (٤) (سوره آل عمران ۱۸۷)

اصل هشتم - تصدیق وجود غرایز و عواطف انسان.

برای توضیح میگوئیم ، درسرشت انسان امیال و عواطفی است که طبیعت آنرا در نهاد هر فردی بودیعت گذاشته و تکمیل آنرا برای استفاده در

۱- خداوند اوضاع و احوال هیچ ملتی را تغییر نمیدهد مگر اینکه خودشان عامل این تغییر باشند .

۲- قانون خدائی است که در گذشتگان نیز حکومت داشته است و برای قانون خدائی تغییری نیست .

۳- بگوای پیغمبر بآنچه در آسمانها و زمین است نظر دقت افکنید.

٤- در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز برای صاحبان عقول نشانهائی است .

رفع حوائجی که در ادوار مختلف جهان پیدا میکنند بعهده خود شخص واگذار نموده است.

در اینصورت مسلماً مدنیت‌هرعصری‌محصول و مولود‌همان‌امیال و عواطف است. انسان برای حفظ خودش مایل بخوراك و پوشاك‌است و برای حفظ نوعش، ناگزیر از ازدواج و اجتماع. لیکن نظر باینکه مزایای زیادی برای ترقی انسان بوی داده شده است همینکه ضروریات حیاتش راتکمیل‌نمود‌این معنی ازحدتجاوز میکند، باین‌معنی که‌میخواهد نوع خوراك‌وپوشاك و مسکنش را بهبود دهد. و از اینجاست که برای اختراعات و پیشرفت علوم و صنایع میکوشد تا بحدکمال که مطلوب اوست برسد.

قبل از اسلام بجای اینکه عواطف و میول‌بشری تهذیب و تکمیل شود، در محو و نابودی آن میکوشیدند وحتی‌کار بجائی کشیده شده‌بود که از ازدواج خود داری‌میکردند، نتیجه این بود که همه قوای طبیعی و مواهب الهی نابودگردد، دراین هنگام اسلام آمد. و برای تربیت و تهذیب بشر بهمه میول و عواطف طبیعی وی وسعت داد منتهی روش شرع و اعتدال‌را تبلیغ نمود، که‌قرآن‌مجید گفت: «**کلوا واشربوا ولا تسرفوا**» (**سوره اعراف ۲۹**) **ایضاً** «**کلوا مما رزقکم الله ولا تتبعوا خطوات‌الشیاطین**» (**سوره‌انعام۱۴۲**)

اصل نهم - ایجاد وحدت عمومی. - اشخاصیکه در ادیان سابق‌بر اسلام مطالعاتی دارند میدانند که امتیازات‌نژادی از خلال‌تعلیمات سابقین آشکار‌است واز این حیث‌قرنهای متمادی اختلافات دینی‌بصورتی شدید میان قبایل و ملل وجودداشت، تا جائیکه معتقد بیك‌دین هرگاه باشخص‌مخالف دینش مواجه میشد او رامانندحیوانی درنده تلقی‌مینمود

بنابراین نزاع‌های دینی فرصتی برای بسط تمدن نمیداد، برعکس اسلام همه جهان را در محیط حیات آزادگذاشت و حریت عقاید را محترم شمرد، باین بیان، که به پیروان خویش اعلام نمود که نظام زندگی مبنی بر اختیار، مقتضی اختلافات دینی و فکری است و قرآن مجید تصریح میکند که «ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربك ولذلك خلقهم..» (سوره هود ۱۱۸) (۱)

بنا براین، مسلمین دانستند که بجای کینه توزی باید حس برادری مابین آنان بافراد غیر مسلم اعمال گردد، ازاین گذشته قرآن مجید توصیه میکند که حتی بپیروان ادیان دیگر که مزاحم مسلمین نشده اند محبت وعدالت ابراز گردد. آنجا که میگوید «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبرّوا وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین» (در موضوع دین آنهائیکه با شما نجنگیده‌اند و شمارا از بلادتان خارج نکرده‌اند خدامانع نیست که نسبت بآنها نکوئی کنید وعدالت بورزید زیراخداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.)

اصل دهم - تصدیق قانون ترقی و تکامل. - تاریخ ادیان گواهی میدهد که هیچ دینی قبل از اسلام مانند این دین انسانرا بترقی و تکامل و تحصیل منافع حیاتی تحریض ننموده است، حتی در اینخصوص دین اسلام روابط بین افراد هر عصری را نسبت بگذشتگان جز درمورد ترقی و تعالی قابل اعتناء نمیداند زیرا در باره گذشتگان صریحاً میگوید:

«تلك امة قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولاتسألون عما کانوا یعملون»(۲)

---

۱ - اگر خدای تو میخواست همه ملت را یك امت و یك ملت قرار میداد، حال اینکه (ملل و نحل) همیشه در حال اختلاف اند (مگر آنهائیکه مورد ترحم پروردگارتان باشند و برای این آنها را آفریده است)

۲ - (آن) ملت و امتی است که گذشته، آنچه گذشتگان کرده اند مربوط بخودشان است و آنچه شما میکنید مربوط بشما است و شما مسئول کردار گذشتگان نیستید

اسلام با این بیان رابطه، هر نسلی را با نسل گذشته درصورتیکه رابطه کورکورانه وجاهلانه و سائق به رکود یامستند بخرافات باشد مقطوع میکند. و چون ترقی انسان در سیر حیات جز در سایه پیشرفت علوم مقدور نیست، اسلام اعلام نمود: که حل مشکلات علمی با این مقدار معلوماتی که در دست بشر است، ممکن نخواهد بود.

بنا براین اسلام تقدیر از علم و پیشرفت مستمر انرا تشویق کرد، و چون مسلم بود که علم همیشه درراه تطور وتجدد سیر میکند قرآن مجید صریحاً تذکر داد که: « **قل رب زدنی علما** »، حتی علم راپایه اصلی معرفت الهی و درك عظمت حق شمرد و فرمود: «**انما یخشی الله من عباده العلما** » (۱) (سوره ملائکه آیه ۲۵)،

اینموضوع وسیله آن شد که مسلمین درراه پیشرفت دانش مشعلدار جهان گردیدند.

اصل یازدهم- دین برای مصلحت فرزندان بشر وضع شده است

اسلام اینمعنی را در نفوس پیروانش تلقین نمود: که دین صرفاً برای مصالح علمی و اخلاقی و اخروی بشر وضع شده است و حتی در عبادات و سنن که برای بندگانش واجب قرار داده است جز برای مصالح حیاتی آنان رارعایت کرده است.

قرآن مجید صراحت دارد که: « **ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمة علیکم** » (۲) (سوره مائده آیه ۹)

اصل دوازدهم - آزادی تفکر وتحقیق:

اسلام آزادی فکر وتحقیق رادر اصول دین برای پیروانش تعلیم

۱- (دانشمندان هستند که از خداوند میترسند)

۲- (خدا نمیخواهد که دین برشما بارسنگینی باشد، بلکه میخواهد شمارا تهذیب کند و نعمتش را بر شما تکمیل نماید)

و تأکید نمود و حتی ایمان تقلیدی را مکروه شمرد .

از اینجا است که مبداء آزادی فکر و تحقیق شروع میشود . بدیهی است که آزادی بحث منتهی باصطکاك آراء و تنازع افهام میگردد و در این موقع است که حقیقت از خلال این منازعات هویدا میشود .

تاریخ اسلام سراسر مملو از اصطکاکات فکری و منازعات ادبی است بهمین علت است که هنوز قرن اول هجری بپایان نرسیده بود، که در بحث فقه بتنهائی دهها مکتب باز شد .

فصل دوم

سوسیالیسم چیست ؟

تعریف سوسیالیسم ـ مشخصات سوسیالیسم معاصر ـ وجوه افتراق احزاب سوسیالیسم ـ کمونیزم ـ حزب سوسیالیست کارگران ـ سوسیته فابین .((۱)

تعریف سوسیالیزم . ـ

برای سوسیالیزم نمیتوان یك تعریف واحدی که جامع جمیع افراد و مانع تمام اغیار باشد ایرادنمود، چون مکاتب مختلفی که اصول عقاید ومبادیشان بکلی بایکدیگر متفاوت است، بخودنام سوسیالیست گذاده‌اند ، بنحویکه بسیار مشکل است یك جهت جامع واحدی برای تمامی آنها پیدا نمود. تنها چیزیکه ممکن است آنرا وجه اشتراك کلیه این مکاتب مختلفه دانست اینست که : همه آنها با این رژیم اجتماعی و نظام اقتصادی فعلی مخالفت دارند و سرتاسر ترتیب کنونی توزیع ثروت را ظالمانه میدانند .

اما این معنی یك عنوان منفی است و عنوان منفی نمیتواند برای نهضت مثبت سوسیالیست معرف واقع شود . از اینرو برخی از محققین تعریف خاصی برای آن ذکر نموده اند بدینقرار که : "سوسیالیزم عبارت از اصول آراء وعقایدی است که میخواهد ملکیت شخصی را ملغی و مبدل بملکیت اشتراکی نماید . " بدیهی است این تعریف را نمیتوان جامع شمرد و تمام فرق واقسام سوسیالیزم رامشمول آن دانست، زیرا هر برنامه اجتماعی پیرو این اصل نیست . با اینحال میتوان کلیاتی که کمابیش میان تمام اقسام سوسیالیزم مشترك است بیان کرد: مثلا اکثر سوسیالیستها علت اصلی

---

۱ ــ مارکزیسم : تألیف آقای دکتر یحیی شکوهی محسنی

اغتشاشات و هرج و مرجهای اجتماعی و فقر و فاقه عمومی و مظالم و نا عدالتیهای سازمان اقتصادی فعلی را تنها در این موضوع میدانند که ثروت واموال در دست عده محدودی طفیلی یا انگل متمرکز میباشد، ومیگویند: این عده قلیل، اکثریت مردم را استثمار میکنند یعنی ثمره کار ودسترنج آنها را بدست آویز مفهوم موهوم مالکیت و حقوق مشتقه و تابع آن تملك می نمایند، و معتقدند که برای رفع این بیدادگریها و استقرار عدالت و برابری بایستی ملکیت شخصی و انفرادی را لااقل برای وسائل تولید که عبارت است از اراضی و کارخانه‌جات و منابع طبیعی ثروت و ابزار آلات کار ملغی نمود، تا دیگر عده محدودی نتوانند ببهانه اینکه اموال تعلق بآنان دارد و محصولات و ثمرات آنها هم بحکم فرع تابع اصل است و ملك طلق آنان میباشد، کارگران و زارعین را وادار کنند، که ثمره کار و دسترنج خود را بآنان دهند و در عوض مقدار ناچیزی بنام مزد و اجرت دریافت نمایند، برخی از همین راه قیاس حتی به نتیجهٔ الغای هر نوع مالکیت میرسند چنانکه: «کارل مارکس «در کتاب» بیانیه حزب کمونیست» مینویسد: «بنا بر این الغای مالکیت شخصی ماحصل آراء و خلاصه نظریات کمونیستها است.»

سپس توضیح میدهد که مقصود ما از الغای مالکیت شخصی این نیست که کارگر نسبت به محصول کار و دسترنج خود حقی نداشته باشد، بلکه مرادمان اینست که دیگران نسبت بمحصول کار او حقی نداشته باشند. بنابر این مالکیتی که در رژیم اشتراکی ملغی خواهد شد مالکیت سرمایه داری و بورژوازی است، ولیکن مالکیت شخصی باین معنی که محصول کار هر کس متعلق بخودش باشد این ترتیب را رژیم سرمایه داری از میان برده و در رژیم اشتراکی مجدداً برقرار خواهد شد، و باز اضافه

میکنند که مقصود ازاین فرمول که محصول کار هر کس باید متعلق بخودش باشد ، این نیست که هر کس هرچه را میسازد مالك و متصرف شود ، چون این ترتیب با وضع کنونی تولید و تقسیم و تخصص سازگار نیست ، بلکه مقصود این است که بهر کاری معادل ارزش کارش مزد پرداخته شود ، و برای نیل باین هدف لازم نیست که مالکیت وسائل تولیدرا ازسرمایه‌داران انتزاع کرده و اشتراکی نمود ، معهذا امروز سوسیالیست‌های اشتراکی عموماً اظهار میکنند که: هدف و کمال مطلوب آنها الغای ترتیب مزدوری است و میگویند الغای ملکیت شخصی یکی از شروط لازمه و مقدمه آن است، در هر صورت یکی ازمواد برجسته برنامه جمعی از سوسیالیستها ملکیت اشتراکی و اجتماعی وسائل تولید است .

مشخصات دیگر سوسیالیسم معاصر ـ دو فقره دیگر را نیز باید از خصائص و مشخصات عمده سوسیالیسم ، بخصوص سوسیالیزم معاصر محسوب نمود ، یکی اینکه سوسیالیسم معاصر خود را منحصراً طرفدار منافع طبقه کارگر و باصطلاح ـ پرولتاریا (۱) میداند ، و منافع طبقات دیگر اجتماع را اصولا و ذاتاً مخالف منافع کارگر میپندارد ، یعنی معتقدند که طبقه بورژوازی و سرمایه‌دار وظیفه تاریخی خود را که عبارت از ایجاد اجتماعات کنونی است انجام داده و اکنون دیگر طفیلی و زائد و مضر میباشد و باید مضمحل شود ، و از این جهت یکی دیگر از مواد برجسته و مهم آنها نزاع طبقاتی است ، بدیهی است این عقیده چنانکه اشاره شد عقیده سوسیالیسم معاصر یا با عبارت بهتر سوسیالیزم افراطی است ،

۱ـ Proletariat

« انگلس » درمقدمات کتاب «بیانیه حزب کمونیست» مینویسد :
« از هنگام انقراض رژیم اشتراکی اولی، تاکنون تاریخ تمام اجتماعات بشری عبارت بوده از تاریخ نزاع طبقاتی میان طبقه استثمار کننده وطبقه استثمارشونده، میان طبقه‌غالب‌و طبقه مغلوب ، این‌نزاع‌اکنون‌بمرحله‌ای رسیده‌که طبقه مغلوب و استثمار شونده نمیتواند دیگر خودرا از زیر یوغ و استثمار طبقه غالب مستخلص کند ، مگر اینکه در عین‌حال وبرای همیشه‌جامعه رابکلی از قید استثمار و زورگوئی ونزاع‌طبقاتی برهاند »
(مقدمه فردریك انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۷۳ کتاب بیانیه حزب کمونیست (ص ٦)

فقره‌دوم اینست‌که احزاب مختلفه سوسیالیست عموماً میکوشند که تکالیف ومشاغل وبویژه فعالیتها و مداخله های دولت‌را حتی‌الامکان افزون کنند و همچنین‌کلیه مؤسسات اقتصادی کشور یعنی مجموع مشاغل و فعالیتهای اقتصادی راکه اکنون در دست افراد و یا مؤسسات شخصی است متدرجاً تبدیل بادارات و بنگاههای دولتی نمایند .

وجوه افتراق احزاب سوسیالیست

مطالب مذکوره در بالا اصول و کلیاتی است که رویهمرفته در اغلب فرق سوسیسالیست کـما بیش وجود دارد ، امـا جهت افتراق و اختلاف‌عمدهٔ این‌احزاب در مورد سیاست وطریقه ایست که برای اجراء وعملی‌نمودن مرام سوسیالیزم باید بکاربسته‌شود.

کمونیزم -

مثلا دسته‌ای که‌امروز عموماً بنام کمونیست (سوسیالیست های سرخ) معروف میباشند عقیده دارند که تنها راه عملی نمودن سوسیالیزم

انقلاب است وبس ، یعنی باید زمام قدرت ودستگاه حکومت را با شورش وزور بچنك آورد ، و مالکیت طبقه مالکین را بدون پرداخت غرامت دفعة سلب نمود ودیکتاتوری کارگران را تا مدت مدیدی برقرار داشت تا دیگر جای هیچگونه نگرانی از ارتجاع و راکسیون وبرگشت اوضاع سابق باقی نماند، وهمین برنامه‌است که درانقلاب اکتبر ۱۹۱۸ در روسیه مجری گردید.

باید متذکر شد که کمونیزم در اساس روی دورکن استوار است، اول دیکتاتوری کارگران دوم مذهب مادی.

آنارشیزم -

حزب دیگری که بآنارشیست (ANARCHISTE) موسوم است در موضوع دیکتاتوری کاملا نقطه مقابل حزب کمونیست‌است ، وباهرگونه قوه وقدرتی که شخصیت و استقلال و آزادی مطلق افراد را ولو بمیزان خیلی کم محدود کند مخالف میباشد ، و معتقد است که در اجتماعات اشتراکی آینده که هیچ دولت وحکومتی وجود نخواهد داشت ، وقتی اشخاص نفعشان اقتضاء کرد موقتاً دور هم گرد آمده وهم کاری میکنند، وپس‌ازرفع احتیاج آن‌اجتماع وهمکاری‌را برهم‌زده‌ومجدداً استقلال و آزادی خودرا بدست میآورند .

حزب سوسیالیست کارگران -

گروه دیگری که بنام حزب سوسیالیست کارگران‌موسوم است ، راه عملی نمودن سوسیالیست را منحصراً در انقلاب نمیداند ، بلکه باستناد عقیده‌مارکسیزم که‌بعداً بیان‌خواهیم کرد معتقد بتکامل‌وپیشرفت طبیعی است.

سوسیته فابین

دسته دیگری معتقدند که همین جامعه بورژوازی خود بخود تبدیل بجامعه سوسیالیستی خواهد شد، و محتاج بهیچ شدت عملی نیست، این حزب در انگلستان موسوم است به فابین سوسیته Fabiancoiety بمناسبت اینکه فابیوس ماکسیموس Fabius. Maximus سردار رومی که بعداً بکنتاتور (cunctator)ملقب شد به دانیبال» پادشاه کارتاژ که امپراطوری روم را تهدید میکرد، بی آنکه جنگی آغاز کند با تدبیر و حیله، فاتح شد و آنیبال را آواره و بعداً هلاك نمود.

توزیع عادلانه ثروت

توزیع کنونی ثروت مبتنی بر استثمار است -

قبلا گفتیم که عموم سوسیالیستها با این رژیم اجتماعی و سازمان اقتصادیٔ فعلی مخالفت دارند و سرتاسر ترتیب کنونی توزیع ثروت را ظالمانه میدانند، اکنون باید دید که طریقه فعلی توزیع ثروت متضمن چه مفاسدی است که بنظر سوسیالیستها ظالمانه مینماید، و بگمان آنها بچه ترتیبی باید ثروت و اموال توزیع شود که باعدالت و داد و انصاف منطبق باشد.

مقدمتاً باید متذکر گردید که مقصود از توزیع ثروت توزیع سرمایه های موجود از قبیل اراضی، مستغلات، کارخانه‌جات، معادن، سرمایه های نقدی، نیست زیرا بموجب عقیده آنها این اموال متعلق بجامعه است وتوزیع آنها منظور نظر نیست، بلکه توزیع اموال مصرفی یعنی محصولاتی است که مستقیماً مصرف میشود، ظلم و مفسدت آنهم برای اینست که: بنیادش بر اساس استثمار استوار میباشد، زیرا سازمان

اقتصادی اجتماعات کنونی مبتنی بر سنن و نظاماتی است که از آئین عهود بردگی و رژیم رقیت، سرچشمه میگیرد. بنا براین پایه نظامات کنونی را هم استثمار شخص از شخص تشکیل میدهد، ولی در باره معنی و مفهوم استثمار و علل و عوامل آن اختلاف نظر موجود است.

عقیده سیسموندی درباره استثمار

«سیسموندی» وجمعی دیگر، استثمار رامرادف سوء استفاده میدانندومیگویندوقتی استثمار تحقق مییابد که شخص ازموقعیت خاص خود سوء استفاده نماید وطرف مقابل را بواسطه ضعف ویا فقر مغبون کند. مثلا وقتی کارفرما از احتیاج و شتاب و ضعف و فقر کارگران سوء استفاده کند و آنان را بامزد قلیل و غیر مکفی استخدام کند استثمار صورت گرفته است.

بااینهمه میتوان گفت: بنا بر عقیده «سیسموندی» استثمار از لوازم ذاتی رژیم سرمایه داری نیست، امری است عارضی وخارجی وغیرضروری، گاهی متحقق میشود وزمانی هم تحقق نمییابد.

عقیده مکتب سن سیمون

مکتب «سن سیمون» نظردیگری دارد ومعتقد است که استثمار از عوارض ذاتی ولاینفك رژیم کنونی است و با قانون مالکیت تلازم ذاتی دارد، زیرا شرط اساسی قانون مالکیت قانون حق انتفاع بدون کار است، یعنی وقتی مالکیت تحقق مییابد که مالك ملك بهیچوجه دربهره برداری ازملك خود کار وعملی انجام نداده باشد معهذا سهم وافی و کافی اززحمت کارگران ببرد.

و استثمار هم جز این معنی چیزی نیست که کسی بصرف اعتبار

و توهم و بدست آویز امور اعتباری از ثمره کار و دسترنج دیگران سهمی اخذ کند.

عقیده کارل مارکس

بالاخره «کارل‌مارکس» عقیده‌ثالثی اظهار میکند، باین معنی که او هم مانند مکتب «سن سیمون» معتقد است که‌استثمار از لوازم‌ذاتی وانفکاك ناپذیر رژیم سرمایه داری است ولی اصل و منشاء استثمار را در ارزش وقیمت میداند که درنتیجه مبادلهٔ دربازار مصنوعی‌رژیم‌سرما داری بوجود میآید.

توضیح آنکه: «کارل‌مارکس» میگوید تنها خالق وموجد ارزش کالا کارگران‌هستند، سرمایه دار یامدیر آنچه بنام سود یا حقوق‌میگیرد دزدی ازمزد کارگر است ودرنتیجه‌قانون مصنوعی و غلط مبادله است که ارزشی برای این اشخاص ترتب میباید، از اینرو هر کالا و محصولی قاعدةً و انصافاً بایستی متعلق بکارگری باشد که ارزش آنرا خالق‌وایجاد نموده است، ولی بواسطه رژیم مزدوری و رژیم سرمایه داری که فعلا برقرار است کارگر نیروی کار خود را قبلا بسرمایه دار درآزاء وجه ناچیزی که مزد نامیده میشود میفروشد، و سرمایه دار دسترنج او را تملك میکند و سپس ببهای بیشتری آنها را بفروش میرساند. بنابراین آنمقدار اضافی که از تفاوت بهای محصولات وبهای نیروی کار (مزد) بجیب سرمایه دار میرود در حقیقت از مالك و مال کارگر ربوده شده واستثمار صورت گرفته است، برای مزید توضیح تعبیرات مختلفه کلمه استثمار با نهایت اختصار بدینگونه‌بیان میشود.

۱ـ بنظر ''سیزموندی،، استثمار کارگران‌ازاین‌لحاظ است که‌حقوق کافی که اورا قادر بزندگانی حسابی کند باو داده نمیشود.

۲ـ بنظر سنت سیمونی‌ها ثمره یك قسمت از كار و رنج كارگر بواسطه تشكیلات غلط اجتماعی بدست دیگران می‌افتد.

۳ـ بنظر "كارل ماركس،، استثمار عبارت‌ازاین است كه قسمتی‌از ارزش یاقیمتی را كه كار بوجود آورده، سرمایه‌دار درسایه آمین غلط اجتماعی ومبادلهٔ غلط، میربایند (كتاب عقاید ژید صفحه ۲۵٤) .

استثمار بمعنی ومفهومی كه «ماركس» بیان میكنددامنه اش‌وسیع تر از تعبیر مكتب سن سیمون است ولی در عوض پایه استدلالش‌ضعیف است ،زیرا اگر ثابت شود كه‌كارتنهاموجدارزش‌نیست چنانكه امروز علم اقتصاد محقق ومبرهن نموده است اساس برهان او واژگون‌میشود.

توزیع عادلانه ثروت ـ

اكنون ببینیم ثروت و اموال بچه ترتیبی باید توزیع‌شودتابگمان سوسیالیستهاداد وانصاف داده‌شود، واساساً چه‌اصلی‌دراین‌موضوع‌مطابق باعدالت وانصاف است.

آیا عدالت مقتضی است كه اموال را علی السویه میان تمام افراد جامعه تقسیم كنیم و دیگر نظری باختلاف لیاقات ومقدار كار اشخاص نداشته باشیم؟ ویا آنكه میزان را لیاقت افـراد قرار داده و بگوئیم هر كس باندازه لیاقت و استعدادش باید بهره مند شود ، ویااینكه‌اصولا شق ثالثی انتخاب نموده و معتقد شویم ، كه سهم هر كس باید باندازه كار وفعالیتش باشد. هریك از سه طریق مذكور طرفدارانی داردكه اینك بیان میكنیم .

فورمول كمونیستهای اولی ـ

دسته‌ای كه در قرن ۱۹ بنام كمونیسم معروف بودند طرفدار

طریقه اول وعقیده داشتند که : بهره‌هر کس از محصولات اجتماع باید اندازه احتیاجاتش باشد، یعنی باید سهم هر کس را بمیزان احتیاجات و نیازمندیهایش معین نمود ودیگر نظری باختلاف نظر اشخاص ویامقدار کار وفعالیتهای آنها نداشت .

باید متوجه بود که معنی کمونیست در اوائل قرن ۱۹ غیر از معنی کنونی آنست که بگروه سوسیالیستهای سرخ اطلاق میشود . مبنای استدلال این کمونیستهای مساواتی بر این اصل استوار است که انسان‌ذاتاًوفطرة نه‌خوب است، ونه بد، و تابع تأثیرات محیط میباشد، اگرمحیط خوب بود مردم‌جملگی اصلاح خواهند شد این‌اصل دونتیجه دارد ، یکی اخلاقی ، ودیگری اقتصادی ، نتیجه اخلاقی همان است که پیروان مسلك جبر ملزم بقبول و اختیار آن هستند ، یعنی باید منکرمسئولیت اشخاص وحسن‌وقبح افعال ومخالف عقاب وثواب مردمان بد و خوب گردید ، چون مطابق اصل مذکور هر کس هر فعلی را مرتکب میشود مجبوراست واز خود اختیاری‌ندارد ، و محیطاجتماعی او را بارتکاب آن فعل وا داشته است ، و شخص مجبور ، نزد عقلاء نه مسئول است ونه مذموم

از لحاظ اقتصادی هم نتیجه الزامی این اصل آنست که اولا ازلحاظ احتیاجات‌قائل بمساوات و برابری افراد بشر گردیم ، و معتقد شویم که بهره هرکس از محصولات اجتماع باید باندازه حوائجش باشد نه باندازه لیاقت و استعداد ومقدار کار و فعالیتش ، چون مطابق اصل مذکور هوش‌ولیاقت و استعداد وسایر امتیازات عقلی وبدنی نتیجه حوادث و اتفاقات خارج از قوه و قدرت افراد است ،

بنا بر این عدالت اقتضاء میکند که چنین امور اتفاقی و خارجی مقیاس و میزان بهره مندی اشخاص از محصولات اجتماع و ثروت قرار نگیرد ،

مزدك را (که تشریح عقاید او در فصل آینده خواهد آمد) نیز میتوان جزء این دسته ازاشتراکیون قرارداد ، چه او نیز معتقد ببرابری کامل ومساوات مطلق بوده است ، فردوسی از قول او حکایت میکند ،

همی گفت هر کو توانگر بود تهی دست با او برابر بود
نباید ، که باشد کسی بر فزود توانگر بود تارو ، درویش پود
جهان راست باید که باشد بچیز فزونی حرام است و ناخوب نیز
زن و خانه وچیز بخشیدنی است تهی‌دست کس، باتوانگر یکیست

فرمول مکتب سن‌سیمون

گروه دیگری طرفدار طریقه دوم و معتقدند که هر کسی باید بمیزان لیاقتش سهم ببرد

این فرمول شعار مکتب معروف "سن‌سیمون" وپیروان اوست که اصولا توانگفت یك قسم سوسیالیزم اشرافی و سرمایه‌داری است ، یعنی نه فقط با صاحبان کارخانه‌جات و بانکدارها و مالکین بزرگ مخالفتی ندارد ، بلکه برعکس معتقد است که اداره وحکومت کشور باید دردست اینان باشد ، و میگوید : باید مجلسی از علما و عقلا و دانشمندان و مهندسین ترتیب‌داد که حکم مجلس‌شورای‌ملی را داشته باشد ،

مکتب "سن‌سیمون" مخالف باعدم مساوات واختلاف شئون اقتصادی افراد نیست ، ولی میگوید باید این عدم تساوی غیر طبیعی کنونی را که مبتنی بر تصادف و اتفاق صرف است از میان برداشت و بجایش

ترتیبی بر قرار ساخت که اختلاف بهره مندی اشخاص فقط ناشی از اختلاف لیاقات و استعداد هایشان باشد ، و از همین جهت شمار خودرا این فرمول قرار داده :

« بهر کس بمیزان لیاقتش و بهر لیاقتی باندازه کارش باید سهم داد » ، پیروان این مکتب میگویند : انقلاب فرانسه ناقص بود چون با آنکه کلیه امتیازات سیاسی ومدنی ومالی طبقه اشراف وروحانیون‌را لغو نمود ، فراموش کرد یك امتیاز بزرگتر را ملغی کند و آن امتیاز قانون ارث میباشد ، که تا جاری و محکم است حکومت اقتصادی ، جامعه یعنی اداره ثروت و اموال کشور ، بر عهده وارثین نالایق محول میباشد ، که صرفاً برحسب اتکاء و تصادف شاغل این‌مقام گردیده اند ، و از همین جهت یکی از مواد برنامه خود را الغاء قانون ارث قرار داده اند ، تا اینکه همه مردم از حیث شانس و موفقیت یکسان و برابر باشند ،

این‌موضوع ، نتیجه‌منطقی‌همان‌فرمول‌است ، چون کسیکه مبنای عقایدش این باشد که بهرکسی به میزان لیاقتش باید سهم‌داد ، نمیتواند بپذیرد که قانون ارث ثروت را بنحو اتفاق صرف توزیع نموده و اداره اموال‌را بر عهده وارثین و جانشینان نالایق محول نماید ، حال به بینم پس از الغای قانون ارث مکتب سن سیمون درباره اداره اموال اشخاص متوفی چه نظری دارد؟

بعقیده‌این مکتب ترتیب اداره اموال‌کشور بدین طریق است‌که یك بانك مرکزی بسیـار بزرگی تأسیس‌شود که نماینده دولت و یگانه وارث تمام‌دارائیهای کشور باشد ؛ یعنی‌هر کس ازجهان‌درگذشت‌دارائیش باین بانك منتقل شود ، و سپس این بانك شعبات بسیاری در تمام‌ولایات

و شهرهای کشور افتتاح میکند که با مردم و تولید کنندگان و زارعین و صنعتگران از نزدیك تماس داشته باشد، و ازمیزان نیروی تولیدوفعالیت ونیازمندیهای آنها کاملا آگاه باشد، توزیع سرمایه‌هایعنی واگذاری اراضی وکار خانه‌ها ووسائل تولید ، بمردمانی که لایق‌تر و شایسته‌تر از دیگران باشند ، بوسیله این بانکهای محلی صورت میگیرد ؛که از وضعیت و و نیازمندیهای تولید و درجه لیاقت اشخاص در هر محلی بخوبی اطلاع دارند .

فورمول سایر سوسیالیستها

طریقه سوم این است که بهرکس باید بمیزان کارش بهره داد ، این فورمول متعلق باغلب مکاتب سوسیالیست است و در برنامه اکثر احزاب سوسیالیست یکی از مواد بآن اختصاص داده شده است ، این فرمول دو نحوه تفسیر شده که ازحیث‌معنی باهم خیلی اختلاف دارد، یکی اینکه مقصود از کار، زحمت‌ورنجی‌است که کارگر متحمل‌میشود، ودیگر اینکه مراد نتیجه وحاصل کار اوست .

اشکالی که برمعنی اول وارد است ، این است که برای سنجش مقدار زحمت وکوشش عمله هیچگونه وسیله و آلتی در دست نداریم ونمیتوانیم تعیین کنیم که در فلان کار ، فلان کارگر بیشترزحمت‌متحمل شده‌است یا دیگری .

برخی ازسوسیالیستها مانند کارل ماکس میگویند : "میتوان‌برای تعیین مقدار زحمت کارگر مدت کار را مقیاس قرار داد ، و سهم هر کارگررا برحسب تعداد ساعات ودقائقی که بکار اشتغال داشته معلوم نمود ، . اما این ترتیب را خود کمونیستها باعث تشویق تنبلی و ترویج

عاطلی و بی‌لیاقتی میدانند ومیگویند : اگر دو کاریکه ازحیث طول مدت مساوی و نتایج مختلف داشته باشد دریکردیف محسوب داشته وازحیث پاداش برابر بدانیم باعث یأس کارگران زرنك گردیده و آنان رابتنبلی تشویق نموده ایم .

همین ترتیب هم موضوع ارزش متناسب را نخواهد توانست حل کند. مانند اینکه آیا چند ساعت کار یك خیاط، باچند ساعت کار یك خلبان، برابر است ؟

برتفسیر دوم هم مفاسدی مترتب است ، چون اگر قائل گردیم که سهم هر کس باید بمیزان نتایج حاصله کارش معین شود و اختلافی از لحاظ زحمت ملحوظ نگردد ، تقریباً همین طریقه توزیع کنونی ثروت را تثبیت نموده ایم که بگمان سوسیالیست ها متضمن بسی بیدادگری است .

مارکسیزم ، یا سوسیالیزم علمی

مارکسیزم یکی از نوترین فرق سوسیالیزم است که بواسطه استحکام مبانی و قوت استدلال ومنطق ، سایر اقسام سوسیالیزم را در پس پرده فراموشی قرار داده است . مکتب مارکسیزم مدعی است که هیچگاه از اصول و قواعد ثابته علم تجاوز نکرده است ، و از اینجهت نام خود راسوسیالیزم علمی نهاده و سایر مکاتب سوسیالیسم را تخیلی نام گذارده است ، و چنین توضیح میدهد : که سوسیالیستهای خیال باف پیشین اصول سوسیالیسم را حتمی الوقوع نمیپنداشتند، واز اینرو هر کدام برای سازمان اقتصادی آینده طرح نوینی تصویر و سیستم مخصوص جعل مینمودند ؛ بامید آنکه با اجرای آن در اجتماعات بشر عدالت کامل مستقر گردد .

اما مارکسیزم سیستم مخصوصی جعل نمیکند، بلکه فقط سر منزلی راکه ناموس تکامل تاریخی اجتماعات کنونی قهراً و ضرورتاً بدانجا سوق داده میشود، بادله و شواهد علمی نشان میدهد.

مارکس میگوید: قاطع است که سوسیالیسم بحکم ناموس تکامل اقتصادی دیر یا زود بر اجتماعات کنونی تحمیل خواهد شد. حال اگر اجتماعات از این حقیقت پیروی کرده موجبات استقرار رژیم سوسیالیستی را تسهیل نمایند. این رژیم بامسالمت برقرار میشود، والا با تکان و شورش و انقلاب و خون ریزی ظاهر خواهد شد.

نزاع طبقاتی

یکی از خصوصیات مارکسیزم [MARXISMF] [KSISME] که باعث امتیاز آن ازسایر فرق سوسیالیسم گردیده جنبه کارگری انحصاری آن است. مارکسیزم هیچ گونه صلح و سازشی را با بورژوازی نمیپذیرد وحتی روشنفکران را، هم مردود دانسته و میگوید کسانی که میخواهند میان منافع متضاد طبقه سرمایه دار، طبقه کارگر، آشتی دهند راه خطامی پویند و از قانون تکامل آگاه نیستند. زیرا در جهان خلقت تکامل وترقی بر حسب نزاع و تصادم اضداد صورت میگیرد، و این نزاع اضداد در اجتماعات بشری، بصورت نزاع طبقاتی (نزاع طبقه کارگر بر علیه طبقه سرمایه دار) جلوه نموده است.

بنابر این نزاع طبقاتی ازسنن ثابته ناموس تکامل است وازآن گریزی نیست،

مارکس در کتاب «بیانیه حزب کمونیست» میگوید: نزاع طبقاتی امر تازه‌ای نیست و تاریخ تمام اجتماعات بشری تاامروز عبارت بوده

است ، ازتاریخ نزاع طبقات مختلفه، ولی اگر تاکنون وجود داشته دیگر وجودنخواهد داشت ، و این نزاع طبقاتی فعلی (زمان حیات مارکس) آخرین آنها خواهد بود، زیرارژیم اشتراکی در حالیکه شروط و مقتضیات اختلاف طبقات را محو و نابود میکند، باعث از بین رفتن خود اصل طبقه هم میشود ،

مبانی مذهب مارکس

تمام آراء علمی و عقاید اجتماعی مارکس بر پایه دو اصل کلی استوار است ، یکی نظریه ارزش ، و دیگری اصل ماتریالیسم تاریخی ، که شالوده و مبنای کلیه تعلیمات مارکزیسم را تشکیل میدهد ،

نظریه ارزش را، مارکس برای اثبات مفاسد و معایب رژیم سرمایه داری تنظیم نموده و با اصل ماتریالیسم تاریخی نشان میدهد که پیدایش رژیم سرمایه دا ی تحت تأثیر چه عواملی بوده و چه عللی موجود است که زوال آنرا فراهم آورد ، و موجبات ظهور رژیم سوسیالیستی را آماده سازد ،

سپس ازاین دو اصل یك سلسله فروعات ، انتــزاع کرده کاخ مارکسیزم را برپا میسازد ،

نظریه ارزش مارکس

گفتیم که یکی از مبانی دکترین مارکس که در کتاب سرمایه به تفصیل شرح داده نظریه ارزش است ، برای اثبات و تشریح این موضوع، که بچه ترتیب ، بیشتر از ثمرات کار عمله ، خواه و ناخواه و بحکم رژیم سرمایه داری عاید کارفرما میشود مارکس چنین استدلال و بیان مینماید که کالا دارای دو نوع ارزش است، که یك قسم آنرا ارزش

استعمال و قسم دیگر را ارزش مبادله مینامند، ارزش استعمال عبارت ازمطلوبیت‌ذاتی ویا اعتباری اشیاء است، مثلا : مطلوبیتی که نان‌دارد از جهت آنکه احتیاج گرسنگی مارا رفع میکند، ارزش استعمال‌نان نامیده میشود، این‌ارزش‌چندان مورد اعتنای مارکس نیست،

اما ارزش مبادله، که‌آنرا ارزش اقتصادی هم مینامند، پایه و مبنای استدلالات اومیباشد، و آنرا عبارت میداند از عین‌ونفس مقدار کاریکه برای ساختن کالا انجام داده میشود، ومیگوید : ارزش مبادله هر کالائی را فقط کار - کاریکه برای تهیه و تولید آن کالا صورت گرفته‌است - معین‌میکند،

مثلا اگر ساختن کالائی دو ساعت کار ببرد، و ساختن کالای دیگر یکساعت، ارزش کالای اولی دو برابر کالای‌دومی خواهد بود، و چنین استدلال میجوید که : مبادله دو شیئی مستلزم این است که بین آن دو شئی یك وجه اشتراکی موجود باشد. وقتی دو شئی متباین را باهم مبادله میکنیم و میگوئیم دو واحد از این کالا مساوی و معادل یك واحدازآن کالای دیگراست، ناگزیریك حقیقت‌واقعی‌واحدی‌درهردو این کالاها مشترکا موجود است، که میتوانیم آنهارا با وجود تباین و اختلافشان متساوی و برابر تلقی نمائیم، و البته این حقیقت مشترك مطلوبیت نیست، چون مطلوبیت آنها متفاوت است، پس ناگزیربایـد اذعان کرد که آن حقیقت واحدیکه درتمام کالا ها نهفته است، جز کار بمعنای اعم، یعنی صرف مقداری انرژی‌چیزدیگری نیست.

پس از ایراد این مقدمه مـارکس میگوید : یکی از مشخصات رژیم سرمایه داری و اجتماعات بورژوازی این است‌که نیروی کار عمله هم مانند سایر اقسام کالا در معرض خرید و فروش قرار میگیرد،

البته مسلم است، که ارزش کار عمله مطابق تعریف کلی که از ارزش نمودیم باندازه ومیزان مقدار کاری است که برای ساختن آن انجام گرفته ، مثلا : اگر فرض کنیم کارگری در ظرف مدت ۱۰ ساعت کار، تنها یك کلاه ساخته باشد ارزش آن کلاه باندازه ده ساعت کار است، واین محصول هم بموجب معامله‌ای که قبلا میان کارگر، و کارفرما، وقوع یافته متعلق بکارفرماست و کارگررا در آن حقی نیست.

اکنون ببینیم مزدیکه کارگر دریافت میکند چه مقدار است؟ یعنی ارزش کار وعملش چقدر است ؟ مارکس میگوید : ارزش نیروی کار عمله هم مانند سایر کالا ها مطابق همان اصل کلی بر حسب تعداد ساعات کاری که برای تولید آن انجام داده شده معین میشود و اضافه می‌کند که شخص کارگر محتاج است ، لوازم معیشت خود را مهیا کند تا بتواند نیروی کار خود را حفظ نموده و از عهده انجام کار های محوله برآید .

بنا براین آن مقدار کاریکه برای تولید مایحتاج و تهیه وسائل کارگر انجام داده میشود ، همان مقدار کاری است که میگوئیم برای تولید نیروی کار عمله صورت گرفته ، و همان است که مطابق تعریف مذکور ارزش نیروی کاررا معین میکند .

ولی در مواقع عادی ، ارزش محصول کار همیشه بیشتر است از هزینه ای که کارگر باید برای معیشت خرج کند ، مثلا در یك کار ده‌ساعتی پنجساعت کار برای ادارهٔ معیشت کارگر، بحدیکه بتواند کار را ادامه دهد کافی است ، پس نسبت باحتیاج ضروری کارگر همواره یك اضافه کار و اضافهٔ ارزش موجود است و در واقع سرمایه‌دار آن اضافه

را از دست کارگر میگیرد، بدون اینکه خودش کاری کرده باشد .
(رجوع بصفحه ۵۳۸ کتاب دکترین ژید)

انگلس میگوید : نیروی کار مانند چیزهای دیگر کالا محسوب میشود ، و از این جهت بهای آن را از روی همان قوانینی که برای سایر اقسام کالا موجوداست تعیین میگردد. مخارج تولید نیروی کار عبارتست ازحد اقل وسائل زندگی که برای حفظ قابلیت کارگران کافی باشد واز معدوم شدن این طبقة جلوگیری نماید.

از مراتب فوق، معلوم گردید مطابق تعریف کلی ارزش مزد کارگر مساوی مخارج وهزینهٔ زندگی اوست ، و ارزش محصولی که میسازد، معادل مقدار کاری است که برای تولید آن انجام داده است، که سرمایه دار از این تفاضل استفاده میکند، سرمایه دار با این فشاری که بطبقهٔ کارگر وارد میآورد قناعت نکرده، بوسائل دیگری که ذیلا بیان میکنیم، این طبقة را استثمار میکند .

۱ـ تطویل مدت کار، کارگر ـ بقدر مقدور، تا اینکه ساعـات اضافه کار یعنی آن ساعتی که کارگر مجاناً و برایگان کار میکند افزایش یابد.

۲ـ پائین آوردن عده ساعاتی که برای تامین معیشت خود کارگر لازم است بحداقل، یعنی، تقلیل هزینهٔ زندگی ، چون گفتیم که مزد کارگر برحسب بهای حد اقل حوائج زندگی او و خانواده اش تعیین میشود، ـ پس اگر هزینه زندگی و قیمت اجناس ضروری کاهش یابد در نتیجه، مزد کارگران تنزل میکند وبواسطه تنزل نرخ ، مزدسرمایه‌ـ داران ارزش می یابد .

تقلیل هزینه زندگی هم بوسائلی صورت میگیرد که از آنجمله است تکمیل و ترقی صنعت ، زیرا هرچند تکنیك صنایع بزرك تکمیل شودو ترقی کند بهای محصولات پائین میآید و هزینه زندگانی کاهش می پذیرد .

وسیله دیگر تأسیس سازمانهائی است که سرمایه داران بعنوان بنگاههای خیریه ، اما بمنظور تقلیل هزینه زندگی کارگران و در نتیجه کاهش میزان دستمزد آنان ایجاد میکنند مانند شرکتهای تعاونی و امثال آن .

ماتریالیسم تاریخی

قبلا گفتیم که رکن دوم مذهب مارکس عقیده به جریان ضروری و مادی تاریخ است، که بوسیله آن میخواهد سقوط قهری سرمایه داری و ظهور حتمی رژیم سوسیالیستی را مدلل نماید ،

شرح قضیه مجملا بدینقرار است: که عامل اصلی و اساسی تکاملات اجتماعی و نظامات سیاسی ، آراء وعقاید ، یعنی عوامل روحی نیست ، بلکه منحصرا ضروریات اقتصادی و مادی است که درکلیه شئون ومظاهر تمدن حتی در آراء ، معتقدات ، ادبیات ، پیشه و هنر ، مذهب ، اخلاق و روحیات ، مؤثر و ذینفوذ میباشد .

و مقصود هم از ضروریات اقتصادی ، مطلق عوامل اقتصادی نیست بلکه تنها عواملی مراد است ، که مربوط بتولید اموال و وسائل فنی تولید میباشد .

برای تشریح این نظریه ذیلا به بیان سیر تکاملی روابط تولید میپردازیم ، مقصود مارکس ازین بیان اینست که علل جریان حوادث

تاریخ، و تعاقب ادوار مختلف، عوامل اقتصادی، وطبیعی، ومحیط اجتماعی بشری است و نقشه‌ای یا قصد و شعوری در سیر تاریخ که از محیط علت و معلول طبیعی، و عالم اجتماع انسانی، خارج باشد مؤثر نبوده است

سیر تکاملی روابط تولید

اگر در تاریخ بشر از آغاز تا پایان بدقت ملاحظه کنیم پنج نوع اساس روابط تولید می بینیم .

۱ـ رژیم اشتراکی اولی . ـ۲ـ رژیم بردگی ـ۳ـ رژیم ملوك الطوایفی ٤ـ رژیم سرمایه داری ـ٥ـ رژیم سوسیالیستی .

رژیم اشتراکی اولی ، ـ دراین رژیم ملکیت اشتراکی آلات تولید اساس روابط تولیدرا تشکیل میداده و این ترتیب هم کاملا با چگونگی قوای مولده و وضع آلات تولید آن عصر سازش داشته، زیرا ابزار سنگی و نیزه و کمان که آلات وادوات آن عصر بوده اجازه نمیداده است که مردمان آنروز منفرداً با مشکلات طبیعت و درندگان بمنازعه پردازند ، برای تهیه آذوقه و رفع دشمنان . برای چیدن میوه‌های جنگل و صید ماهی، و برای ساختن کلبه‌های محقر، خود مردمان آن عصر بعلت نقص آلات وادوات کار ناگزیر بودند مجتمعاً بکار پرداخته و احتیاجات خود را رفع نمایند ،

از اینرو در این دوره کلیه آلات و وسائل تولید ملك اشتراکی تمام افراد قبیله بوده و محصولات آنهم متعلق بهمگان، ملکیت شخصی فقط در مواد وبرخی آلات حرب ودفاع ، وجودخارجی داشته‌است . ـ

رژیم بردگی

در رژیم بردگی وضع زندگی کاملا دگرگون میشود در این دوره اساس روابط تولید برپایه ملکیت شخصی مولایان استوار میباشد این نحو ملکیت‌هم نوعاً باکیفیت قوای مولده آن عصر کاملا سازگار میباشد . ـ زیرا بجای اقتصاد ساده دوره اشتراکی سابق که تنها بشکار حیوانات و چیدن میوه‌های جنگلی انحصار داشته در این دوره تربیت و اهلی کردن حیوانات و پیشه های گوناگون دیگر رایج شده است .

در این دوره وضع اقتصادی اجتماعات بشر باندازه‌ای تکامل‌یافته بودکه مبادله اجناس و تجارت کالا را در میان افراد ویا دربین ملل مختلف ممکن و میسر نموده بود ، و از این‌رو تجمع ثروت امکان پذیر گردید، و عدهٔ قلیلی بگرد کردن مال پرداخته ثروت هنگفتی فراهم کردند .

مردمان تهی دست ابتدا از ناچاری، سراطاعت و انقیاد فرود آوردند وعاقبت غلامی وبندگی توانگران را گردن نهادند • در این دوره تولید آزاد و اشتراکی افراد جامعه دیگر وجود ندارد و بجای آن کار اجباری غلامان که بوسیله مولایان‌استثمار میشدند رایج و شایع میشود .

رژیم‌ملوك‌الطوایفی

در رژیم ملوك الطوایفی یکقدم جلو تر میآئیم چه در این دوره پایه روابط تولید بر اساس ملکیت اربابان نهاده شده که نسبت بملکیت دوره سابق صورت کاملتری است .

بعلاوه در این دوره در جنب ملـوك الطوایفی اربابان ملکیت شخصی پیشه‌وران جزء هم وجوددارد. یعنی پیشه‌وران‌جزء ودهاقین آزاد مالك آلات وادوات کار خود ودارای‌سرمایه کوچکی‌هستند که ازثمره کارشخصی وپس‌انداز خود آنها فراهم‌شده‌است.

این وضع هم اصولا باکیفیت قوای مولده آن عصر سازش‌داشت زیرا در این دوره قوای مولده ترقی شایان کرد - ترتیب ذوب آهن در این عصر بکلی تغییر میکند وطریقه نوینی اختراع میگردد ، استعمال گاوآهن وچرخ ریسندگی تعمیم مییابد وفلاحت پیوسته ترقی‌میکند و کارگاههای کوچك چرخی اختراع ومعمول‌میگردد.

البته، بدیهی است که آلات تولید و این وسائل وترتیبات کار ایجاب میکند که کارگر در امر تولید ابتکارشخصی بخرج دهد، وبکاری که انجام میدهد ذوق داشته باشد و از این جهت لازم است که سهمی از ثمره کار عاید خود او گردد ، تادلگرم بکار بـاشد . پس بدین سبب نفع مالکین اقتضا میکند که از ترتیب بردگی‌چشم‌پوشند وصرفنظر نمایند زیراکار برده اجباری است وثمره کارش متعلق بغیر ، ازاینرو نمیتواند هیچگونه‌ذوق وابتکاری درکارخود مبذول دارد.

رژیم‌سرمایه‌داری

در رژیم سرمایه داری بنیان روابط تولید براصل مالکیت‌بااصول بورژوازی وسائل تولید استواراست. پیشرفت‌بورژوازی، یعنی طبقه دوم در این دوره متدرجاً تشکیلات طبقات قدیم ورژیم ملوك الطوایفی و سائر نظامات متعلقه آن راازبین برمیدارد. کشف آمریکا وترقی‌بازرگانی با نقاط افریقا سر زمین جدیدی برای طبقه بورژوازی مفتوح میکند ،

بازار هندوستان ـ استعمار افریقا و آمریکا مبادلات تجارتی بامستعمرات وتکثیر وسائل تولید مبادله، وتنوع کالاها موجب ترقی عجیب بازرگانی وصنعت کشتی رانی میگردد.

وازهمین رو باعث میشود که در قلب اجتماعات ملوك الطوایفی که در شرف زوال است عناصر انقلابی بورژوازی پیدایش وترقی نمایند افزایش احتیاجات که در نتیجه افتتاح بازار های جدید حاصل شده است، باعث میشود که قوه بخار ماشینهای ریسندگی و کارگاههای گوناگون در صنایع استخدام گردد.

این انقلاب بزرك صنعتی که درنیمه دوم قرن هیجدهم ابتدا در انگلستان وسپس درسایر کشورها پیدایش مییابد ، طرز تولید آنزمان را کاملا تغییر میدهد ودرنتیجه روابط تولید سابق (رژیم ملوك الطوایفی) که مولود طریقه پیشین بود بکلی منقرض میگردد.

این جریان و تحول، لاینقطع در کار است، هر دفعه که بازار وسیع تر وصنعت دامنه دارتر وبازرگانی زیادتر وکشتی رانی وراه آهن کاملتر میگردد درطریق تکامل یکقدم بیشتر برداشته میشود وسرمایه داران قویتر وارد معرکه میشوند وسایر طبقات را که بقایای طبقات ملوك الطوایفی اند، ازمیدان بدرمیکنند .

ناسازگاری عناصر تولید در رژیم سرمایه داری

نکته‌ای که تذکرش مفیداست، این است که رژیم سرمایه داری بترتیبی که تشریح نمودیم از نتایج آن ترقی آلات تولید و انقلاب صنعتی است که در نیمه دوم قرن هیجدهم بر اثر اختراع ماشین بخار بوجود آمده. با اینکه در آغاز امر باکیفیت قوای مولده سازگار بود

ولی بعد ها در اثر پیشرفت سریع قوای مولده بازماندوا کنون دیر زمانی است که دیگر با کیفیت قوای تولید هیچگونه سازشی ندارد.

زیرا رژیم سرمایه داری باعث احداث و ایجاد کار خانه هـای بزرگی گردیده است که ملیونها تن کارگر در محوطه آن گرد آمده ودسته جمعی بعمل تولید اشتغال می‌ورزند ، این ترتیب یك جنبه‌و شكل اشتراکی بعمل تولید بخشیده ومستلزم آن است که روابط تولید یعنی ملکیت و وسائل تـولید نیز اشتراکی باشد . ولـی مالکیت وسائل تولید مانند گذشته بحال انفرادی و شخصی باقی مانده است و از این جهت وحدت و یگانگی عناصر تولید زائل گردیده و سازگاری آنها ، بنا سازگاری مبدل شده.

رژیم سوسیالیستی

در رژیم سوسیالیستی ، که‌شکل گسترده آن عجالتاً (۱) فقط درروسیه شوروی برقرار است . اساس و پایه روابط تولید بر ملکیت اشتراکی وسائل تولید استوار میباشد . در این رژیم نه استثمار کننده وجوددارد ونه استثمار شونده ، و محصولات اجتماع بنسبت کار اشخاص و برحسب اصل «هر کس کار نکند بهره نخواهدداشت» درمیان کارگران توزیع میشود دراین رژیم روابط تولید باکیفیت قوای مولده سازگاراست زیرا درازاء تولید اشتراکی، ملکیت وسائل تولید هم اشتراکی میباشد.

فلسفه مادی مارکس

۱ـ برخلاف ایدآلیستها (Idéalistes) یامعنویون که‌دنیارامخلوق ومظهر عقل مطلق و یاجان جهان L'esprit-universel میدانند فلسفه مادی مارکسیست معتقداست، : که دنیا بذاته مادی است و فنومنها یـا

۱ـ درزمان نگارش کتاب

حالات و حادثات مختلف عالم اشکال وصور مختلفه ماده یا عمل ماده میباشند که پیوسته درحرکت است. وروابط متقابله اشیاء که با شیوه دیالکتیك یا «منطق‌خاص نسق طبیعی» کشف میشود نوامیس ضروری قوانین ثابته تکامل وحرکت ماده شمرده میشود ۰وعالم مطابق‌نوامیس حرکت ماده تکامل مییابد و این عمل هیچ‌گونه احتیاجی «بجان جهان» یاسایر معانی متشابه ندارد، راجع بنظریه‌مادی فیلسوف‌یونانی هراقلیطوس که‌میگوید «عالم بواسطه هیچ خدا و یا هیچ بشری خلق نشده، شعله جانداری است که همیشه بوده وخواهدبود ومطابق‌نوامیس ثابته ماده روشن وخاموش میشود۰» لنین‌در دفتر فلسفه مینویسد: که «این‌بیان شرح‌وتعبیر کاملی‌است از اصول ماتریالیسم‌دیالکتیك»

۲ـ فلسفه مادی مارکسیست معتقد است که اصل درو‌جود، ماده است. وعقل محصول ونتیجه ماده است. انگلس میگوید: مسئله عقل و ماده و مناسبات آنها با جهان طبیعت یکی از امهات مسائل فلسفه است و فلاسفه برحسب عقیده‌ای که دراین‌موضوع اظهار میکنند بدو دسته تقسیم میشوند، آنهائیکه اصل در وجود را عقل میدانند ایده آلیست Idéaliste نامیده میشوند وآنهائیکه‌ماده را اصیل‌میپندارندماتریالیست (مادی) خوانده میشوند.

سپس میگوید: حقیقت تنها در همین جهان مادی است که با حواس ظاهری درك وحس میشود. عقل وشعور Conscience مولود یك عضو مادی است که مغز باشد. ماده مخلوق عقل‌نیست بلکه‌برعکس عقل مولود ماده است. (۱)

۱ــ این‌عقیده را درخاتمه کتاب مورد بحث و تحقیق قرار میدهیم و بطلان آنرا ثابت میکنیم.

۳ ـ برخلاف فلسفه ایده آلیست‌ها که میگویند: ذات و کنه اشیاء قابل درك نیست و معلومات بشر نسبی و اعتباری است ، فلسفه مادی مارکسیست معتقد است که عالم و نوامیس آن کاملا قابل درك و حقائق مکشوفه بشر حقائق ذاتی است نه اعتباری و نسبی ، و کنه اشیاء قابل شناسائی است .

نتایج اجتماعی فلسفه مادی مارکس

مطالب مذکور خلاصه مشخصات عمده فلسفه مادی مارکسیست است حال ببینیم از تطبیق مقررات مزبور بر فنومنهای اجتماعی و تاریخی چه نتایجی بدست میآید .

۱ـ اگر راست است که روابط فنومنها یا پدیده‌های طبیعت و فعل و انفعالات متقابله آنها از نوامیس ثابته تکامل جهان است. بنابراین محقق است که روابط فنومنهای حیات اجتماعی بشر هم از نوامیس ضروریه تکامل اجتماعی است. و از اینرو حیات اجتماعی و تاریخ اجتماعات بشر دیگر یك مجموعه حوادث و تصادفات نبوده و ناموس حتمی تکامل میباشد

۲ـ اگر راست است که جهان قابل درك بوده و معلومات بشر علم بحقائق ذاتی است نه اعتباری، بنابراین روشن است که حیات اجتماعی و فنومن‌های آن نیز قابل درك بوده و معلومات ما در باره سنن تکامل اجتماعی حقائق ذاتی میباشد نه اعتباری و نسبی . و از اینرو علم تاریخ اجتماعات بشر علی رغم پیچیدگیهای بسیاری که فنومنهای اجتماعی دارد • میتواند مانند فیزیك و شیمی از علوم مثبته و صحیحه تلقی شده و از قوانین آن در عمل و سیاست می‌توان استفاده عملی نمود .

۳ـ اگر راست است که اصل در وجود ماده است و عقل و شعور و

روح فروع میباشند.واگر راست استٌ که جهان مادی یك حقیقت خارجی ووجودش مستقل ومستغنی از عقل و روح بشر است وعقل وروح بشر تنها انعکاس آن حقیقت خارجی است در این صورت روشن ومحقق است که حیات مادی جامعه اصل است وحیات روحی آن فرع .

بنا براین منشاء حیات روحی جامعه واصل آراء وعقاید اجتماعی ونظامات سیاسی (که لازمهٔ جریان طبیعی عالم ومبتنی بعلل مادی است) را نباید در تکامل فکری و ترقی عقلی افراد بشر پنداشت . بلکه علت و منشاء آن اوضاع واحوال وکیفیات حیات مادی جامعه است که این آراء وعقاید انعکاس آنند.

فصل سوم

سوسیالیسم در ایران قدیم

بشر از قدیمترین زمانها از عدم مساوات و سوء قسمت ازلی (طبق اعتقاد خود) در رنج بوده است، مؤبد مؤبدان نزدقباد میرود، مردم شهر ازگرسنگی فریاد میکشند وگندم در شهر و نزد نانواها وجود ندارد و همه گرسنه اند ـ موبد از شاه می پرسد ، انوشه باد مردان پهلوم هر گاه کسی رامار بگزد و در دم مرك باشد و دیگری پاد زهرداشته باشد و بآن مارگزیده ندهد مارگزیده چه باید بکند . ؟

شاهنشاه میگوید : باید پاد زهررا از آنمرد بزور گرفت و بمار گزیده داد .

مؤبد مؤبدان از حضور شاهنشاه بیرون میرود و بمردم گرسنه که دردربار برای کسب تکلیف گرد آمده بودند میگوید : «شاهنشاه فرمود هرچه گندم درهرجاسراغ داریدبردارید. ونخست اجازه میدهد انبار دولتی را میانه‌مردم تقسیم کنند» مؤبدمؤبدان که او را بعدها بحکم انوشیروان بقتل آوردند این حکم‌را از روی مبادی دین زرتشت استخراج و اجتهاد کرده بود ـ مؤبدو پادشاهی که‌مدت ده سال مطابق اصل‌مساوات پیرو او گردیده بود متدین بدین زرتشت‌بودند، ولی‌اصول اشتراکی یا نوعی از اشتراکی را برای رفع فساد عمومی و در آرزوی مساوات و سعادت بشر اجراکردند .

دین مزدك

تقریباً در هزار و چهارصد سال پیش، دربحبوحه‌استبدادساسانیان، اولین جلوه ظهور عقاید سوسیالیستی در ایران بوجود آمد. اولین شخص سوسیالیست مشهور دنیا که عقاید و خیالات خود را از قوه فکر بعمل هم‌رسانیده است مزدك ایرانی‌است. که تاریخ زندگانی و اصول‌عقاید او ذیلا ذکر میشود. (۱)

مزدك (با فتح م وزای ساکن) اسم‌شخصی بوده که در اوائل‌عهد قبادساسانی (۴۸۸ ـ ۵۳۱میلادی) پدر خسرو انوشیروان، مذهبی‌راآورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن براشتراك مال و عیال‌بوده‌است.

مزدك در مدت اندك پیروان بسیار پیدا نمود، و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید، ولی چندی بعد قباد از تخت سلطنت مخلوع گشت‌وبرادر وی جاماسب بجای وی نشست. (۴۹۶ـ۴۹۸ میلادی)

قباد دوباره باکمك پادشاه هیاطله وبامردانگی واقدامات زرمهر از بزرگان مملکت، بسلطنت رسید. ولی، پسر وی خسرو انوشیروان مزدك و مزدکیان را عرصه هلاك و دمار ساخت، و آن دین ومذهب را برانداخت، ولی بازمدتها کسانیکه در خفا معتقد بدان مذهب بودنددر پی خیالات خود بودند، و باسمهای مختلف مکرر اسباب آشوب فراهم آوردند. و بعد از ظهور اسلام بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت

---

۱ ـ این قسمت ازتاریخ عقاید مزدك با تغییرات مختصری از مقاله‌ای بقلم آقای تقی‌زاده درمجله کاوه اقتباس شده‌است.

شده و جنگها کرده ـ تا بالآخره در عهد المستعصم بالله (۲۱۸ـ ۲۲۷) شکست خوردند

تفصیلات و توضیحات

بایددانست اسم مزدك راکه عموماً بغلط باضم میم تلفظ میکنند، قطعاً با فتح میم، صحیح است ، چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی طوری شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسره میم ممکن است و باضمه محال است، درمحل تولد مزدك هم اختلاف است چنانکه دینوری وی را از اصطخر مینویسد وابوریحان بیرونی ازنسا، ومؤلف تبصرة العوام از تبریز . و بالاخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این استکه از بعضی قرائن بنظر میرسد که خود مزدك ادعای پیغمبری نکرده بلکه او پیرو شخصی بود بنام زرتشت که در همان زمان یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زرتشت بعمل آورد، ولی بعدها معلوم میشود خود مزدك جلوافتاد ومرید، مراد را تحت الشعاع گذاشت . و پیروان مذهب تازه هم مزدکی نامیده شدند ،

تاریخ و کیفیت ظهور مزدك

تاریخ ظهور مزدك بتحقیق معلوم نیست ، همینقدر معلوم است که بطور یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی شیوع پیدا نموده بود، کیفیت ظهور مزدك رامورخین مختلف نوشته اند .

فردوسی مینویسد :

بیامد یکی مرد مزدك بنام سخنگوی و بادانش و رای کام
گرانمایه مردی و دانش فروش قباد دلاور بدو داده گوش
بنزد شهنشاه ، دستور گشت نگهبان آن گنج، و گنجور گشت

در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی داد . مزدك پیش پادشاه آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم، جواب دهی و :

بدو گفت کانکس که مارش گزید   همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پاد زهر   گزیده نیابد ، ز تریاك بهر

سزای چنین مرد گوئی که چیست ؟ •••••••

قباد جواب میدهد: چنین شخصی که پاد زهر بمار گزیده نمیدهد خونیست واو را باید کشت ، پس از آن مزدك باز لب به پرسش گشوده :

چنین گفت کای نامور شهریار   کسی را که بندی، ببند استوار
خورش باز گیرند از او، تا بمرد   بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت اوی   مر این بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد؟ بگوید مگر پادشاه   که این مرد دانا بد، و پارسا

قباد جواب داد: که چنین شخصی هم خونیست و مستحق مرگ . مزدك که چنین شنید بقحطی زدگان که در دم بارگاه جمع شده بودند گفت: بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر کجا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرید، همینکه قباد از این مسئله خبردار شد با مزدك بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدك جواب داد: که من از روی پاسخ و رأی خود پادشاه عمل نمودم و گفت :

اگر دادگر باشی ای شهریار   در انبار گندم نیاید بکار
شکم گرسنه چند مردم، بمرد   که انبار، آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کارش بالا گرفت و ، براو انجمن شد فراوان سپاه، و همی :

ازین بستدی چیز، و دادی بدان   فرو مانده از کار او موبدان
چو بشنید، دردین او شد قباد   بگیتی زگفتار او بود شاد

شاه‌او را در دست راست خود جای داد و دین او در همه جا پیشرفت نمود، و :

توانگر همی سر ز نیکی بکاشت   سپردی بدرویش چیزی که داشت

گفتار فوق فردوسی یکتا مأخذ قدیمی است در باره کیفیت ظهور مزدك، یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دستست دراین باره چیزی نگفته‌اند، جز **نظام الملك** که در «سیاست نامه» بدون ارائه سند، شرح مفصلی افسانه مانند در این خصوص نوشته که مختصر آن از این قرار است :

« مزدك که موبدان مؤبد (۱) بود نجوم نیکو دانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد که کسی ظهور خواهد نمود و سایر دینها را باطل خواهد کرد و خواست این کس او باشد، وچون در دربار پادشاه و پیش بزرگان دارای مقام وحرمت زیادی بود، درصدد فریب دادن آنها برآمد و غلامان خود را گفت که از جائی پنهانی تا جای آتشکده نقبی کنند و در آنجا کسی را مخفی میکرد، و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدك چنان میفهماند که وی آتش را بسخن درآورده و این کار را معجز خود قرارداد، و ادعای پیغمبری کرد و گفت : مرا فرستاده‌اند تا دین زرتشت تازه گردانم که خلق معنی زند و اوستا فراموش کرده اند، وفرمانهای یزدان نه چنان میگذارند که زرتشت آورده‌است »

«قباد بروی بگروید ، و از جهة وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهند، بوقت بار، وقباد بر تخت بنشست و مزدکرا بر آن کرسی بنشاند ، وبسیاری ازقباد بلندتر بودی، ومردمان بهری، برغبت و بهری، بموافقت ملك، در مذهب مزدك همی آمدند»

---

۱ — بیرونی هم مزدکرا « موبدان موبد ای قاضی القضاة » مینویسد

اصول مذهب مزدك

حالا بگذاریم باصل مطلب، واصول مذهب مزدك، اولا بایددانست که فردوسی و ابن بطریق در این‌خصوص آنچه نوشته‌اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی یك مأخذ نوشته‌اند ، و اشعار فردوسی در این باب ازین قرار است :

بپیچاند از راستی پنج چیز | که دانابر این‌پنج نفز و د نیز
کجا، رشك‌وخشم‌است‌وکین‌و نیاز | بپنجم که گردد بر اوچیره آز
تو گرچیره‌باشی بر این پنج‌دیو | پدید آیدت، راه کیوان خدیو
ازاین پنج‌مارا، زن‌وخواسته‌است | که‌دین‌بهی‌درجهان کاسته‌است
زن و خواسته باید، اندر میان | چو دین‌بهی را نخواهی زیان
بدین‌دوبود، رشك‌و آزو نیاز | که باخشم‌وکین‌اندرآیدبراز
همی دیو پیچد سر بخردان | بباید نهاد این دو اندر میان

و نیز گوید :

همی گفت‌هرکو توانگر بود | تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی بر فزود | توانگر بودتار ، ودرویش پود
جهان‌راست‌باید که‌باشدبچیز | فزونی ، توانگر حرامست نیز
زن‌وخانه‌وچیز بخشیدنی‌است | تهیدست کس‌باتوانگریکی‌است
من‌اینرا کنم‌راست‌تا دین پاك | شود ویژه، پیدا ، بلند ازمغاك

ابن بطریق در خصوص اصول مذهب مزدك شرحی‌مینویسد که ترجمه آن ازاین‌قرار است :

« خدا ارزاق را در روی زمین آفرید، که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند، وکسی‌ازکس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند، و هرکس نفس خودش را ببرادرش ترجیح

میدهد، می‌خواهیم دراین کار نظارت‌و وارسی کنیم، و مال‌فقرا رااز دولتمندها گرفته و از توانگران بتهیدستان بدهیم و از هر کس که مال و زن وخدم‌وامتعه زیادی داشته‌باشد از وی گرفته و بین او و غیره اومساوات بکنیم تاآنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند.»

نظام الملك مینویسد

«مزدك گفت مال‌بخشیدنیست میان مردمان که‌همه بندکان‌خدای تعالی وفرزندان آدمند وهر آندم حاجتمند گردند، باید مال‌یکدیگر خرج کنند تا هیچکس را بی‌برگی نباشد و درماندگی، ومتساوی‌الحال‌باشند• وباباحت مال راضی شد. آنگه گفت: زنان شما چون مال شماست باید که زنان‌راچون‌مال‌یکدیگر شناسید، تاهیچکس ازلذات وشهوات دنیابی‌نصیب نماند و در، مراد بر همه خلق گشاده بود.»

درخصوص‌اشتراك زنان «نولدکه» مینویسد: دراینکه آیامزدك اصلا مزاوجت را از میان برداشت مورخین عرب چیزی صریح‌نمیگویند، ولی انتزاع زنها بزور از آنکسی‌که زن‌زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات‌وازمیان برداشتن‌دارائی‌شخصی معلومست منتج میشد، بمنسوخ شدن مزاوجت چونکه مساوات در اشیاء فقط رقتی صورت می بندد که اشیاء بالاشتراك باشد یعنی دیگر دارائی شخصی را ازمیان بردارد. باید ارث ومیراث وخانواده راکه بنایش‌برروی وراثت است از میان بردارد، و اینکه مسئله‌نسخ‌خانواده از طرف مزدکیهاتا چه درجه بحقیقت‌پیوسته بود،ازنوشتجات‌مورخین‌عرب‌برمیآمد، که میگویند دیگر تقریباً نصف‌بچها، نمیدانستند پدرشان کیست.

این بود اصول عمده مذهب مزدك، در آنچه راجع بتشکیلات و

نظام اجتماعیست میگوید: خدای مردم را متساوی آفرید، و ارزاق و نعمات‌را هم آفرید، که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند، ولی معایب پنجگانه‌رشك و خشم و کین و نیاز (احتیاج) و آز (طمع) باعث‌ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این (پنج دیو) هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات، دارائی وزن را هم بطور اشتراك قرار داد که همه از آن بهره‌مند باشند و مخالفت وطمع ازمیانه برخیزد، ولی ممکنست که مزدك این صغری و کبری را بدین روشنی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حیث شکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی است ، اینگونه خیالات تراوش مینموده است و اثرات‌خود را هم بخشیده بوده است . بدیهی است‌عقیده اشتراکی مزدك راکه در نتیجه دلسوزی از راه ترحم‌دینی و عدالت‌الهی نسبت‌بحال مردم‌بوجود آورد وبقول محقق‌نامی (کریستن سن)دانمارکی «حتی‌یکنوع مرتاضی و تقوای دینی در منادیان این دین بوده ، »نباید با عقیده اشتراکی امروز که روی اصول‌مذهب مادیست اشتباه کرد .

فصل چهارم

« اسلام و سوسیالیسم »

سوسیالیسم مشروع و معتدل بمعنی « عدالت اجتماعی و اقتصادی » رکنی از ارکان دین اسلام است .(۱)

هر گاه باوضاع صدر اسلام بازگشت نمائیم، سوسیالیسم مطلوب و معتدلی را خواهیم یافت که جهان نظیر آنرا بخاطر ندارد . زیرا اسلام اجازه نداده که سرمایه دار بینوا را نابودسازد و نیز اجازه‌نداد که جاهل با عالم مساوی باشد و همچنین کارگر را با بیکار مساوی ندانست . بلکه سوسیالیسم مطلوبی را بوجود آورد که ضامن سعادت و رفاهیت جامعه بود .

سوسیالیسم در اروپا تقریباً پنجاه سال است(۲) که پای بعرصه‌ظهور

۱ـ اینکه گفتیم سوسیالیسم « مشروع ومعتدل » بمعنی عدالت اجتماعی واقتصادی، از اینجهت است که سوسیالیسم بخصوص سوسیالیسم علمی اساساً مخالف خیرات و مبرات است مالداران و پولداران و توانگران لازم نیست از راه دلسوزی ومرحمت انفاق کنند بلکه دولت باید حق مشروع کاررا در مقابل ارزش آن بدهد .

ولی دین مقدس‌اسلام، زکوة وفرائض دیگر را ضروری دانسته و مقرر داشته است که هر مسلمان علاوه از آنچه باید بحکم حس ترحم **بیت‌المال** مسلمین بپردازد بحکم قانون و ادای وظیفه نیز باید بفرائضی از قبیل‌خمس و زکوة عمل نمایند.

بنا براین پرداخت وجوهی برای مصرف‌خدمات عمومی وبنفع بیت‌المال مسلمین، صرفاً ازنظر حس‌ترحم وشفقت بینوایان نیست بلکه توانگفت بیشتر از فرائض جنبه اجبار دارد.

۲ـ منظور تازمان نگارش کتاب است .

گذاشته است، وپاره ای اقتصادیون ظهور آنرا دلیل ترقی و تعالی فکر بشر میدانند، اخیراً دنیامتوجه این نکته شده که چگونه طبقات مختلف ضامن صلاح وسعادت جامعه هستند.

اقتصادیون اروپا گمان میکنند که سوسیالیسم مولود فکر آنان است از این گمانشان نباید تعجب کرد، زیرا همیشه اروپائیها مدعی هستند که نقشه هرنوع ترقی وتعالی برای جامعه بشری محصول تدبیر آنان میباشد، مگر نگفتند که آزادی وبرادری وبرابری از نتایج انقلاب فرانسه است؟

یا انقلابی، که سیلهائی ازخون راه انداخت وآنهمه گردنها در راه آن زده شد، آنهمه تمجید نکردند؟

آری اینان غفلت میکنند که آزادی و برادری و برابری میوه درختی است که دین اسلام آنرا غرس کرده است، ونیز فراموش دارند که اسلام اجرای این مبادی را بعهده گرفت تا درختی را که غرس کرده بود ثمر داد و شاخه درآورد، و براطراف جهان سایه افکند،

مناسب است که دراین موقع مختصری ازوقایع صدراسلام را که پیش از هزار سال از انقلاب فرانسه رخ داده است، برای آنان بیان کنیم:

عمروعاص، در مصر مسابقه اسب دوانی را معمول کرد.

در ضمن یکی ازمسابقه‌ها اسبی جلو افتاد، همینکه اسب بنزدیك جمعیت رسید محمد (پسر عمرو عاص) برخاست و گفت:

ـ بخدای کعبه قسم این اسب منست.

همینکه اسب جلو افتاد، صاحبش که مصری بود اسب را شناخت و گفت:

بخدای کعبه که‌این‌اسب‌منست؛محمدبن‌عمرو برخواست‌وتازیانه‌ای بمرد مصری نواخت‌وگفت: این تازیانه را از این جهت بر تو نواختم تا بدانی بابزرگ زادگان چگونه باید رفتار کرد .

خبر بعمر و عاص رسید ،فوراً از ترس اینکه مبادا مردمصری بعمر بن‌خطاب خلیفه وقت‌شکایت کند، مرد مصری را حبس‌کرد محبوس از زندان‌فرارکرد و نزد عمرآمد واز ماجری شکایت‌کرد ،

خلیفه فوراً عمرو ، و پسرش را احضار نمود . همینکه واردشدند خلیفه (تازیانه) را بدست مرد مصری داد و گفت ، با این (دره) پسر اینمرد بزرگ را بزن . مرد مصری (تازیانه) راگرفت‌و بر محمد نواخت سپس خلیفه‌گفت باهمین (تازیانه) عمرو عاص‌را بزن‌و اضافه نمودبخدا قسم پسر اینمردترا از لحاظ قدرت و مقام‌پدرش شلاق زد ، مرد مصری گفت، ای خلیفه‌کسیکه مرازده بود او را، زدم عمر گفت بخدا اگراین (تازیانه) را بعمرو مینواختی هیچکس نمیتوانست تورا مانع شود . تا جائیکه خودت از او دست برداری

سپس روی سخن را بعمروعاص‌کرد وخطابی‌راکه بیشتر از هزار سال قبل از انقلاب فرانسه‌درجهان‌طنین انداز شده بزبان راند وگفت :
ای عمروعاص مردمانی‌که آزاد آفریده شده‌اند از کی وچه‌وقت بنده شما شدند ؟

آری ، قرآن مجید در موضوع برادری تصریح میکند که « انماالمؤمنون اخوة(سوره حجرات ۱۰) پیغمبر معظم متعاقب هجرت و ورود بمدینه، بین مهاجرین و انصار اصول برادری را برقرار نمود وگفتهٔ آن حضرت‌است که« لایؤمن احدکم حتی یحب‌لاخیه» (ای

لاخیه المسلم) ما یحب لنفسه (۱)

و نیز درخطبه حجةالوداع فرمود «ایهاالناس،إسمعوا قولی واعقلوه، تعلمن، أن کل مسلم اخ للمسلم و المسلمون اخوه، فلایحل لامرئ من اخیه الا ما اعطاه عن طیب نفس فـــلاتظلمن انفسکم» و نیز در زمینه مساوات فرمود « انالمسلمین سواسیة کاسنان المشط » (۳) و خدای متعال در قرآن مجید فرمود « ان اکرمکم عندالله اتقیکم » (٤)

بین « ابوذر » و « بلال » مشاجره‌ای درگرفت چون مادر « بلال » غیرعرب بود « ابوذر او را سرزنش کرد » « بلال » شکایت او را نزد پیغمبر برد « پیغمبر » ابوذر را احضار کرد و فرمود .

ای « ابوذر » سرت را بردار و بنگر و بدان که هیچ رجحانی بر سرخ پوست و سیاه پوست نداری، مگر اینکه در نتیجه عمل صالح بر دیگری برتری یابی

« عمر بن خطاب » در مکه از محلی گذشت دید خدمتگزاران ایستاده اند و اربابان بایکدیگر غذا میخورند « عمر » غضبناك شد واز روی نکوهش بآنها گفت: وای بحال جمعیتی که خودشان را بر خدمتگزاران ترجیح دهند . سپس خدمتگزاران را فرا خواند ، همه بر سر یك

---

۱ — ایمان هیچیك از شما پذیرفته نخواهدشد، مگراینکه آنچه را برای خودش میخواهد برای برادرش بخواهد.

۲ — ای مردم گفته مرا گوش دهید وازروی تعقل آنرا بپذیرید بدانید که هر مسلمانی برادر دیگری است ومسلمین همه بایکدیگر برادرند. برای هیچ مردی در دارائی برادرش جز آنکه ازطیب خاطر باو ببخشد حقی نیست بنابر این بریکدیگر ستم نکنید.

۳ — همه مسلمین مانند دانه‌های شانه بایکدیگر برابرند .

٤ — گرامی ترین افراد شما در پیشگاه ربوبیت پرهیزکار ترین فرد است .

سفره‌با اربابانشان غذاخوردند. اینست‌نمونه آزادی وبرابری وبرادری در اسلام. تصور نمیرود آزادی و برادری‌را که انقلاب فرانسه آورده است بتواند با آنچه اسلام آورده است برابری کند ولیکن اغراض بر باطل لباس حق میپوشانند.

قبلاتوضیح دادیم که‌اروپابیش ازپنجاه سال‌نیست که با سوسیالیسم آشنا شده است، اما سوسیالیسم در اسلام، یکی از ارکانی‌است که بنای اسلام بدون آن استقامت ندارد.

اسلام برای بینوااز دارائی توانگر سهمی معین کرده‌است وزکوة را در ردیف نماز قرار داده‌چنانکه خدای متعال فرمود «و اقیموالصلاة و اتوالزکوة» - (بقره۱۱۰ - بقره ۴۲ - نور ۵٦) -

بعلاوه در فقه اسلام موارد بسیاری تعیین شده‌که باید به صورتهای گوناگون‌به‌فقراء کمک‌شود وازجمله آنها، کفارات،قسم،تخلفات‌حج، قتل‌خطاوپاره‌ای مسائل‌مربوطبه زناشوئی است که‌در کتب فقهی‌ذکر شده‌وهمچنین زکوةفطره برهرمسلمان که‌خود فقیرنباشد واطعام برای کسی که‌قدرت برروزه گرفتن ندارد واطعام شصت فقیربرای کسی که روزه‌اش‌راعمداً خورده است، واجب می‌باشد.

* * *

تفاوت بین سوسیالیسم اسلام
و سوسیالیسم جدید

سوسیالیسم اسلام طرفدار الغاء مالکیت نیست، لیکن بوسیله وضع قوانین عادلانه در توزیع و جلوگیری از تمرکز ثروت، اختلافات طبقاتی را تا آنجا که عملی است از بین برد، بدون اینکه دارائیها را در معرض مصادره قرار دهد. زیرا اسلام میداند که مساوات مطلق بین تمام افراد مردم با قوانین طبیعت سازگار نیست و میگوید: چگونه میتوان بین جاهل و عالم، و هوشمند و کودن، و تنبل و کوشا، مساوات برقرار نمود، اختلاف استعداد طبیعی را چطور میشود برطرف نمود؟ قیمت ساعات کار اشخاص مختلف مثلا یك مخترع بزرك و یك کفاش را روی چه میزان میشود تعیین کرد، که عادلانه و مساوی باشد؟

خدای متعال در قرآن مجید فرموده « و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات » (زخرف ۳۱)(۱) زیرا آبادی جهان در وجود طبقات متباین است، و نیز فرمود: « هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون » (۲) و نیز قرآن مجید تصریح میکند که هیچ فردی جز بمقدار کوششی که میکند نمیتواند بیشتر از آن کوشش از نتیجه زحمت خود برخوردار شود « و ان لیس للانسان الا ماسعی » سوره نجم ۴۰

---

۱ — پاره‌ای از افراد بشر را بر پاره‌ای دیگر برتری دادیم

۲ — آیا آنهائیکه میدانند و آنهائیکه نمیدانند، با یکدیگر برابرند؟

اسلام سرمایه هرکسی را متعلق بخودش میداند، زیرا میگوید: سرمایه هر فرد عمل او است و سعادت هر فردی منوط بمقدار زحمت و کوششی است که در زندگانی خود متحمل شده است، زیرا اگر شخص بداند نتیجه عملش بخودش بازگشت میکند درراه آنجهد وجدفراوان مبذول خواهد داشت و اگر یقین کرد که او میکارد، و نتیجه آنرا دیگری می برد، واو کوشش میکند و دیگری بهره و ثمره کار او را میبلعد از همتش کاسته میشود، و قوای عقلی و جسمیش را بخوبی بکار نمی اندازد .

اسلام چون بهمهٔ این نکات و رموز آشنا است، سوسیالیسمی را که مخرب وبرهم زننده اصول اجتماع باشد ومنحصراً یك‌طبقه ازمردم را درنظر بگیرد، و طبقات دیگر را از هرحقوقی مسلوب ومحروم کند ونزاع وخصومت طبقاتی ایجاد نماید قبول نکرد . بلکه سوسیالیسم متوسطی‌را ایجادنمودبدین معنی که نگفت افراد بطور مطلق بایکدیگر مساوی هستند ، و تنها طبقهٔ کارگران حق حکومت دارد . تا اینکه مردم از طرفی اتکالی و ازطرفی دیکتاتور بار نیایند ونیز نخواست که که رموز ونشانه های تفاضل از صفحات وجود محو شود، ازطرف‌دیگر هم برای افراد حریت مطلقه‌ای‌را قائل‌نشد،که در نتیجه آن یك‌سلسله از مردم بوسیله ثروتشان برفقرا تسلط یابند .

بلکه برای مالك حق خاصی قائل شد که پس از تأدیه زکوة و حقوق دیگر از آن برخوردار گردند .

بنابراین مقدمات، سوسیالیسم اسلام از ۱٤ قرن قبل آنچه را که جامع بین مزایای مسلکهای جدید است ، بدون‌اینکه افراط وتفریطی

مانند سوسیالیسم جدید در آن راه یابد، ایجاد نمود یعنی سوسیالیسم عادلانه قابل عمل بوجود آورد.

اسلام بآنچه برای فقیر از مال غنی سهم قائل شد اکتفا ننمود، بلکه برای انفاق، تشویق فراوان نمود. وآنهائی راکه درصدد احتکار ثروتها وارزاق عمومی هستند بعذاب دردناك تهدید کرد. تابااین وسیله ثروتمندان بی‌نوایان را ازدارائیشان متمتع نمایند و ازعوامل تفرقه میان مردم کاسته شود.

خدای متعال برای تشویق درزمینه انفاق فرمود: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون» (۱) (آل عمران ۸٦)

ودرمورد تهدید محتکرین نیز فرمود: «والذین یکنزون الذهب والفضه ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» (۲) (سورهٔ توبه ۳٤-۳۵)

ازاین آیه آشکار است که بحکم قانون اسلام، پول را هم نباید معطل وبیفائده گذاشت واحتکار کرد حتی عمده هدف حرام شدن ربا از همین لحاظ است که پول خودش مورد تجارت واقع نشود بلکه مورد تولید ثروت یعنی محصول مفید گردد وپول تنها وسیله است.

وباز خدای متعال فرمود: «فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری» (سورة الیل)

۱- به نیکی و نیکوئی (که سرچشمه و کمال مطلوب انسانیت است) نائل نخواهید شد مگر اینکه از آنچه دوست میدارید انفاق کنید

۲- آنهائیکه طلا و نقره را احتکار میکنند ودرراه خدا مصرف نمینمایند بعذاب دردناك بشارتشان ده. روزی میرسد که همین طلا و نقره درآتش جهنم گداخته شود و بوسیله آن صورت وپهلو وپشتشان داغ میگردد. و بآن ها گفته میشود. این است نتیجه احتکار شما. بچشید طعم آنچه را که احتکار کرده اید.

رسول اکرم فرمود: «ما من یوم یصبح العباد فیه الا ملکان ینزلان فیقول احدهما: اللهم أعط منفقا خلفا و یقول الاخر: اللهم اعط ممسکا تلفا» (۱) ونیز فرمود: «علی کل مسلم صدقة»؛ فقالو: یانبی الله فمن لم یجد؟ قال: یعمل بیده فینفع نفسه و یتصدق. قالوا فان لم یجد؟ قال یعین ذا الحاجة الملهوف قالوا: فان لم یجد؟ قال: فلیعمل بالمعروف ولیمسك عن الشر فانها له صدقه» (۲)

توزیع ثروت در دوره پیغمبر

پس از فتح مکه همینکه رسول اکرم بمدینه بازگشت فرمود و زمام امور را بدست گرفت، مامورینی برای جمع آوری عشر در آمد قبایلی که اسلام آورده بودند، گسیل داشت و دستور داد هیچگونه تعرضی بدارائی اشخاص نشود، ماموریـن هـر یك بناحیه مخصوصی عزیمت کردند؛ «قبایل» آنها را با احترام پذیرائی نمودند. همینکه بمدینه برگشتند آنچه را که همراه آورده بودند برسول اکرم عرضه داشتند، و پیغمبر اکرم آن وجـوه را بطور تساوی میان مسلمین تقسیم نمود، آنچه از بابت درآمد «جزیه» دریـافت میشد، بعموم مسلمین تعلق داشت، وآنچه بعنوان غنیمت تحصیل شده بود، خمس

۱- هر روزیکه بر بندگان تجدید میشود دوملك فرود میآیند یکی از آنها میگوید: خدایا بهر انفاق کننده‌ای جانشین صالح بده و دیگری میگوید: خدایا بهر ممسکی زیان برسان.

۲- بر هر مسلمانی صدقه واجب است. گفتند ای پیغمبر، کسی که ندارد چه کند؟ فرمود دستش را بکار اندازد تا خودش نفع ببرد و از آن تصدق دهد. گفتند، اگر زاله بر احتیاجش نداشت چه کند. فرمود نیازمند بی‌نوارا کمك دهد. گفتند اگر موفق نشد، فرمود نیکی کند وازشر بپرهیزد، اینکار برای او صدقه محسوب میشود.

آنرا برمیداشت، وشخصاً میان بینوایان و یتیمان و ابنـاء سبیل تقسیم مینمود، در این باره فرمود: « مالی مما افا الله علیکم الاالخمس والخمس مردود علیکم» (۱)

بهر حال در حیات رسول اکرم، درآمدهای زیادی نصیب مدینه میشد، و پیغمبر تقسیم آنرا بین همه مردم بر عهده داشت، بدینجهت پرچم سعادت مسلمین باهتزاز درآمد ورابطه صمیمیت میان ثروتمندان وبینوایان برقرار شد.

سرمایه داران نسبت بفقرا انفاق میکردند، زیـرا میدانستند که آنچه راکه درراه خدا میدهند از بین نخواهد رفت، و پـاداش آنرا درجهان دیگری در یافت خواهـند نمود، زیرا خـدا در قـرآن مجید اعلام کرده بود که: « ان تقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعفه لکم» (۲) (سوره تغابن آیه ۱۷)

قانون ارث

سوسیالیسم اسلام موفقیتی را احـراز نمود که همـه مسلکهای اقتصادی در قبال آن عاجز ماندند، باینمعنی که در خاتمه دادن بعوامل تفاوتهای اجتماعی بدون اینکه منجر بانقلابات مخربی گردد، ودرفداساختن مصالح دسته ای برای مصالح جمعیت دیگر موفقیت عظیمی احراز نمود، و از طرف دیگر چیزی که در ایجاد توازن بین طبقات مؤثر بود قانون ارث اسلامی است زیرا قانون ارث در اسلام حکم میکند کـه

۱ــ آنچه را که خدای متعال بعنوان غنیمت بشما میدهد جز خمس آن مال من نیست وخمس نیز بمصرف خودتان میرسد. »

۲ــ اگر در راه خدا قرض الحسنه بدهید، خداوند درمقابل دو برابر آن بشما خواهد داد.

اولادو اقربای میت از ترکه‌وی بهره‌مندشوند، و این عمل موجب میشود که ثروت تا جائیکه ممکن است بین افراد تقسیم گردد ، بر عکس برخی قوانین دیگر، مثلا: قانون ارث انگلستان که فقط فرزند بزرگ تر را وارث متوفی میداند ، و این عمل مستلزم توده شدن دارائی خانواده در نزد یکنفر معین است .

عدالت مالی در دوره خلافت عمر

ابوبکر بطوریکه در دوره رسول اکرم معمول بود ، در آمدهائی راکه وارد بیت المال میشد، بطور تساوی بر همه مسلمین تقسیم‌مینمود لیکن هنگامی که عمر بن خطاب بخلافت رسید برای کسانیکه سبقت در اسلام داشتند ودرراه خدا جهاد کرده بودند امتیازاتی قائل‌شد. بنابراین ضمن خطبه‌ای ، سیاست مالی جدیدش را بدینقرار اعـــلام داشت :

گفت : « بخدا قسم هیچ فردی برای استفاده از بیت المال بر دیگری رجحان ندارد ، ومن‌نیز مانند همه افراداستحقاق‌بیشتری‌ندارم، وباز بخدا قسم میخورم، که هیچ فردی از مسلمین‌نیست مگر اینکه در این مال سهیم است. ولیکن ما با توجه ، بکتــاب خدا و رعایت تقسیم پیغمبر عمل میکنیم ، در مرحله اول مردانی هستند که در راه خدا جانفشانی کرده‌اند، ودرمرحله دوم آنهائی که دراسلام‌پیشدستی کرده‌اند بعداز آن مردانی که درراه اسلام رنج برده‌اند.

بنابراین بدینوسیله‌اعلام میدارم، مادامی که من زنده‌ام، چوپانی راکه‌در کوه(صنعا) (یمن)مشغول گوسفندچرانی‌است ازسهم‌خودش برخوردار خواهم‌نمود.

آمار کشورهای اسلامی و تشکیل دواوین

بطوریکه دیدیم، عمر در خطابه سابق الذکر سیاست مالی خودش راتوضیح داد، وپس از فتوحات مسلمین درشمال، ثروتهای فراوانی بمدینه سرازیر شد، ولی مسلمین محلی برای حفاظت آن نداشتند، ناچار واردات را در مسجد میگذاشتند و پاسبانی بر آن میگماشتند.

دراینموقع بودکه ابوهریره از بحرین واردشد، عمر از وی پرسید چه آورده‌ای؟ جواب داد پانصد هزار درهم عمر گفت: آیا میدانی چه میگوئی؟ ابوهریره گفت بلی - صد هزار. و صد هزار و صد هزار و و صد هزار و صدهزار، سپس عمر گفت: آیا این درآمد همه پاك و پاکیزه است.

ابو هریره گفت: نمیدانم، عمر برفراز منبر بر آمد و پس از سپاس خدای متعال گفت: «مردم ثروت فراوانی بمارسیده است اگر بخواهید آنرا باکیل میان شما تقسیم میکنم، و اگر نخواهید بشماره افراد توزیع مینمایم، یکنفر از مسلمانانیکه بکشور ایران وروم مسافرت کرده بود بعمر پیشنهاد نمود که دفتر چه‌هائی را تدوین کنند، یعنی صورتهائی از اسامی اشخاص نوشته شود و برابر نام هریك جیره ماهیانه وی یادداشت گردد، عمر این پیشنهاد را پذیرفت و برای عملی ساختن آن ابتدا امر نمود ازهمه قبایل عربستان سرشماری بعمل آید، بنا براین آمار انجام گرفت و طبق آن سجلاتی را تهیه نمود، و در صندوقهای بزرك جای دادند، عمر، بقاعده الاقرب فالاقرب (نسبت به پیغمبر) شروع بکار نمود، سپس سهم مجاهدین (بدر) را استخراج نمود، و پس از آن

مجاهدین حدیبیه، و بیعت الرضوان، و پس از آن اشخاصیکه در عرض آنان بودند، و بعد برای مجاهدین «قادسیه» «ویرموك» سهمیه مناسبی برقرار نمود، بالاخره برای زنان پیغمبر عطیه نسبتاً بزرگی تعیین نمود باینمعنی که برای زوجات، رسول اکرم، عمویش، عباس، ده‌هزار درهم برای عایشه از لحاظ مقام خودش و مقام پدرش در برابر پیغمبر، دوازده هزار درهم، برای حسنین و مجاهدین بدر، پنجهزار درهم برای مسلمینی که اسلامشان در عرض اهل بدر بود ولی در آنموقع جهاد نکرده بودند، چهارهزار درهم، عبدالله ابن عمر، و بعضی از سران مهاجرین و انصار دوهزار درهم، برای مردم مکه هفتصد درهم، برای باقی مردم مبالغی بین سیصد وچهارصد درهم، برای زنان مهاجر وانصار، بین دویست و سیصد وچهارصد و ششصد درهم، برای امرای لشکر بنسبت مشاغلی که عهده دار بودند هفتهزار وهشتهزار و نه‌هزار درهم معین کرد، وسپس همین روش درشهرستانها جاری شد.

و باز عمر ضمن خطبه طولانی که پس از عهده دارشدن خلافتش بیان کرد. در آنچه مربوط بمال است چنین گفت «من در مقابل شما مسئولیت دارم که هیچ چیز را از خراج شما واز در آمد ومازاد «فی» جز، براه خودش مصرف نکنم، باز در مقابل شما مسئولیت دارم آنچه بدست من آید جز در راه خودش خرج نشود و باز عهده دارم که اگر خدا بخواهد عطایا و ارزاق شما رافزونی دهم، مرزهای شمارا مستحکم سازم و بالاخره مسئولیت دارم که شمارا در مهلکه نیاندازم وهنگامیکه بمأموریت رفتید من سرپرست خانواده شما خواهم بود، تا اینکه شما از مأموریت خود بازگشت نمائید،

اختلاف نظر در تقسیم اراضی

میتوان گفت سوسیالیسم اسلام در دوره (عمر) پیوسته حکومت میکرد وهرفرد از در آمدی که به بیت المال وارد میشد سهم معینش رامیگرفت، همینکه فتح عراق پایان پذیرفت عبدالرحمن ابن عوف پیشنهاد کرد، که اراضی آن بین مسلمین تقسیم شود ، علی علیه السلام، طلحه و سایرین مخالف بودند عمر نیز با تقسیم اراضی موافق نبود ، بنا بر این بین طرفداران تقسیم اراضی وعمر مشاجره شدیدی در گرفت .

طرفداران تقسیم میگفتند عمر ، به حقوق ما ظلم میکند عمر پنجنفر از قبیله (اوس) و پنجنفر از قبیله (خزرج) را دعوت نمود و بآنها گفت ، فقط باین منظور شمارا احضار کرده‌ام که در انجام وظیفه‌ای که عهده دارم ومسئولیت اجرای امور شما را دارم بامن شرکت جوئید من اعتراف میکنم که دراینموضوع یکنفر بیش نیستم ، شما دراین باره آنچه حق بنظرتان میرسد بگوئید ، هر که میخواهد مخالف من باشد ، وهر که میخواهد موافق ، بنظر من حق این نیست که ندانسته فکر مرا تقویت کنید ،

اینك نزد شما کتاب خدا موجود است که ناطق بحق است، بخدا قسم هرگاه دربرابر امری که اراده میکنم سخنی برزبان رانم ، از ادای آن جز حق چیزی را نمیخواهم ،

گفتار این جمعیت را که تصور کردند من بر حقوق آنان ظلم میکنم ، شنیدید ، پناه میبرم بخدا اگر مرتکب ظلم شوم ، میخواهم بگویم اگر من برآنها ظلمی روا دارم وسهم آنانرا بدیگری بخشم، در بدبختی خود کوشیده‌ام، لیکن اشکالی که دراینموضوع برای من وجود دارد، اینست

که دیگر ؛ پس از فتح اراضی کسری، چیزی نمانده است که بدست آید اینک خداوند اموال و اراضی و افراد کشور کسری را با غنیمت بما داده است ، بنا بر این غنائم را بین مستحقینش تقسیم کردم ، خمس آنرا خارج نموده و درراه خودش مصرف کردم ، واما در موضوع اراضی نظرم این است که دست مالکینش بماند واز در آمد آن بر آنها خراجی تحمیل کنم ، و بر آنان جزیه ای بار نمایم تا اینکه این عایدی برای طبقه حاضر و آینده گان بماند ،

ملاحظه کنید این مرزهای کشور اسلامی ، مرزبانان و نگهبانانی را لازم دارد ، این شهرستانهای بزرگ مانند **شام و الجزایر و کوفه و بصره و مصر** ناچار باید بوسیله لشکریانی اداره شود و این عده حقوق میخواهند ، اگر اراضی تقسیم شود هزینه اینها را از کجا تأمین کنیم ؟

ده نفر حکم بر گزیده ، قضیه را مطالعه کردند و دیدند دلائلی را که عمر بیان کرد قاطع است ، زیرا با امپراطوری اسلام بایکنظر مینگرد ، و بمصلحت همه نواحی یکنواخت اقدام میکند ، بنا بر این حکم ها رأی عمر را تنفیذ نمودند و با طرفداران تقسیم اراضی مخالفت کردند و در نتیجه عمر ، عثمان بن حنیف را برای مساحی اراضی و تعیین مالیات اراضی ماموریت داد در نتیجه در آمد این اراضی پیوسته بشهر مدینه ، وارد میشد ، ومیان مسلمین تقسیم میگردید عایدات کوفه از این بابت بسالی یکمیلیون درهم بالغ شد که بر مسلمین تقسیم گردید ، در نتیجه معلوم شد که اگر اراضی برمسلمین تقسیم میشد بالطبع این درآمدها از بین میرفت ، در نتیجه مالکیت ارضی ازطرفی تامین شد و از طرفی اصول مالیات عادلانه از زمین و خراج نیز برای اداره کشور و رفاه عامه معمول گشت ،

بودجه دولت اسلامی

الف ـ درآمد ـ همه اموالی که بدست مسلمین میافتاد به بیت‌المال فرستاده‌میشد ، و مصارف بیت‌المال پرداخت‌میگردید، بنابراین بیت‌المال آنروز در تشکیلات سیاسی حاضر بمنزله وزارت دارائی امروز است،

محل در آمد بیت المال عبارت بود از خراج ، جزیه ، زکوة فیئی ، غنیمت و عشور ، که در باره هریك از این موارد بطور اختصار توضیح میدهیم

۱ ـ خراج ـ . خراج مقدار معینی ازمال یاحاصل درآمد بود، و بر اراضی که بامشرکین صلح شده بود قرارمیگرفت، و اراضی که مسلمین بطور فتح وغلبه بدست آورده بودند یا زمینهائیکه خداوند بدون جنك آنرا در اختیار مسلمین گذاشته بود مشمول همین عنوان بود، بدینمعنی که این اراضی را مسلمین بصاحبان آن واگذار میکردند بشرط اینکه خراج معینی برای بیت المال مسلمین تأدیه نمایند ،

یکنوع اراضی وجود داشت ، که ازآن خراج گرفته نمیشد بلکه صاحبان اراضی میوه ومحصولات آنرا میپرداختند و آنرا زمین عشریه‌می نامیدند، واز زمینهائیکه خراج اراضی گرفته نمیشد و دارندگان آن اسلام میآوردندو جنك نمیکردند خراج گرفته نمیشدبلکه بدارندگان آن واگذارمیشد ، که بجای مالیات عشر موظف بودند زکوة بپردازند، ودیگر جائز نبود که بر این نمونه اراضی مالیات وضع شود . الماوردی در کتاب « الاحکام السلطانیه » گفته است،

اراضی بچهارقسمت تقسیم میشود:

اول زمینهائیکه مسلمین احیای آنرا شروع کرده اند وآن عبارت است از زمین عشریه که وضع خراج برآن جایز نیست ،

دوم ـ زمینهائی که مالکین آن اسلام آورده‌اند، واولویت با آنهاست که این نوع زمین بنا بر مذهب شافعی زمین عشر است و باز جائز نیست که بر آن خراجی وضع نمایند،

نوع سوم اراضی است که بطور قهر وغلبه از مشرکین گرفته شود، و این اراضی بنا برمذهب شافعی در حکم غنیمت است که بین فاتحین تقسیم میشود، وفاتحین مالك آن شناخته میشوند، وعشر غله آنرا درآمد، بیت‌المال میدانند،

بنابر این، این اراضی نیز زمین عشر شناخته میشود، که خراجی بر آن وضع نمیگردد،

قسم چهارم ـ اراضی مشرکین است، که بخودشان صلح میشود، و این زمین‌ها اختصاصاً مشمول وضع خراج قرار میگیرد،

خراج ـ عبارت بود از مقداری مال یا غله. رسول اکرم با اهل خیبر صلح نمود، که نصف عایدات اراضی را چه کم وچه زیاد به بیت‌المال مسلمین بدهند، وعمر از هر جریبی اززمین مزروع که گندم در آن کاشته شده بود چهارده درهم، میگرفت.

جمع آوری خراج

خلفا عمالی را برای جمع آوری خراج میگماشتند. و از خراج جیره بلشکریان پرداخت میشد. و نیز هزینه‌ای که مصالح عمومی در نواحی مربوط بدان نیازمند بوداز همین مال پرداخت میشد، باقیمانده‌را به بیت‌المال میفرستادند تا اینکه بمصرف لازم برسانند.

قانون «دارائی تو از کجاست؟»

عمر بمأمورینش آزادی مطلق نمیداد، بلکه برای آنها برنامهٔ

عمال تعیین میکرد، و دستور میداد، که درآمدها را بر همه مسلمین اعم از آنهائیکه از جزیرة العرب خارج شده اند، و یا آنهائیکه اسلام آورده اند، هریك برحسب وظیفه مقررشان تقسیم‌شود، ونیز معمول این خلیفه این بود که مأمورین را بکارهائی میگماشت و از دارائیشان قبلا صورت برمیداشت، سپس هرچه مازاد براین دارائی نزدآنهامییافت میگرفت وبردیگران تقسیم مینمود،

این موضوع‌درباره سعدبن‌ابی‌وقاص که بحکومت کوفه گماشته شده بود عملی گردید، ونیز عمرو بن‌عاص، والی‌مصرمشمول همین عنوان قرارگرفت، زیرا خلیفه بوی نوشت: چنین معلوم‌میشودکه امتعه وظروف و بردگان و بهائمی بدست آورده‌ای که قبل از ایالت مصر مالك آن نبوده‌ای توضیح بده این‌دارائی ازکجاست؟ عمروعاص‌جواب نوشت که: «زمینهای ما زمینی است که از نظر زراعت وتجارت هردو سود میدهد بنابراین زاید از مخارج خود را بما بهره میرساند و آنرا ذخیره میکنیم».

عمر مجدداً بوی نوشت: «اطلاعات سوئی راکه بدست آورده ام بحدکفایت عملیات تو را برمن آشکار ساخته است. و مکتوبی را که نگاشته ای همانند نامه کسی است که دست حق گلوی او را فشار میدهد وباضطراب افتاده است، بنا براین شدیداً مورد سوءظن‌من قرارگرفته ای».

«لهذامحمدبن‌مسلمه‌را بسوی توگسیل داشتم، تا مازاد دارائی تورا قسمت نماید، و برای اینکه از تعرض و تشدد وی مصون بمانی، آنچه ازتو مطالبه میکند دراختیار وی بگذار!»

محمد بن مسلم بمصر رفت و مأموریتش را که عبارت از تقسیم مازاد دارائی عمر بن عاص بود انجام داد، گاهی نیز عمر مازاد دارائی مأمورینش را میگرفت و ببیت المال تسلیم میکرد،

این عمل درباره **ابی هریره** والی بحرین اجرا شد، در دوره خلافت عمر حقوق لشکریان و سایر مخارج از منبع خراج اراضی مصر پرداخت میشد، نتیجه اینکه خراج مصر در مصر و خراج شام در شام و خراج کوفه در کوفه و بالاخره خراج هر ناحیه‌ای درخود آن محل مصرف میشد، و مازاد در آمد بمدینه فرستاده میشد. و تحویل بیت المال میگردید. (۱)

۴ - جزیه . - جزیه عبارت از مالیات سرشماری بود: که بر افراد غیر مسلم وضع میشد و همینکه اسلام میآوردند، از آنها ساقط میگردید، خدای متعال فرمود « **فاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر، و لا یحرمون ماحرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین آتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاغرون** » (۲) (سوره توبه ۲۹)

اینکه اسلام بر اهل ذمه جزیه وضع نموده، و آنان را تحت حمایت خود گرفت، برای آنها زیانی نداشت، زیرا بر مسلمین زکوة واجب شده بود، و بدینوسیله دو دسته که تحت حکومت واحد و در پناه یك دولت زیست میکردند، هر یك بعنوان خاص مالیات میپرداختند.

ماوردی در کتاب « **احکام السلطانیه** » در باب جزیه مینویسد کلمه « جزیه » مشتق از جزاء است (یعنی پاداش) و بر زمامداران فرض

---

۱ - کتاب الاشتراکی الزاهد، ابوذر الغفاری - صفحه ۲۲ - ۲۳ (چاپ سوم)
۲ - با آنهائیکه بخداو بروز بازپسین، ایمان نمیآوردند، و آنچه را خداو رسولش تحریم کرده اند ایشان حرام نمیدانند، و بدین حق نمیگرایند (از آنهائیکه اهل کتابند) مقاتله کنید تا اینکه با کمال فروتنی جزیه بپردازند.

است که جزیه را از اهل کتاب که ذمی شناخته میشوند و تحت حکومت اسلام زیست مینمایند ، وصول کنند ، و دربرابر، آنها را از دو حق بر خوردارسازند . اول آنکه آنهارامصون از تعرض دارند و دوم اینکه آنهارا تحت حمایت خویش گیرند .

مبالغ زیر با رعایت مراتب زیرین گرفته میشد ،

۱ ـ از اغنیاء هر نفری ٤۵ درهم .

۲ ـ از افراد متوسط الحال ۲٤ درهم .

۳ ـ از افراد کارگر ۱۲ درهم .

٤ ـ از بینوایانی که بآنها تصدق میدادند ، و از بینوایانی که قادر بر کار نبودند ، و از کوران و زمین گیران و مجانین ومبتلایان بامراض، جزیه گرفته نمیشد، و نیز زن و کودك معاف بودند ، از این توضیحات چنین مستفاد میشود که خراج یعنی مالیات ارضی ولو ، دهنده آن اسلام بیاورد از پرداخت آن معاف نیست ولیکن جزیه بطوریکه بیان کردیم عبارت ازمالیات سرشماری و پردازنده آن بمحض گرویدن باسلام از پرداخت آن معاف میشود .

۳ ـ زکوة :

خداوند زکوة را بر مسلمین واجب قرار داد برای اینکه بفقرا داده شود و درقرآن مجید فرمود : « **خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها** » سوره توبه (۱۰۳) (۱)زکوة بر طلا و نقره ودواب وغلات تعلق میگیرد، بدین معنی که برهر مسلمانی فرض است دوونیم درصد ۲$\frac{1}{2}$٪ ازمایملك نقدی خودش را زائد بر نصاب خارج کند (نصاب طلا ۲۰ مثقال ـ و نصاب نقره دویست درهم است)

۱ـ از دارائی مسلمین صدقه دریافت کن که آنها را تطهیر و تزکیه نماید .

که نصاب اولی در حدود ۱۵۰۰ ریال و دومی درحدود ۸۰۰ ریال، و زکوة برشتر، با شرائطی بر کالاهای تجارتی، بشرائط دیگر و بزراعت و میوه ، بشرائطی که اینجا مقتضی بحث آن نیست تعلق میگیرد، لیکن مصارف زکوة رادر قسمت بدهی بودجه ذکر خواهیم کرد . (۱)

۴ فیئی . - فیئی عبارت ازمالی است که بدون مقاتله ازمشرکین بدست مسلمین افتد و تقسیم آن در آیه مبارکه قرآن ذکر شده است « ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی و المساکین وابن السبیل » (سوره الحشر ۷)

بنابراین رسول اکرم این اموال راشخصاً بـه عنوان سرپرست جامعه اسلامی تصرف می کردوبه مصارفی که در آیه فوق ذکر شـــــــــده می‌رسانید، نااینکه بطوریکه قبلا درجای خودش ذکر شدعمر دیوانهائی راتشکیل داد و برای هر فردی سهمی قائل میشد .

۵ غنیمت . - همینکه جنگ بدر بپایان رسید ، و غنایمی بدست مسلمین افتاد ، از همدیگر میپرسیدند غنائم مال کیست ؟ آنهائیکه غنائم را جمع کرده بودند میگفتند ما جمع کردیم بنا بر این مال ما است ، افرادی که دشمن رادر میدان مقاتله رانده بودند میگفتند بخدا قسم ما اولی هستیم زیرا اگر ما نبودیم شما باین غنائم نمی رسیدید ، اشخاصیکه حراست رسول اکرم را عهده دار بودند میگفتند ، هیچکدام از شما دودسته نسبت

۱ــ این قسمت مربوط بزکوة واجب است که بحکم شرایط زمان و مکان در آن تاریخ وضع شده، وتطبیقات آن بزمان ومکان دیگر بعهده علمای دین است منظور اصلی واضع دین این است که درجامعه اسلامی باید برای رفع احتیاجات عمومی قسمتی از مال خود را بدون تأمل فدا کرد . زکوة های مستحب دراسلام خود شرحی لازم دارد و عیان میسازد که چگونه نظر اجتماعی در این دین موقع عظیم دارد.

بما اولی در حق نیستید زیرا ما بخوبی میتوانیم دشمن را مغلوب سازیم و این اشیاء را بدست آوریم اگر مانع نمیداشتیم ، ولیکن میترسیدیم که دشمن برسول خدا حمله برد ، بنا بر این او رانگهبانی میکردیم »

رسول اکرم ،دستور داد که همه غنائم را جمع کنند و آنراحمل نمایند تا اینکه در این خصوص دستوری صادر فرماید یا آنکه خدای متعال ابلاغ بفرستد ، و متعاقب آن آیه نازل شد «**واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه** » (**سوره انفال ۴۳**) (۱)

شافعی، درباره غنیمت میگوید : .هرچه ازاهل دارالحرب چه زیاد و چه کم اعم از اینکه جنس و یا غیر جنس باشد بدست مسلمین آید تقسیم میشود ، مگر رجال بالغ ، زیرا امام درباره آنها مختار است آزاد کند یا بکشد . یا اسیر نماید . »

ولی امامیه عنوان غنیمت رابر خلاف نظر شافعی منحصر درمورد سابق الذکر نمیداند و عجالتاً از بحث آن صرفنظر میکنیم .

۹- عشور . -

صبح الاعشی چنین میگوید « دریافت عشر ازکفار حربی که بکشوراسلامی برای داد وستدمیآیند نباید گرفته شود» ، و این مقررات که در آنزمان بنام عشور نامیده میشددرعصر حاضر مشمول نظامات گمرکی است

هر ورقه ° ≈

۱ ـ **حقوق لشکریان** درعهد رسول اکرم حقوق لشکریان محدود و معین نبود ، ولی هر کدام سهم خودشان را از چهار پنجم غنیمت می بردند ، تااینکه عمر بخلافت رسید ، وسازمانهائی داد بطوریکه قبلاً توضیح داده شد هر فردی به نسبت خودش حقوق میگرفت .

۱ـ بدانید که هر چه بعنوان غنیمت بدست شما افتاد یك پنجم آن مال خدا است .

۲ - زکوة بر فقرا و مساکین و مامورین وصول ومبلغین و درماندگان وهمچنین درراه‌خداورهگذران بینوا پرداخت میشد، اینعمل متخذ از نص آیه مبارکه‌است که فرموده «انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمولفة قلوبهم و فی الرقاب والغارمین و فی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم (سوره توبه ۶۰)وچون درباره فیی ومصارف آن قبلا توضیحاتی دادیم در اینجا از تکرار آن خودداری میشود .

۳ - معمول چنین بودکه غنیمت پس از خارج کردن خمس برای پیغمبر، بر لشکر محارب توزیع شود ، ورسول اکرم بین لشکریان سواره و پیاده تفاوت قائل بود ، باینمعنی که سواره‌ای را دو سهم و پیاده‌ای را یك سهم اعطا میکرد . قرآن مجید ناطق باین بیان است که: «اعلموا انما غنمتم من شیٔ فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین و ابن السبیل » سوره (انفال ۴۱) (۱)

٤ - برای هر مولودی در اسلام مبلغی از بیت‌المال مسلمین داده میشد ، و در موقع سدسازی و حفر قنوات برای زراعت وهزینه ومعالجه دیوانگان ومخارج خوراك وپوشاك وهزینه دفن اموات اسرای مشرکین نیز مبلغی از بیت‌المال پرداخت میشد ؛

٥ - هزینه تدارکات جنگی و امثال آن از بیت المال مسلمین داده میشد .

٦ - حقوق و جوائز ادباء و مدرسین و علماء ، نیز از بیت‌المال تأدیه میگردید ،

۱- هرچه از غنیمت بردید (ذخیره کردید) خمس آن مال خداورسول و بستگان نزدیك پیغمبر وایتام ورهگذران بی‌چیزاست .

این بود، صورت کوچکی از فصول بودجه اسلامی که با بودجه‌های دولتهای قرن بیستم تفاوت زیادندارد، و اگر شرایط و اوضاع هزار و چهار صدسال پیش آن نقاط در نظر گرفته شود ، پیش هر شخص بینای صاحبنظر روشن خواهدشد، که‌چه سیستم عادلانه‌وعاقلانه پهناورسودمندی دراسلام وجود دارد ، وامروز بشرطیکه روحانیان دانشمندجهانشناسی در عالم اسلام ظهور نمایند ، چه استفاده‌های عظیم ازین تعلیمات اسلامی بنفع نظام‌اجتماعی‌توان برد.

سالخوردگان و نوزادان و بیماران بیکار

عمر، پیرمرد کوری را دید که بر در منزلی ایستاده گدائی میکند همینکه دانست پیرمرد یهودی است بوی گفت :

- بچه علت باین حال افتاده‌ای؟

- از پرداخت جزیه و بینوائی و سالخوردگی .

عمر دستش راگرفت و بمنزل خودبرد ، وآنچه‌درآنحال‌لازم‌داشت بوی داد ، و سپس بخزانه‌دار بیت‌المال، نامه‌ای نوشت:

« بحال این مرد وامثالش توجه کن ! بخدا قسم‌شرط انصاف‌نیست که ما ثمره فعالیت دورهٔ جوانی او را ببریم و هنگام پیری از او دست بکشیم ، صدقات برای بینوایان و درماندگان است و این مرد یکی از درماندگان واهل کتاب‌میباشد»، عمر او و امثالش را از آن تاریخ ببعداز پرداخت جزیه معاف نمود . (۱)

با توجه باین سابقه می بینیم که عمر حاضر نبود مسلمین از یك نفر یهودی در دوران جوانیش استفاده کنند، و در حال پیری او رابحال

---

۱ ــ کتاب «الاشتراکی الزاهد ، ابوذرالغفاری » صفحه ۳۱

خود گذارند . طبیعی است که عمر با مسلمانانیکه زمین گیر میشدند نیز همین معامله‌را مینمود ، و آنچه احتیاج داشتند از بیت‌المال بآنها میرسانید عمر بحمایت سالخوردگان اکتفا نکرد بلکه برای هر نوزادی صد درهم از بیت‌المال حقوق معین کرد ، ودر اینموضوع حکایتی است که خلاصه آن این است: « عمر کودکی رادید که میگرید بمادرش گفت از خدا بپرهیز و کودکت را نیك نوازش کن ، بازطولی نکشید که صدای گریه کودك را شنید ، مجدداً نزد مادر کودك رفت و بیان اول را تکرار کرد و برگشت ، همینکه شب بپایان رسید باز صدای کودك راشنید . باز نزد مادر کودك آمد و گفت : « چه مادر بدی هستی چرا پسرت امشب آرام‌نمیگیرد ؟ »

- زن بعمر گفت . ای بنده‌خدا امشب مرا بستوه آورده‌ای میخواهم این کودك را خوراك بدهم او نمیخورد .

برای چه ؟

- برای اینکه عمر جز بکودکان شیرخوار کمك نمیکند .

- این کودك چند ماه دارد ؟

- فلان مقدار ماه .

- بنا بر این در بازگرفتن این کودك از شیرخوارگی عجله مکن.»

همینکه عمر از ادای نماز صبح فراغت جست گفت : « وای بر بدبختی عمر چه بسا ، کودکان مسلمان از بین رفته‌اند » سپس امر کرد منادی ندا کند که ، مادرها در بازگرفتن کودکانشان از شیر خوارگی عجله نکنند ، زیرا از این پس برای هر نوزاد مسلمانی از بیت‌المال جیره داده خواهد شد ، همینکه عمر بطرف دمشق میرفت درطول راه بعده‌ای مجذومین نصاری رسید ، امر کرد که از صدقات آنها را بهره‌مند سازند و بآنها نیز جیره داده شود . (۱)

۱ـ کتاب « الاشتراکی الزاهد . ابوذرالغفاری » صفحه (۳۲)

طرح بیورج(Bievredje)(۲) (بپارلمان انگلستان) در اسلام تازه نیست

سوسیالیسم عمر شامل حال بیکاران گردید، همانطوریکه سالخورده گان را مشمول ساخته بود، و بشرحی که قبلا گذشت برای اولاد مسلمین نیز مبلغی از بیت‌المال داده میشد، بعلاوه برای معالجه بیماران و تهیه وسائل زندگی آنها، عمر امریه صادر نمود و همچنین آموزگارانیکه متصدی تعلیم و تربیت خوردسالان بودند از بیت‌المال جیره میگرفتند، این است سوسیالیسم عمر، دومین خلیفه از خلفای راشدین که وضع راقی ترین دول در قرن بیستم از این نظر با حکومت عمر برابری نمیکند.

دولت انگلستان که در خدمات اجتماعی مخصوصاً در زمینه رفاه حال نیازمندان پیشقدم همهٔ دولتهااست، تاکنون نتوانسته است بمرحله‌ای ازموفقیت که اسلام درعهد عمر بدان نائل شده بود برسد. همینکه «سر بیورج» پیشنهادی بپارلمان انگلستان تقدیم نمود، که رفاه نیازمندان وتأمین وضع اجتماعی را برای همهٔ رعایای انگلیسی درنظر گرفته بود، این خبر در تمام اطراف زمین منعکس شده و موجب تعجب همه جهانیان گردید،

اولین ماده از پیشنهاد بیمه اجتماعی دربیان «بیورج»، موضوعی است که دولت بایستی رفع حوائج بیکاران و سالخوردگان و یتیمان و نوزادان و دفن معالجات آنها را عهده‌دار باشد. تاریخ گواهی میدهد: که عمرهمه این نکات رارعایت کرد و برای همه موارد از بیت‌المال مسلمین محلی تأمین کرده بود. اما «سربیورج» برای تأمین این منظور

۲- بیورج عالم اقتصادی معروف انگلستان است که طرحی مبنی بررفاه وضع نیازمندان بپارلمان انگلستان تقدیم کرد

مقررات بیمه اجتماعی را در نظر گرفته است ،

اختلاف اساسی بین آنچه عمر بانجام آن توفیق یافت و آنچه را «سر بیورج» طرح کرده، آنست که عمر امری رامقرر داشت و اجرا کرد اما پیشنهاد سر بیورج هنوز تحت مباحثه است وشاید پارلمان انگلستان آنرا تصویب نکند وجزء آمال و آرزوی اصلاح طلبان بهمان حال بماند و بهرحال این پیشنهاد « بیورج » در عالم اسلام تازگی ندارد .

همینکه مسلمین کشور ایران رافتح کردند و نفائس آنها را بمدینه انتقال دادند عبدالله بن ادهم ، بعمر گفت اینها را به بیت‌المال تحویل بده تا بعداً بتقسیم آن بپردازیم «عمر» گفت : بخدا قسم هیچ سقفی بر این اموال نباید سایه بیاندازد بلکه باید زیر آسمان بماند. بنابراین اموال نامبرده بین دو « صفه » مسجد (صفه زنان و صفه مردان) ریخته شد (ایوان) و پارچه‌هائی را برروی آن کشیدند ونگهبانان را بر آنها گماشتند و همینکه صبح شد عمر بباز دید این اموال پرداخت در میان آن مقداری طلا و نقره یافت و بحال حزن دچار گردید . عبدالرحمن عوف بعمر گفت : امروز روز سپاسگذاری و روز فرح و سرور است چرا محزون میشوی ای امیرالمؤمنین ؟! عمر گفت : « خیر اینطور نیست ، خداوند برهیچ‌قومی این گشایش راروا نداشت مگر اینکه نیروی معنوی آنها را از بین برد باین معنی که کینه جوئی را میان آنها رواج داد » وبالاخره عمرغنائم رامیان مسلمین تقسیم کرد و متأسفانه آنچه را مقرر داشت بعداً صورت عمل بخودنگرفت « زیرا اینهمه اموال که مانند سیل بشهر مدینه ریخت دلهای مسلمین را نسبت بیکدیگر بنفاق آلود

و دشمنی و کینه توزی در عهد عثمان‌بن عفان آشکار شد .

عمر در اواخر خلافتش گفته بود «اگر در آینده روزگار بمن فرصت دهد و همانقدر که در گذشته حکومت کردم متصدی امر باشم . مازاد اموال ثروتمندان را خواهم گرفت و بر نیازمندان تقسیم خواهم کرد» ولیکن قبل از آنکه بتواند منظورش را اجرا کند کشته شد. عمر، مرد، در حالیکه سوسیالیسم اسلام در اوج عظمتش بود .

سوسیالیسم اسلام ، بعد از عمر .

عثمان‌بن عفان بعد از عمر زمامدار کشور مسلمین شد . ولیکن حزم و درآیتش مانند عمر نبود ، بلکه در مقابل افراد قبیله اش (بنی امیه) ضعف اراده نشان میداد . باین دلیل که خیبر راکه پیغمبر، خالصه (فئی) مسلمین قرار داده بود، و در عهد ابوبکر و عمر نیز همین عنوان را داشت. عثمان بمروان‌بن حکم بخشید، و نیز پنج یک خراج افریقا را بمروان داد خراج شام را بمعاویه بخشید ، و او نیز درآمد آنرا احتکار میکرد و بر مسلمین تقسیم نمینمود ، ابوذر غفاری که یکی از اصحاب رسول‌خدا بود و، در آن هنگام در شام میزیست در مقابل معاویه قیام کرد و صریحاً روبروی وی عملیات اورا انتقاد مینمود وازاین جهت است که ابوذر را در تاریخ اسلام اولین سوسیالیست مینامند . برای نمونه جملاتی در باره مذاکرات این مرد با معاویه ذیلا نقل مینمائیم .

همینکه ابوذر وارد شام شد ، معاویه مشغول ساختن قصری بود . بنام (الخضراء) که هزاران کارگر ، صبح و شام در آن کار میکردند ، معاویه که غالباً خودش بکار ساختمان رسیدگی میکرد ، روزی باابوذر بر خورد و ابوذر بدون مقدمه بمعاویه گفت : ای معاویه اگر مصارف این

ساختمان از مال خداست خیانت است و اگر از دارائی خـود تو است اصراف، معاویه از شنیدن گفته ابوذر تجاهل نموده و روی بگـرداند. ابوذر راه مسجد پیش گرفت و در آنجانشست، عده‌ای ازمسلمین نیزوارد مسجد شدند و نزدیك ابوذرنشستند و بوی گفتند: سال سپری شده‌است ولی معاویه حقوق آنها را نداده است. ابوذر بفکـر فرو رفت و سپس برخاست و سخنرانی آغاز نموده وگفت: « قضایائی رخ داده است که نه کتاب خدا ونه سنت رسول‌الله، هیچیك ازآنها را تصویب نمیکند. بخدا قسم حق را می‌بینم خاموش میشود و باطل را می‌بینم زنده میگردد، راستگویان راتـکذیب میکنند، و اموال نامشروعی‌را جمع‌آوری‌میکنند ای ثروتمندان! با نیازمندان مواسات نمائید و آنهائی راکه طلا و نقره را احتکار میکنند، و در راه‌خدا انفاق نمینمایند، بترسانید که‌صورتشان و پهلویشان و پشت شان با آن فلزات گداخته و داغ خواهد شد. ای محتکر! مقدرات در آن اموال شرکت دارد که بهر وسیله باشد سهمی از آن ببرد، چه بوسیله خیر و چه بعنوان وارث منتظر، است که‌سرت را بخاك بگذاری و تو سومین شریك‌هستی. سعی کن که‌عاجزترین‌شرکاء سه‌گانه نباشـی، خدای متعال میگـوید: « لن تنالواالبرّ حتی تنفقوا مماتحبون. »

ای محتکر! آیا نمیدانی هرکس بمیرد دیگر نمیتواند منشاء اثر خیرگردد مگر در سه مورد.

اول ـ خیرات و میراثی که اثر آن مستمر باشد مانند (وقف).

دوم ـ اثرعلمی، که‌بحال مردم نافع باشد.

سوم ـ فرزند صالحی که برای‌پدرش دعای خیر کند.

ابوذر بیانات خود ادامه داده و گفت :

ای ثروتمندان ! شما از پرده‌های ابریشمی و بالشهائی از پر دیبا استفاده میکنید ، بدنتان از پارچه‌های پشمی آزرده میشود، ولی پیغمبر خدا برحصیر میخوابید ، وطعام او باخوراکهای گوناگون شما خیلی فرق داشت، بدانید که پیغمبر خدا از نان سیر نمیشد .

ای محتکر! آیا نمیدانی که هرروز صبح دو فرشته برزمین فرود میآیند که یکی میگوید: «خدایا بهر انفاق کننده ای خلفی صالح بده» ودیگری میگوید: « خدایا بهر ممسك وبخیل زیان بده!»

مردم بسخنان ابوذر گوش فرا میدادند، ودر نتیجه فقرا بوی گرویدند و اغنیاء از روی خوف و وحشت از وی رمیدند، تا بالاخره معاویه ابوذررا ازشام تبعید نمود .

سوء سیاست های عثمان ومحبتی که نسبت ببنی امیه ابرازمینمود مردم را بغضب آورده و در نتیجه عثمان بقتل رسید .

سوسیالیسم اسلام در دوره خلافت علی علیه السلام

پس ازعثمان ، علی بن ابی‌طالب علیه السلام ، بخلافت انتخاب شد، واز نو مقررات عصر نبوت وعدالت ودوره ابوبکر وعمر باز گشت نمود ، باین معنی که ذخائر بیت المال برهمه مردم تقسیم‌میشد، هرچند مقام بلند علی علیه السلام که نمونهٔ اعلی عدالت و شایسته ترین زمامداران حکومت‌اسلامی است، بالاخص درمحیط تشیع محتاج بذکر نیست و متون تواریخ مملو ازعدالت گستری وحکومت انصاف ومواسات‌است و بعبارت دیگر بهترین نمونه سوسیالیسم شناخته میشود . با این حال برای‌مثال ترجمه متن برخی ، سخنان علی ابن ابی طالب را در اینجا ذکر میکنیم :

— ۱ —

« علا حارثی » از اشراف عراق ومـردی ثروتمند وتوانگر بود بعلاوه در آرتش امیرالمؤمنین (ع) بر پادگان فرمان‌میداد .

این افسر رشید در آن موقع که بمناسبت مجروح شدن درجنك ملازم بستر بیماری بود ، روزی امیرالمومنین (ع) با عـده ای از اعیان کوفه بنام عیادت قدم در خانه‌او گذاشت. کاخی باشکوه ومجلل‌مشاهده فرمود که محیط وسیعی را اشغال کرده واطاقهای زیبا وبا سلیقه داشت. درآنروز پیشوای عظیم‌الشان اسلام بسردار بیمارش‌چنین گفت:

« چه قصر عالی بنیان وچه حیاط دلکشی است فضائی روح افزا ومنظره‌ای زیبا دارد .

ولی‌کمالش در آنست‌که در این‌کاخ شاهانه یتیمان گرسنه سیر شوند ، و تیره بختان از زندگی کامیاب و بهره مند گردند ، دنیا قشنك وزیبا است دوست داشتنی ومطبوع است، درصورتیکه توانگران خدارا فراموش‌نکنند وبینوایان‌را خوشدل ومسرور سازند.

خوبی‌کاخ شما در این است که میهمانسرای تهی دستان و تـالار پذیرائی خویشاوندان فقیر و بیچاره گردد . بویژه آنهائیکه بلندی‌طبع و شدت صبر وادارشان‌میکند که همیشه‌چهره‌خودرا بسیلی ارغوانی داشته دست‌سؤآل‌وگدائی باین‌وآن درازنکنند .

آری، خوب است که ثروت ودارائی با دوستان مصرف شود ، و نیازمندان از آن بهره‌مند گردند . دوست میدارم که قلب شما هم مانند همین قصر با صفا ووسیع و سراچه وجدانتان نیز همچنان‌عالی واستوار باشد، ایکاش برای رستاخیزهم‌خانه‌ای باین وسعت وعظمت بنامینهادید تا دربهشت برین نیز کاخ‌نشین وآبرومند باشید .

مشکل نیست درصورتیکه قلب های شکسته را تعمیر کنید و یتیمان بیچاره را بزیر سایه نوازش و تربیت درآورید، من بشمااطمینان میدهم که درآن جهان قصری از این بهتر و محکمتر کـه هرگز روی خرابی وویرانی را نخواهد دید قباله خواهیدکرد، ودرآنجا هزارمرتبه بهتر ازدنیا میتوانید خوش بگذرانید.

اما ؟

اما قصری که پایه آن برشالوده ظلم وستم قرارگیرد، و دراستخر زلالش خون دل بیچارگان موج زند ، در لابلای خشت آن عمارت هزاران امید و آرزو از این و آن محو وناچیز گردد ، هم دراینجهان جهنمی است کم آه دل مستمندان از کانون نامبارکش شعله زده و در سریعترین مدت خرمن هستی‌ستمکاران راخاکستر خواهد کرد.

آن هائیکه در آن کاخ ستم آبـاد مسکن دارنـد ، اگر قدری بفریاد وجدان خودگوش فرا دهند ، اگر قدری بناله مظلومین و ستم‌دیدگان توجه کنند ، خـانه زیبا و وسیع خود را کوری تنگنا وتاریك خواهند دید که هوای اختناق آور آن یکدم در خور تنفس نیست ، و از آن زندگی که با دامن آلوده و مفتضح برگذار میشود جزمرك تدریجی مزه دیگری نخواهند چشید ، ای ستمکاران کاخ نشین ! ای صاحبان قصر عالی ونام پست! ای مردم دون فطرت ونا نجیب ... شما که زندگانید در گـورستان چه منزل کرده اید ؟ آنجا کـه مسکن شماست قبراست وآنچه درشکم خودمیریزیدجزآتش چیزدیگر نیست.

بخدا روح شما در آتش آه مردم میسوزد ، ولی عفریت کثیف شهوت بالبانی که از خون دلها، رنگین دارد بر بیچارگی و مذلت شما زهرخند میزنند .

دراین موقع، علاء حارثی قدری از برادرش گله کرده و بعرض رسانید که، عاصم مدتی است بنام پیروی ازامیر المومنین کلیم پاره بتن پوشیده و از خانواده و زندگی خود کناره گیری نموده، وعاصم شرف حضور داشت .

امیر المؤمنین(ع)بجانب اوروبشرا بر گردانده وبالهجه‌رقت آمیز که درعین‌حال قدری خشمناك بنظرمیرسید چنین فرمود:

« تو نیز ستمکاری ولی فقط برنفس خود ظلم‌میکنی شایدبتوانیم بگویم خانواده تو ، کسان تو ، آنهائی‌که باید از دسترنج تو بهره برند آنهائی که چشم امید بدولت تو دارند نیز از این ستم بـر کنار نیستند ، شما در تشخیص زهد و پرهیز کاری سخت باشتباه و غلط رفته اید، آن کس که بسعی بازوان نانی بچنك آورد و با خویشاوندان تنگدست و مردم بیچیز صرف مینماید، اگر از زندگی دنیا حد اعلای لذت وکام را ادراك کند بازهم بنده، صالح وپرهیز کاراست که‌درپیشگاه‌خداوندمحبوب وعزیز میباشد .

مگر نمیدانی که خداوند در قرآن چه فـرمود : (روزی برای بندگان من تا هر پایه ای که باشد زیبنده وشایسته است) اینکه میبینی من‌پیراهنی‌هرچه‌پستتر‌خوراکی‌هرچه کمتر وناگوارتر ازدنیاانتخاب کرده‌ام بدیگران مربوط نیست.

آخر، نه من پیشوای مسلمانان و امام امتم ؟ من وظیفه دارم‌که باضعیف ترین افراد رعیت خود درزندگی شریك وهمسرباشم، مرابروز قیامت ازتمام کسانیکه تحت‌حکومت‌من زندگی کرده اند خواهندپرسید من‌باید همیشه گرسنگانرابیاد داشته‌باشم، من‌لباس‌خشن برتن میپوشم تا بینوایان مرا طرفدار وغم‌خوار خودبدانند.

کشور ما وسیع است وتهی دستان درآن فراوانند؛ اگر شبی با شکم سیر بالش راحت برسر بگذارم و درگوشه ای دور دست گرسنه‌ای مستمند ناله کند؛ بسختی در معرض باز پرس خدا واقع خواهم شد؛ وقتی فقرا بدانند که امیرالمؤمنین مثل ایشان گرسنه وپشمینه پوش است بارشدائدرا آسانتر برمیدارند وبر گرسنگی وفقر صبر میکنند.

خوشحالند، که نظیر من همدرد و پرستاری دارند؛ کامیاب مباد آن پادشاه، که کشوری را نیازمند وپریشان سازد تاعفریت شهوتش کامیاب وراضی گردد .

پادشاهی امری خطرناك و پر احتیاط است؛ آنکه رمه رای را شبانی میکند باید در همه حال غمخوار زیر دستان خود باشد؛ ولی شما هرگز وظیفه ندارید از لذائذ دنیا بر کنار مانید؛ حتی پسران من هم مادامیکه مسئولیت مرا بعهده نگرفته اند مجبور نیستند زندگیرا برخود چنین سخت ودشوار بگیرند بنابراین خوبست که بخانه‌خود برگردید وازمال حلال‌خویش هرچه‌شیرینتر استفاده کنید امامستمندان‌راهم‌همیشه بخاطر داشته باشید. (۱)

—۲—

عثمان بن حنیف پیر مردی پرهیز کار بود و براصل شخصیت و سابقه‌ای که در اسلام داشت ازطرف امیرالمؤمنین(ع) بفرمانداری بصره برگزیده واعزام شد .

شبی یکی از اعیان بصره او را مهمان کرده و در آن مجلس پذیرائی شایانی از حکمران خود بعمل آورده بود . چون این خبر

۱ــ نهج‌البلاغه ــ جلداول ــ ترجمه نویسنده دانشمند آقای جواد فاضل

بحضرت علی (ع) رسید ؛ سزاوار ندانست که میان فرمانداریك شهر با طبقه اشراف آنجا از این حسابها درکار باشد . لذا، این‌نامه‌را بعثمان بن حنیف فرستاد .

« ای پسر حنیف شنیدم شبی به میهمانی یکی از رجال بصره رفتی و در آن شب بشما خیلی خوش گذشت، جوان میزبان تو در تهیه لوازم پذیرائی و جشن بسیار دست بالا را گرفته و تا توانسته است در رنگینی سفره و چیدن شربت و خوراك منتهای سلیقه‌را بخرج داده، تو هم نامردی نکرده تا حدود اشتها شکمی سخت از عزا در آورده‌ای و مانند یتیمانی که روزگاری بگرسنگی و فقر گذرانیده باشند وناگهانی بنوائی برسند حتی از لیسیدن استخوان ها هم صرف نظر نکرده ای و درهمان موقع که شما گرم‌عیش و نوش بودید خبر دارم که گروهی گرسنه وتهی دست بر آستان با شکوه آن خانه ایستاده بودند ؛ و دمبدم از بی چیزی و فقر مینالیدند ؛ ولی هیچیك از میهمانان با شرافت و میزبان جوان مرد و خوش پذیرائی شما ؛ بسراغ آن تیره بختان نرفته بکفی نان خشك هم از آنها دستگیری ننموده اند ؛ عاقبت آن بیچارگان، تهی دست از آنجا بازگشته‌اند حتی توهم آنهارا فراموش کرده‌بودی، حتی‌تو !..

من پیشوای شما هستم واکنون دررأس ملت‌مسلمان‌قراردارم؛ مرا تماشا کنید که‌ازلذائذ دنیاچقدر بهره میبرم روزانه، بدونان‌جو و سالیانه بدو جامه کهنه قانعم •

درست است که شمانمیتوانید مانندمن‌زندگی کنیدبعلاوه‌مسئولیت مرا درجامعه حائز نیستید ولی آیا هیچگونه شباهت دربین‌امام ومأموم نباید وجود داشته‌باشد؛

بخدا سوگند یاد میکنم ،که از مال دنیا زروسیمی نیندوختهام و برای خود جامعه رنگین پس انداز نکردهام . سرمایه این کشور پهناور در تحت اختیار مطلق منست وخوب میتوانم بجای نان، ازمغز گندم خوراك تهیه کنم و از سینه کبك و گوشت گوسپندان پروار ،کامیاب شوم .

بجای ظرف سفالین از مشربههای بلورین آب بنوشم ، و زندگی را هرچه مطبوع تر وگوارا تر طی کنم . برای ما هم میسر است لباس فاخر بپوشیم، و برچهار بالش سلطنت تکیه کرده عمری براحتی بگذرانیم . ولی اشکال در این است که ما زمام هوس و شهوت را هرگز رها نکردیم ، و بر نفس و اراده خود بشدت تسلط و اقتدار داریم ، روزگاری بود که ما هم فدکی داشتیم و مانندسایرین دارای املاك و مستغلات بودیم ولی چه زود که قومی چشم طمع بر آن دوختة و میراث ما را بهروسیله که ممکن بود ازچنك ما بدر بردند . و اکنون هیچ تأسف برای آن نداریم .

مارا بفدك چه نیــازیست و باملاك وباغ چه حاجت . پیش و دنبال هر که درکلبه و یا درکاخ منزل دارد بتنگنای کور منتقل خواهدشد . همان غمکدهای که اگر دستی بمنظور گشایش از دوطرف باز کنیم جز فشارسنك و ریزش خاك چیزی نخواهیم یافت ، آری در آنجا غوغا و خروش زندگی خاموش خواهد شد و توانگــران آزمند از دنیا سخت سیر و گران بار خواهند بود .

در آنجا شاه و درویش همه در پیراهن یکرنك ویکنواخت تسلیم خاك میشوند ، و موهومات طبقاتی درآنجا ناچیز و ملغی خواهد بود . من که زمامدار گــروهی بیشمارم سزاوار نیست شبی با شکم سیر سر بر بالش گذارم تا مبادا در حجاز یا یمن یا یك گوشهدور دست از کشور اسلام بینوائی گرسنه بخوابد ، و من با او شریك و مساوی نباشم، قوت تقوی و

روح پرهیزکارم نمیگذارد که مشمول گفتار شاعر باشم، آنجا که میگوید:
(ننگ باد تراکه سیر بخوابی، ودر کنار تو جمعی گرسنگان بنالند)

نه، کافی نیست که نامم پادشاه مسلمان باشد، و با مسلمانان در سختیهای روزگار شریک نباشم شاه عادل کسی است، که باتمام افراد رعیت در غم و شادی، فقر و توانگری مساوی و برابر باشد .

پادشاه دادگستر همیشه از پریشانی توده پریشان خاطر و آشفته است، اما آنکس که بخود میپردازد و سود شخصی را بر مصالح اجتماع ترجیح میدهد، دوست میدارد که ملتی فدای شهوات پست و هوسهای کثیف او شوند، شاه نیست بلکه واقعاً حیوانی ناپاك و درنده است که بصورت عفریت بشر، درآمده چنگال در خون این و آن فرو میبرد:

آنکه سفره خوراك مرا دید تعجب کرده بود، تعجب از چه؟ از اینکه چگونه به نیروی این دو نان خشکیده جوین سپاهی را بتنهائی درهم میشکنم و در هر پیکار و نبرد پیروز باز میگردم .

اما نمیتوانست فکر کند که درختان صحرائی و شاخههائی که از دل سنگ در کوهستان سبز میشوند، با نهالهای نازپرور گلستان از نظر قوت و استحکام چقدر تفاوت دارند، بخدا سوگند اگر تمامی عرب بیك حمله با من بجنگند، هرگز بآنها پشت نخواهم کرد و میدان مبارزه را خالی نخواهم گذاشت . ای دنیا، ای شهوت، ای هوسهای پست بشری، ازمن دور شوید که من شما را سه بار طلاق گفتهام، و هرگز بسوی شما عودت نخواهم کرد .

آری، تمایلات حیوانی نمیتوانند وجدان پاك و روح استوار مرا مطیع و اسیر خود سازند . این آرایشها و این زرق و برقها نمیتوانند دل علی را بربایند . پس خوبست که شما تا میتوانید از من پیروی کنید .

— ٣ —

به‌محض‌داد پروری علی (ع) خبر رسید، که پسرعمویش عبدالله پسر عباس فرماندار بصره در مال مسلمانان خیانت میکند، و برای خود پس اندازو ذخیره میگذارد . این خبر، امیرالمؤمنین(ع)راسخت ناگوار آمد؛ نامه زیر را بیدرنگ بفرماندار بصره فرستاد .

« ای پسر عباس! از آنجائیکه ترا از نژاد و ریشه خود دانستم و خون پاك پیغمبر را در رگ شریان تو سراغ داشتم در حکومت خود شریکت کردم گفته‌بودم که تو مردی‌پرهیزکارو راست رفتاری، وهمچون تبه‌کاران پیشین بر مال و اندوخته مردم چشم طمع نداری، ولی افسوس که چه اشتباه بزرگی‌رادر این اندیشه مرتکب شدم، اکنون که روزگار برما برآشفت و در کشور جنگ برادرکشی و پیکار داخلی اوقاتم را مشغول کرده است تو هم بدشمنی من برخاسته بغارت اموال این و آن پرداخته‌ای ؟ !

تو هم، این‌موقع باریك و اوضاع پریشان را غنیمت شمرده دست استفاده از آستین برآورده‌ای ؟ توهم ، تو نیز خیانتکار و ناروا ازآب درآمده‌ای، ؛تومانند گرگی لاغر وازکار افتاده‌ای که جز، بزهای‌مظلوم و ترسو را نتواند شکار کند از سرمایه وهستی‌یتیمان وبیوه زنان طرفی‌بسته و سکه‌هائی از طلا و نقره گرد آورده‌ای ، چنین میگویند که تو آن ذخیره هنگفت‌را بحجازفرستاده‌ای تاروزگار پیری و نا توانی پس‌انداز و اعتبارتو باشد.وای‌برتو ای‌پسر . وای بر تو ای‌کسیکه بروز رستاخیز ایمان نداری واز آن محاسبه دقیق و با احتیاطی که فقط خدا حسابدار آن‌است اندیشه‌نمیکنی. این‌تو بودی که من مردی خردمند وپرهیزکارت

میدانستم وای، که چه احمق و نا درست بوده ای . تو چگونه از آن درهم و دینار خانه و زندگی تهیه میکنی و با چه جرأت، وجدان و دین تو اقدام مینماید که از خون دلها و اشك چشم بینوایان بنای خانواده و معیشت بگذاری و با آن پولها ازدواج کنی . ؟ در آن هنگام که لقمه های چرب و شیرین بدهان میگذاری و بر بستر نرم آرام میگیری، آیا ممکن است نمای رعب آور و هولناك گروهی بیچاره و مستمند را در مقابل چشم مجسم نموده و اعتماد کنی که آن سفره رنگین از شیره جان آن فلك زده ها آماده و گسترده شده است .؟!!

آیا ازشرارههای آن که تادست توانـای خدا، بانتقام از آستین بیرون نیاید خاموش نمیشود خیالی آسوده و فکری فارغ داری ؟ یاخدا را فراموشکار و بی‌اعتناء پنداشته‌ای ؟ آه که آن نالههای جان گداز و آن قطرات اشك با تو و آتیه‌ات چه خواهندکرد . وای بر تو که هیچ عذر از تو بدرگاه عدالت الهی پذیرفته و مقبول نیست ، ثروتی راکه سربازان فداکار اسلام بقیمت خون و جان خود گرد آورده‌اند و رنجبران با عرق جبین و نیروی بازوان خویش تهیه کـرده اند بااین آسانیها از گلوی تو پائین نخواهد رفت .

هم اکنون که این نامه بتو میرسد لازم است بیدرنك اموال مردم تا آخرین دینار بجای خود باز گردد، تا مبادا قهر خداوند بصورت من در برابر تو جلوه کرده دمار از روزگارت بر آورد .

به آنکس که میدانی بیهوده مورد سوگندواقع نمیشود قسم میخورم اگر دامن خودرا از این لکه ننك آمیز تطهیر نکنی بآن شمشیر تراپاره کنم که هر کس طعمه آن تیغ آبدار گردید بلا فاصله در جهنم سقوط کرد، شما ای بنی هاشم ای کسانیکه ازریشه و نژاد من روئیده شده اید ،

اشتباه نکنید احترام دین ومقام، وجدان ازعلاقه خانوادگی ونسبت در نظرما بزرگتر است . مگر نمیدانی که خداونددر قرآن مجید میفرماید «همینکه بامداد رستاخیز طلوع کرد ودر، صور دمیده شد رشته های خویشاوندی‌ازهم گسیخته میشود» .

مگر در خاطرت نیست پیکارهائیکه درعهد پیغمبر روی میداد، نسب و نسبت هرگزمراعات نمیشد ؟

من وتو در آن وقت سربازبودیم، در میدان نبرد عزیزترین‌اقوام خود را بجرم نهضت‌برخلاف اسلام باکمال قوت قلب ودر نهایت‌آسانی گردن میزدیم . پس چگونه‌توقع داری اکنون‌که طوق پیشوائی‌مسلمانان برگردن من است حقوق دیگران را در راه هوسهای تو فداکنم، امروز و فردا روزگار تو نیز بسر خواهدرسید و در دل سرد و سیاه خاك جای خواهی‌گرفت . کسانیکه امروزبدور شیرینی نفوذو تسلط‌تومانند مگس پرپر میزنند پراکنده خواهند شد و ترا تنها خواهند گذاشت، آنگاه توخواهی ماند و اینهمه وبال، تو خواهی ماند با وجدان آلوده، تو باز میمانی باهیولای ظلم وستم، تو باعدل‌الهی و دست انتقام‌خداوند چه خواهی‌کرد ؟ پس اندکی اندیشه‌کن و در حقیقت‌پرهیزکارباش .

دنیا دلبری فریبنده و پر شیوه است که عزمی آهنین و قلبی‌کوه آسا باید تادر مقابل عشوه‌های مهر انگیزش مقاومت‌کرده آشفته‌زرق و برق وجلوه‌های دلربایش نگردد . توانگران باید آنچنان بقوت اخلاق و نیروی تقوی آراسته باشند که نوشانوش نعمت زمـام خردرا از دستشان نربوده ومستی مال‌هوش آنها را پست و ناچیز نکند .

حذرکنید که دست نعمت‌بخش ، دیده‌ای بیدار ودقیق دارد که

بکوچکترین حساب، داده های خود خواهد رسید، و ازپر، کاهی بروز بازپرس صرف نظر نخواهد کرد.

بهوش باشید، شیرینی دنیا در آنوقت بخوبی احساس میشود که کام تلخ نوشان شیرین گردد و نوای بینوایان آماده گردد. هنگامی که گرسنگان زیادشوند و تهی دستان درقسمت اعظم جامعه قرار گیرند عفریت فتنه دورادور بجانب ثروتمندان پیش آید وچنگال ودندان بدان سیه روزگاران بیخبر بنمایاند!!!

آشوب وهنگامه نخستین مانندکودکی نوزاد، ضعیف وبیمقدار است ولی خردخرد، بگذشت روزگار، قوی، وتنومند گردد. میمنه ومیسره تشکیل دهد، وبراه خیره سران مدهوش کمینگاههای مهیب گذارد و چاههای ژرف وعمیق باز کند. دراین هنگام اجتماع بلرزد وهیئت توده مانند گاهواره تکان خورد، زیراا کثریت آن علیه توانگران بیرحم بنهضت پردازد وبا وضعی دیوانه صفت ازجای بجنبند.

ای آنانیکه حق بینوایان بردید ومال بیوه زنان بربودید، ازاشك چشم درهم اندوختید و از خون دل سکه دینار زدید • بترسید از آن روز که در دیدگان اشك بخشکد ودر سینه‌ها خون نماند.

اینجاست که صاحبان اشك وخون بدنبال کالای خویش بجستجو افتند، وسودخودراتا آخرین پیکار دراین سودا مطالبه نمایند. شمامالداران سست عنصر که هراس خیانت همچون کابوس هولناك پیوسته درمقابلتان قیافه زشت خود را نشان میدهد، و یکدم راحتتان نمیگذارد از نهضت مستمندان ستمدیده دراولین حمله ازپای در میآئید وبزندگی پرخیانت و آلوده خود پایان میدهید.

مسلماً توده در آن روز آسوده نخواهد بود، وشیرازه اجتماع بااینهمه آشوب وانقلاب سالم نخواهدماند، حتماً خون بیگناهان نیز بخون تبه کاران آمیخته خواهد شد و فساد همه چیز بجای صلاح در جامعه خواهد نشست، و این مصیبت بزرگ که قتل نفس و هتك حرمت اجتماع است تنها از آن طایفه سر میزند که دزدی کردند و مال اندوختند وخون بینوایان را بزیر پای در سپردند، پس شماتا دیر نشده دست بکار فتنه نشوید و افعی انقلاب پرورش ندهید، که هم در نخستین جنبش دندان زهر آگین خودرا در پیکر شما فروبرد ودمار از روزگارتان برآورد . کوشش کنید که به روز رستاخیز مظلومانه از خاك برخیزید، نه مانند آن کسانیکه دامن کفنشان بخون دل یتیمان وخوناب دیده مسکینان آغشته ورنگین باشد .

اینقدر درجمع مال حرص نزنید، واینهمه در پایمال کردن حقوق مردم افراط ننمائید، نگذارید که لقمه مسموم حرام ازگلوی شما فرو رود چون خداوند متعال نام آن لقمه را آتش گذاشته است ، شکمهای آتش انبار چه زود خرمن هستی آتشخوار را خاکستر کنند و شرار فتنه و آشوب درجهان برافروزند

در همه حال بخدا پناه میبرم .

متاسفانه مخالفت معاویه در برابر علی علیه السلام منتهی بجنگ هائی شد که در نتیجه معاویه زمام امور را قبضه کرد وسپس خلافت مبدل به سلطنت گردید، وبعبارت دیگر اوضاع و احوال زهد و قناعت مبدل بعظمت ومخاصمت ودنیا پرستی شد باین معنی که اموال مسلمین

صرف تجملات و تشریفات درباری گردید، و بحال مسلمین توجهی نشد بالاخره سوسیالیسم اسلام در حکومت بنی امیه روی بضعف گذاشت تا اینکه خوشبختانه عمربن عبدالعزیز، بزمامداری رسید و دوباره عظمت سوسیالیسم اسلام را تجدید نمود، وحقوق مسلمین راکه اسلافش غصب کرده بودند بصاحبانش تسلیم کرد، وباز روزگار جدش عمربن خطاب تکرار شد.

سوسیالیسم اسلام در دوره عمر بن عبدالعزیز

عمربن عبدالعزیز همینکه از تشیع جنازه و کفن و دفن سلیمان خلیفه متوفی فراغت جست. سواران خلیفه بعنوان قراولان مخصوص جلو آمدند. خلیفه اسبها و قاطر های زمین زده فراوانی دیدکه برای هریك از آنان جلو داری تعیین شده بود. پرسید:

- این‌چه چیز است.؟

- برای موکب خلافت تهیه‌شده است. اولین اسبی را که جلو ایستاده است متعلق به خلیفه است.

- چهارپای خودم بهتر است.

(ای مزاحم) همه این اسبها و قاطر ها را به بیت‌المال مسلمین تحویل ده.

علاوه از این خلیفه همه چادر ها و خیمه هائیکه برای او بر افراشته شده بود، به بیت المال تحویل داد، همینکه بدار الخلافه رسید. اولاد سلیمان باو گفتند:

- این اشیاء مال شما است. واین اشیاء مال ما.

- این اشیاء چیست؟ وآن اشیاء چیست.؟

اینها ملبوس خلیفه است که قبلا پوشیده داشته است. و اینهانیز

عطرهائی است که مقداری از آن مصرف کرده است، بنابر این این مقدار اشیاء متعلق به فرزندش است. اما این قسمت دیگر که دست نخورده متعلق بجانشین او است. بنا بر این مـال شما است.

-این اشیاء نه‌مال من است و نه مال شما، سپس رو « بمزاحم » ملازمش نمود و گفت: « همه اینها را تسلیم بیت المال مسلمین کنید» عمر بن عبدالعزیز باوضاع و احوال خودش نیز رسیدگی کرد، دیداراضی و اموالی از پدرش بوی ارث‌رسیده همینکه در کیفیت‌تحصیل دارائی خودش وخاندانش مطالعه‌کرد، احساس‌نمود که این املاک‌وسیع و اموالی راکه پدر و خاندانش جمع کرده بودند. از طریق مشروع بدست نیامده است. بنا بر این تصمیم گرفت که ارثیه اش رابکسانی که از آنها اخذ شده بود مسترد دارد، باز «مزاحم» را احضار نمود و گفت:

-« مزاحم » مردم عطایائی بما داده‌اند و بخدا قسم نباید میدادند و ما نیز نبایستی قبول میکردیم، و حالا که در این باره مطالعه عمیق میکنم، و میبینم غیر از خدا محاسبی نیست، بنا بر این اینها را مال خودم نمیدانم،

-ای امیرالمؤمنین، آیا میدانی چند نفر اولاد داری؟

-آنها را بخدا میسپارم،

عمر بن عبدالعزیز امر کرد، منادی اعلام کند که نماز جمعه منعقد میشود، سپس بطرف مسجد رفت و مردم گرد وی‌اجتماع کردند، روی بمردم کرد و گفت:

«پیشینیان‌من چیزهائی گرفته اند وبتصرف من داده اند که‌نبایستی میگرفتند، ونبایستی‌آن‌را بدیگری‌میدادند، اینك من از خود و افراد »

خاندانم شروع میکنم و آنچه دارم به بیت المال‌مسلمین‌تحویل میدهم ،
این خلیفه‌عدالت گستر آنچه اموال و اراضی و املاك داشت به بیت المال سپرد و اسناد آنرا سوخت همینکه بدو، مزرعه « خیبر و سویداء » رسید و فهمید که « خیبر » در زمان رسول الله خالصه شناخته شده است اسناد آن را سوخت و بصورت اول در آورد ، ولی مزرعه « سویداء » راکه استنباط کرد از عطایای رسول الله است بهمان حال اول ابقاء نمود .

این خلیفه پس از سوزاندن اسناد املاکی که، متعلق بمسلمین بود وغصب شده بود. امتیازات‌وحقوق گزافی‌راکه دردوره خلفای گذشته بمصرف خاندان بنی‌امیه میرسید قطع‌نمود و بتناسب حقوقی که بسایر افرادمسلمین میرسید درباره آنها حقوقی معین داشت.

عمه خلیفه « عمربن عبدالعزیز » شبی نزد وی آمد و از اینکه مقرری سابقش راکه گذشتگان درباره وی تعیین‌کرده بودند قطع کرده است اورا ملامت نمود . همینکه وارد اطاق خلیفه‌شد دید خلیفه‌مشغول شام خوردن‌است وچند قرص‌نان بامقداری نمك وروغن روی‌سفره‌اش گذاشته است وهمان‌را تناول‌میکند، گفت:

«امیرالمؤمنین، آمده‌ام ازتوحاجتی بخواهم، وپیش ازآنی که‌رفع نیازمندی خودرا بخواهم‌پیشنهاد میکنم که ازخودت‌شروع‌شود.»

ـ مقصود چیست عمه ؟

ـ چه خوب است غذائی بهتر از این برای خودت آماده کنی .

ـ چیزی ندارم که‌بدان‌وسیله‌غذای بهتری تهیه کنم‌و اگر میتوانستم تهیه میکردم .

ـ ای امیرالمؤمنین عموی تو عبدالمطلب در باره من کمك های فراوان کرد، سپس نوبت به برادرت ولید رسید و بر آن افزوده، پس از آن برادرت سلیمان آمد و بر آن افزود. اما همینکه تو زمامدار شدی جیره مرا قطع کردی.

ـ ای عمه. عم من عبدالمطلب و برادرم ولید و برادرم سلیمان از مال مسلمین بتو میدادند، واین مال از آن من نیست والابتو میبخشیدم حالا اگر بخواهی از مال خودم بتو میدهم:

ـ چه میدهی امیرالمومنین؟

ـ بخشش من برای شما بیشتر از صد دینار مقدور نیست:

ـ این بخشش شما برای من چه ارزشی دارد؟

ـ غیر از این ندارم.

عمر ابن عبدالعزیز هیچ مالی را جز در مصرف خودش خرج نمی کرد،

افراد خاندان و اقاربش را مزیتی قائل نبود برای اصحاب خودش عطایای فراوانی نمیداد. بلکه تمام سعیش در تزئید مال و ذخائر بیت المال مصرف میشد.

بنابراین درارزاق مردم گشایش و فراوانی حاصل شد، وسوسیالیسم اسلام بصورتی درخشان جلوه نمود، در دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز بینوائی یافت نمیشد.

از داستانهای شنیدنی در باره این مرد یکی اینست. که عنبست بن سعد بن عاص که از دوستان عمربن عبدالعزیز بود. روزی نزدوی آمده وگفت:

«امیرالمؤمنین! مرحوم امیرالمؤمنین سلیمان بیست هزار دینار عطیه

در باره من مقرر داشت، انجام این امر تشریفات اداری را طی کرده و همین قدر کار داشت که بمن تحویل شود؛ دراین ضمن خلیفه مرد، اینك که زمام خلافت بدست شما افتاده است و با یکدیگر سابقه روشن تری داریم . اولی اینست که تکمیل این لطف بدست شما صورت گیرد .»

عمر گفت چقدر ؟

ـ بیست‌هزار دینار .

ـ بیست‌هزار دینار، چهارخانواده مسلمان را بی نیاز میسازد . آیا من این مبلغ را به یکنفر بدهم ؟

بخداقسم بر این کار توانائی ندارم - نظر باینکه عمر بن‌عبدالعزیز حقوق گزاف و امتیازات بنی امیه را قطع کرد طبعاً از وی رنجیدند و رمیدند .

روزی بوی گفتند که یزیدبن‌عبدالملك باکمال خشم گفته است .

« خلیفه خیال‌میکند منبعد از او زمامداری نخواهدبود . » ازاین گذشته عده‌ای از افراد بنی امیه بدربار خلافت هجوم آورده و اجازه می خواستند که در موضوع حقوقشان با او صحبت کنند .

عمر نزد آنان قاصد فرستاد و گفت « سلام مرا بمنتظرین برسان و بگو »

« بخداقسم که‌جز او خدائی نیست . پیوسته شب گذشته بیدار بودم و با خدا مناجات و از وی استغفار میکردم و تضرع مینمودم که ازآنچه بشما داده‌امو هنوزبسایر مسلمین نرسیده مرا ببخشید . نه بخدا . مادامی که همه مسلمین بحقوقشان نرسند یکدرهم بشما نمیدهم، واما توای‌یزید بن عبدالمطلب هر وقت زمامدار شدی آنچه دلت میخواهد بکن .»

این پیغام بر خشم بنی امیه افزود و ازاینکه عمر بن عبدالعزیز آنها

را باین روز نشانده و بینوا ساخته است ضجه و ناله کردند جمع شدند و گفتند :

«آری تو بیت‌المال مسلمین‌را احیاء کردی و اولاد پدرت را بنام ردمظالم فقیر نمودی؛ این زمامداری که امروز بدست تو افتاده است دیگران بیش از تو داشته‌اند، آنچه کردند رسمیت بده ولی آنچه را که تو بر عهده‌داری مطابق تشخیص خودت عمل کن . عمر جواب داد: من با این پیشنهاد موافق نیستم •

« بخدا قسم،میخواستم که هیچگونه مظلمه‌ای درزمین نماندمگر اینکه‌من آنرا رد کرده‌باشم؛ حتی‌باین‌شرط که دربرابرهرمظلمه‌ای‌عضوی ازاعضاءمن‌ساقط گردد،و بازحاضرم‌تاجائی‌عمل‌ردمظالم‌راعهده‌دار گردم که عضوی‌ازمن‌باقی‌نماندو دراین‌راه‌جان‌سپارم .»

بهرحال‌عمربن‌عبدالعزیز نعمتی‌بود‌برستمکاران،ورحمتی بربینوایان؛ این‌مردبزرگ توانست هر گرسنه‌ای را سیر کند وهرمظلومی‌را ازنعمت عدالت بهره‌مند سازد .

درنتیجه مال فراوانی ببیت المال مسلمین سرازیر شد و از همه نواحی اسلام‌درآمدهائی ببیت‌المال‌میرسید بحدی که بیت‌المال مسلمین مملو از اموال گردید .

عمربن عبد العزیز میتوانست زندگی خود و خانواده‌اش را بدون اینکه زیانی ببیت‌المال برسد توسعه دهد ولیکن برخودش حرام قرار داده بود که ولو یك درهم هم ازاموال مسلمین درخواست نکند. بلکه بطوریکه‌قبلا گفتیم‌از املاکش دست کشید و آنهارا بر بینوایان وعابرین سبیل قسمت کرد.

بلی این مرد برخود سخت میگرفت، تابتواند معیشت دیگران را وسعت دهد، اهل وعیال خویش‌را بقناعت عادت میداد تا بتوانند بافراد ملتش سهمی وافی برساند. ازسهم سرمایه داران ومتمولین میکاست تا نیازمندان را برخوردار سازد. عمربن عبدالعزیز مردم‌را در عهدخودش بطوری متمتع ساخته‌ابودکه فقیری‌یافت نمیشدتاجائیکه مردی خواست زکواتش‌را بفقراء برساند ومستحق‌زکواتی نیافت.

در این‌باره «یحیی‌بن‌سعد» میگوید:

«عمربن عبدالعزیزمرا برای‌جمع‌آوری‌صدقات‌افریقامأموریت‌داد مأموریتم‌را انجام‌دادم ودرجستجوی بینوایانی برآمدم‌تااینکه آنان‌راسهم دهم، ولی‌مستحقی‌نیافتم.»

عمربن عبدالعزیز مردم‌را مستغنی ساخت بحدیکه از مازاد در آمدشان بندگانی را خریدندو آزاد ساختند، در«دوره‌عمربن‌عبدالعزیز» «ذمیون» زیادی مسلمان شدند در نتیجه درآمد جزیه تخفیف یافت والی مصر بوی نوشت:

«اهل ذمه» بسرعت غریبی باسلام گرویدند وجزیه را شکستند تاجائیکه مجبورشدم«بیست‌هزاردینار» ازحارث‌بن‌ثابت قرض کنم‌وحقوق کارمندان‌دولت‌را از آن‌راه‌بپردازم.»

والی مصراز عمر درخواست‌کردواجازه دهد دیگرازاهل‌ذمه کسی واردجامعه‌اسلام‌نشود.

عمر بدینگونه جواب داد:

«حکومت‌مصررا بتوتفویض‌کردم وازضعف تو آگاه‌بودم. اینك مأموریتی گسیل داشتم که ۲۰ ضرب‌شلاق‌بر سرتوفرود آورند، خدا رویت‌را سیاه کند.

میخواهی هر کس از اهل ذمه اسلام آورده ازاوجزیه بگیری خداوند محمد را برانگیخته‌است تا مردم‌را هدایت کند برنیانگیخته‌است تـا از مردم مالیات بگیرد .»

« عدی‌بن ارطاء » عامل عراق ـ بعمربن عبدالعزیز چنین نوشت:
« مردم خیلی باسلام رو آورده‌اند تاجائیکه میترسم خراج نقصان پذیرد.»

عمر بوی نوشت : «بخدا قسم دلم می خواست همه مردم مسلمان شوند تا جائیکه من وتو کشاورزی را پیشه سازیم وازدسترنج خودمان زندگی کنیم»

بهرحال میخواهیم بدانیم آیـا هیچیك از مذاهب اقتصادی عصر حاضر بپـایه سوسیالیسم درخشان اسلام میرسد ؟ آیا هیچ مسلکی از مسلکهای موجود ـ طمع آنرا دارد که با سوسیالیسم اسلام بـرابـری کند ؟ آیا هیچ مسلکی میتواند ادعـا کند که فقر وبینوائی را بطور مطلق از بین ببرد ؟

البته خواهید گفت هیچوقت؛ بلکه آخرین هدفی‌راکه هر یك از مسلکهای فعلی برای این منظور درنظر بگیرد . باین آرزو خـواهد بود که مختصر تخفیفی در شکنجه های فقر حاصل کند • نه این که بتواند مـانند سوسیالیسم اسلام (در دوره‌درخشانش) فقر راریشه‌کن سازد •

ازدیاد عطایا والغاء خدمات اجباری دولتی، و ایجادمهمانخانه‌های ملی، دادگستری‌عمربن‌عبدالعزیز، همه مردم را فرا گرفت ـ و در نتیجه دارائی ورفاه مردم فزونی گرفت • تا جائیکه بنمایـنده مصر دستور داد که بردریافتی‌های عموم بیفزاید وبرای کشاورزان دهها هزاردینار سهم معین‌نمود، عطوفت وی بیماران و دردمندان را شامل شد و دستور داد

برای این دسته از مردم مطبخهائی آماده کنند و بنام و نشان اشخاص را خوراك دهند.

روزی باین خلیفه خبر رسید، که یکی از فرزندانش انگشتری گرفته است و برای انگشتر نگینی بهزار درهم خریده است. عمر بن-عبدالعزیز بوی نوشت:

« امابعد، بمن خبر رسیده است که نگین انگشتری بهزار درهم خریده ای بتو امر میکنم نگین را بفروش و از پول آن هزار گرسنه را سیر کن. وانگشتری ازآهن بگیرو بر آن بنویس: «خدابیامرزد کسی را که قدر خودش را بداند. »

سوسیالیسم دوره عمر بن عبدالعزیز سوسیالیسم عملی است. عمر-بن عبدالعزیز مسلمانی بود پرهیزکار که آشکار ونهان از خدا میترسید روزی بعیالش گفت:

« ای فاطمه، من از آتش میترسم، ای فاطمه، من ازعذاب روز بزرك دربرابر معصیت ازپروردگار بیم دارم. »

این خلیفه نمونه کاملی است ازحکومت یك نفر مرد مسلمان پرهیزکار، که تعلیمات اسلام را بدون تغییر وتحریف وبدون ظلم و جور بلکه باتوجه باحقاق حق ورد مظالم باهلش، واحسان بفقرا ومساکین عملی نمود. اینست که فرمانروائی وی نمونه عملی حکومت سوسیالیستی است که اسلام برای سعادت ورفاه بشر تشریع نمود.

سوسیالیسم معنوی اسلام

در مقابل سوسیالیسم اقتصادی مطلوب. اسلام سوسیالیسم معنوی نیز آورده است که عظمت واثر آن کمتر ازسوسیالیسم اقتصادی نیست

باین بیان که غرض ازسوسیالیسم اقتصادی اسلام از بین بردن اختلافات غیر عادلانه مالی بین مسلمین است، اما هدف سوسیالیسم معنوی اسلام از بین بردن تفاوتهای غیرعادلانه طبقاتی واجتماعی است .

دین اسلام نماز را فرض قرار داده بنا براین مسلمین عموماً ازغنی وفقیر حاکم ومحکوم درقیام بحرکات یك نواخت ازقبیل قیام و رکوع وسجود شرکت دارند. اسلام بدین وسیله بافراد فهماند که همه در مقابل خدای متعال مساوی هستند.

از این گذشته نماز جماعت را تشریع نمود. بدین منظور که همه مردم چه غنی وچه فقیر وچه حاکم وچه محکوم درمکان معین گردهم آیند. تا فقیرشان پهلوی غنی بایستند، وچه بسا اتفاق افتد که فقیر درصف اول وغنی درصف آخر واقع گردیده وبدین طریق میان مسلمین الفت ایجاد نموده وازاین راه تفاوتهای اجتماعی واختلافات طبقاتی را از بین ببرد، و بالاخره بآنها بفهماند که همه شان دربرابر خداوند مساوی هستند ازطرف دیگر دین اسلام روزه را واجب شمرد تامسلمین همه روزه بگیرند چه غنی وچه فقیر وچه حاکم وچه محکوم

درنتیجه همانطوریکه فقیر رنج گرسنگی را تحمل میکنند اغنیاء نیزطعم آنرا بچشند و آنچه را فقراء درطول حیاتشان احساس میکنند اغنیاء درماه رمضان احساس نمایند.

درنتیجه این احساس قلوبشان رقت گیرد، وازآنچه دارند بر نیازمندان صدقه دهند و نیز بر اثر این انفاق تفاوت های اجتماعی بین مردم کاهش پذیرد.

دین اسلام حج را واجب دانست وبرحاجیان فرض قرارداد که لباس

ازتن درآورند، بنابراین همه مسلمین چه غنی وچه فقیر، چه حاکم وچه محکوم لباسشان را ازتن درمیآورند وهمه لباس احرام میپوشند.

در نتیجه، همه اختلافات وتفاوتها ازبین میرود وهمه بحال تساوی بدون امتیاز ورجحانی بلباس احرام ملبس میشوند.

موضوع زکوة، سوسیالیسم اسلام را از نظر مادی تامین میکند وفرائض نماز وروزه وحج وغیره، از عوامل سوسیالیسم معنوی اسلام شمرده میشوند.

سوسیالیسم مادی اسلام موفق شد که فقر را ازبین ببرد وببینوائی پایان دهد. همانطور که سوسیالیسم معنوی اسلام توانست تفاوتهای طبقاتی واجتماعی را زائل سازد وموضوع مساوات رامیان مردم تعمیم دهد

این است سوسیالیسم حقیقی، آیا هیچکس ادعا میکند که بدان دست یابد وآیا هیچیك ازمسلکهای اقتصادی فعلی را بر حصول چنین سوسیالیسمی دسترسی خواهد بود، البته پاسخ این پرسش منفی است زیرا قوانین موضوعی بشری کجا ووحی آسمانی کجا.

فصل پنجم

نتیجه بحث

بین اسلام و سوسیالیسم از این نظر که اولی دینی است و دومی روشی‌است اقتصادی، تفاوت محسوسی وجود دارد، ولی هردو از یك جهت با یکدیگر متحدند؛ و آن عبارت است : از تعدیل زندگانی و تقویت اساس مساوات میان افراد. از این‌جهت اشتراك که بگذریم باید باین نکته توجه داشت که هدف اساسی اسلام، تربیت وایجاد انسان کامل است، برعکس سوسیالیسم، که هدف اساسی آن‌فقط وفقط تعدیل زندگانی اقتصادی واجتماعی است. بنابراین‌اصلاح اموراقتصادی‌درمکتب اسلام متفرع برمنظور اساسی حیات‌است که تربیت انسان کامل‌باشد، در صورتیکه این‌نکته درروش سوسیالیسم منظور اساسی شمرده نمیشود و میتوان‌گفت اصلا مورد توجه نیست.

انسان کامل کیست ؟

ازنظر اسلام انسان کامل کسی است که دارای برجسته ترین خصائص اخلاقی، وواجد کامل‌ترین شرایط انسانیت باشدوازهمه قیود نفسانی آزاد گردد، وهوی وهوس درقلمرو وجودش اجازه خود نمائی نداشته باشد و با این مقدمه شخص مهیا گردد، بروصول‌بعالم روحانیت

و درك حقیقت وحدت ، ومقام الوهیت که کمال مطلق است ، خلاصه اینکه ایده آل اسلام ، خداوند متعال ، وهدفش تربیت مردم است برای صعود بسوی او، وطی مدارج کمال وجمال، اینست مفهوم واقعی مکتب تربیتی اسلام و از اینجاست که اختلاف ما بین اسلام و سوسیالیسم . با هر نوع تعلیم اقتصادی واجتماعی دیگری که بقای آن بعالم ماده باشد، بوجود میآید، گفتیم که وجه اشتراك میان اسلام و سوسیالیسم ، تعدیل زندگانی اقتصادی افراد و پایان دادن بفقر عمومی است ، با اینهمه باز در راه رسیدن بمنظور اختلافات بسیاری دیده میشود .

پاره‌ای افراد معتقدند که در این موضوع روش سوسیالیسم برراهی که اسلام پیش گرفته است برتری دارد ، عده‌ای معتقدند که باید از امتزاج این دو دارو ، دوای ثالثی برای درمان اجتماع مریض بوجود آورد . برخی میگویند روش اسلام منطقی ترین اصول و کوتاه‌ترین راه رسیدن بمقصود است ؛ بدون تعصب مذهبی و با توجه بنکات زیر بعقیده نگارنده ادعای اخیر صحیح بنظر میرسد .

۱ ـ سوسیالیسم میگوید : همه افراد بشر مساوی هستند. بنابراین عدالت مقتضی آن است که افراد جامعه از ثروت موجود متساویاً بهره‌مند گردند . یعنی توزیع ثروت میان همه افراد متساوی اجراء گردد و هیچگونه امتیازی چه بعنوان فردی وچه بعنوان طبقاتی وجود نداشته باشد این نظریه یعنی مساوات همه افراد مردود است، زیرا همه افراد نظراً مساوی هستند ولی عملا مساوی نیستند برای توضیح میگوئیم: پاره‌ای افراد ضعیف، پاره‌ای قوی، برخی نادرست، عده‌ای صحیح العمل میباشند، و این اختلاف طبایع و سجایا اساسی است عارضی حتی سطح زمین از حیث آب وهوا و تشکیلات طبیعی و محصولات،

گوناگون است و محال است، بشری متحدالشکل و صد در صد مساوی با هم بوجود آورد،و این خود اگر بودی بضرر بشر بود زیرا ترقی در نتیجه اختلاف و مقایسه ممکن است . بنا بر این اگر مثلامردمان قوی و لایق در پناه فعالیت و صحت عمل . از افراد نا لایق و نادرست ثروت بیشتری بیندوزند،هیچکس حق نخواهد داشت این قبیل اشخاص را فقط بنام اینکه باید آنها را باافراد نالایق مساوی نمود از دارائیشان محروم کند . در اینصورت اگر اشخاص لایق که ثروتی اندوخته اند مطابق نظریه سوسیالیسم از دارائیشان محروم گردند،خود این عمل خلاف عدالت است وسوسیالیسم که میخواهد عدالت اجتماعی را نشر دهد در این مرحله مرتکب شدید ترین ظلم محسوس میگردد و، مسلماً این عمل خلاف منظور است .

۲ ـ سوسیالیسم معتقد است که مردمان غنی و متمول بالضروره ظالم و شرورند، و ثروتی که اندوخته اند مولود فعالیتهای غیر مشروع و ظالمانه و سوء استفاده از وسائل تولید است . در اینجا این پرسش پیش میآید که آیا واقعاً اندوختن ثروت با ظلم ملازمه دارد ؟ اشخاص زیادی ممکن است با کمال پاکدامنی و در نتیجه فعالیت مشروع ثروتی بدست آورده باشند که محروم ساختن آنان از دارائیشان ظلم فاحشی است .

۳ ـ سوسیالیسم معتقد است که بر طبق نظریه « تساوی افراد » باید توزیع ثروت میان همه بالسویه انجام گیرد و میگوید: مادامیکه اصل مالکیت شخصی حکمفرماست اجرای این منظور میسر نیست . بنابراین بایستی مالکیت شخص ملغی شود « زیرا اگر اصل مالکیت شخصی ملغی نشود بر فرض اینکه توزیع ثروت متساویاً صورت گیرد، باز اشخاص فکور و لایق با همان ثروت ، مقدماتی را فراهم میآورند که در آینده ثروت بیشتری بدست آرند» بنا بر این باید همه ثروتها باختیار دولت گذارده شود

تا مالکیت فردی از بین برود . معنی این اصل آن است که هر فردی دارائی خود را چه کم و چه زیاد باید بدولت تسلیم کند . و دولت بتنهائی مالك دارائی عموم گردد، اینجا دیگر « مال من » و « مال تو » وجود نخواهد داشت زیرا همه دارائی متعلق بدولت است و باید دولت آنرا متساوی میان افراد تقسیم کند تا بدین وسیله عدالت اجتماعی کامل اجرا گردد . در اینجا همه افراد از ثروت عمومی سهم مساوی دارند و امتیاز میان غنی و فقیر وجود ندارد .

اجرای این اصل اشکالی مخصوص بخود ایجاد میکند . باین معنی که لیاقت افراد چه از نظر فردی و چه از لحاظ اجتماعی در تحت حکومت سوسیالیسم نابود میشود . برای توضیح میگوئیم . بشر در مرحله اول مخلوقی است انفرادی، ودر مرحله دوم موجودی است اجتماعی، و این معنی طبیعی است که نالایقترین افراد همینکه فکر بکنند، میگویند : چرا برای سایرین کار بکنم و مصلحت خود را فدای منافع دیگران نمایم . و چرا دیگران بر دارائی شان بیافزایند در صورتیکه این افزایش ثروت آنها محصول وجود، و مولود رنج من است .

از طرف دیگر باید این نکته را مورد توجه قرار داد که بشر ابتدا تنبل است وخوشگذرانی و عیاشی را بیش از کار و کوشش دوست میدارد و این معنی نیز مسلم است که هر فردی از افراد بشر برای نیازمندی های خود زحمت میکشد، نه اینکه نفس عمل را دوست داشته باشد . و کار بکند برای اینکه باید کار کرد - بنا بر این در حکومت سوسیالیسم چون هریك از افراد در مقابل کار معین از دارائی ملت سهم مختصری دارند، متوجه این نکته خواهند شد، که بیش از میزان احتیاج خود ابراز فعالیت نکنند زیرا درصورت ابراز فعالیت بیشتری، مازاد در آمد نصیب آنها نخواهد شد .

بدین طریق غنی و فقیر توانا و ناتوان علاقه بکار را از دست خواهند داد و بالضروره جامعه روبزوال خواهد گذاشت، نتیجه این خواهد شد که ثروت ملی سال بسال کمتر شود و با این ترتیب روزی خواهد رسید که سهم فرد بحدی تنزل کند که از دسترنج ناتوان ترین افراد، در، درحال آزادی عمل کمتر باشد.

سوسیالیسم - باین ادعا قیام میکند که ما به الاحتیاج فرد و جمعیت را تهیه کند و در نتیجه عمل می بینیم که حد اقل حوائج فرد را هم نمیتواند تهیه کند و همین جا است که مهمترین و اساسی ترین برنامه خودش را که عبارت است از الغاء مالکیت فردی و نتیجه متفرع بر آن راکه واگذاری همه دارائی بدولت است از دست میدهد.

صرف نظر از بیان گذشته. هرگاه فرض کنیم که سوسیالیسم کاملا در منظور خودش موفقیت حاصل کند، دراین صورت فرد و جمعیت همه بخوبی دارای خوراك کافی و پوشاك لازم خواهند شد ولی هیچیك اخلاقاً راضی نخواهند بود، زیرا از دست دادن «کارمزد» موضوعی نیست که باختیار و از روی میل و رغبت واقعی انجام گیرد. حقیقت امر این است که در حکومت سوسیالیسم هیچ فردی حق تمتع از دست رنج خود را ندارد و کمك و مساعدت بغیر که خود مظهری از مظاهر اخلاق است طبعاً ازمیان میرود، زیرا هیچ فردی بیش از میزان احتیاج خود مالك چیزی نیست، ودارائی موجود متعلق بدولت است، و فقط دولت بهر فردی سهمی میدهد نه اینکه فرد از دارائی خودش بطور رغبت چیزی بدولت واگذار کند. بنا بر این حکومت سوسیالیسم در حکم سلطنتی است از حیوانات درجنگل وسیعی - که خوراك وآشامیدنی وافری درآن موجود

است و هر فرد و جمعیتی از آن متنعم میباشد، ولی با اینحال حیاتشان صورت زندگی جانورانی را دارد که هیچگونه مظهری از مظاهر انسانیت اخلاق و آزادی در آن موجود نیست.

ممکن است گفته شود که مسئله «رای عمومی» و «انتخابات آزاد» مظهر آزادی حکومت سوسیالیسم است چه زیرا افراد در انتخاب مسئولین و زمامداران کشور مختارند. این ادعا صحیح نیست. زیرا اگر چه منتخبین مردم من غیر مستقیم نماینده افراد و مجری نیات آنها میباشند ولی آیا ممکن است اتحاد نظر بین انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان مستمراً برقرار باشد؟ البته خیر. باین معنی که ممکن است من، آزادانه بفلان شخص رأی بدهم که وزیر یا وکیل شود. و چندی بعد مخالف تصمیمات او باشم در اینصورت آیا ممکن است بطوریکه در حکومت دمکراسی معمول است باشخاص اجازه داده سود اعتراضات خود را بیان کنند.؟ عملا جواب این پرسش منفی داده شده است، در اینصورت پس اخلاق و آزادی عمل حکومتی ندارد.

مطابق پاره‌ای اصول و مبادی که سوسیالیسم ترویج میکند، اخلاق امری است عادی و مکانیکی، بنا بر این هر گاه آزادانه باصول معینی رأی داده‌اید، بر حسب همان قاعده مکانیکی ضرورتاً باید از آن تبعیت کنید اعم از اینکه در نتیجه، با آن مخالف یا موافق باشید.

ولی علم اخلاق در اینموضوع کاملا بامنطق سوسیالیسم مخالف است. زیرا وظائف انسان در دوره عمرش محدود و منحصر نیست بلکه یك سلسله عملیاتی انجام میدهد که تقریباً هر روز تازگی دارد،

٤ ـ بطور کلی سوسیالیسم فطرت و ذات انسانی را مانند حیوانات یك نوع جانوری تلقی میکند و غایت مطلوب او را در عالم حیات

خوراك و مشتهيات نفساني ميداند . و در منطق حيواني خوراك و مشتهيات چيزهائی هستند که هرفرد مستقلا برای ادامه حیات خود لازم داشته و دیگرانرا در آن سهیم نمیداند ، انگلس میگوید : ـ « حقیقت تنها در همین جهان مادی است که با حواس خمسه ظاهری حس و درك میشود .

عقل و شعور «Conscience» محصول يك دستگاه مادی است که مغز باشد ماده مخلوق عقل نیست بلکه برعکس عقل مولود ماده است» «نقل از مسائل لنینیسم ص ٥٦٦»

بنا بر این میگوئیم اگر غرائز و مشتهیات حیوانی را ملاك بدانیم، هیچوقت ثروت و لذائذ خودمانرا با سائرین تقسیم نخواهیم کرد . و در نتیجه مابین افراد وحدتی بوجود نخواهد آمد، آری ـ اگر همین خورد و خواب است حاصل از عمرت ـ بهیچ کار نیاید حیات ، بیحاصل

برعکس وقتیکه حاضر شویم سائرین را در آسایش و لذائذ خودمان شرکت دهیم ، معنی آن اینست که تحت تأثیر حکومت عقل واقع شده‌ایم وهرگاه خودرا ملزم بدانیم که در شادی و حزن دیگران شرکت کنیم بدون تردید عقل را در کشور وجود خود حاکم قرار داده‌ایم، و بدین وسیله برسایر حیوانات برتری یافته ایم .

در اینصورت و با توجه بمنطق عقل . حوائج روحی جدیدی در وجود ما پیدا میشود و آن عبارت است از احتیاج بجستجوی حقیقت طبیعت . نیکوئی و جمال . مظاهر حسن . مظاهریکه ما را ناگزیر معتقد بتقدیر وجود الوهیب و جمال آفرینش میکند . متأسفانه نکته اخیر در مکتب سوسیالیسم مقامی ندارد و بر فرض که این حقیقت بر آنان روشن شود طرفداران سوسیالیسم از پذیرفتن آن امتناع دارند و از اینجاست که «Materialisme» و انکار وجود خدا سر چشمه میگیرد .

اینك بماده دوم برنامه سوسیالیسم میپردازیم .

۱ ـ سوسیالیسم مدعی است که روحانیت و روحانیون که مظهر خدا پرستی هستند . معانی موهومی بیش نیستند،و سرمایه داری نیز مولود این دستگاه است . سوسیالسم معتقد است که دولت و رجال دولت باید جایگزین روحانیت و روحانیون بشوند و جز دولت و دستگاه آن بهیچ عنوان دستگاهی وجود نداشته باشد و به تعبیر دیگر درمقابل دولت هیچ نیروئی، نباید ابراز حیات نموده با آن مبارزه کند . « نه خدائی و نه دینی » در این بحث باز جای گفتگو باز است زیرا در اینکه گاه گاهی یا اغلب از ناحیه روحانیت فسادی محسوس باشد ـ نمیتوان نتیجه گرفت که مذهب فی حد نفسه بداست . سوسیالیسم از این نکته بکلی غفلت دارد، که اساساً ارزش حیات بشری از مبداء دین سر چشمه میگیرد و همه کمالات نفسانی بدان منتهی میشود . و حتی تأمین سیاست اقتصادی بشر بدون وجوددین امریست محال، باین معنی که هر گاه جامعه‌ای رادر نظر بگیریم که دین در آن حکومت نداشته باشد، اجتماعی ازدرندگان خواهد بود که هر فردی با دیگران . ناگزیر اززدوخورد است .

تمدنی که براساس مسائل اقتصادی استوارشده و قوانین اخلاقی و مبادی دینی را با اصول اقتصادی و مادی تفسیر کنـد، و برای عقیده وفکر در در زندگانی عمومی اهمیتی قائل نیست نمیتواند راه سعادت راکه مطلوب جهانیان است هموار سازد . بلکه مایه رنج و محنت جامعه انسانی میشود ، چنانکه نمونه کامل آن را درزندگی اروپا می‌بینیم و تاموقعی که نفوذ آن بر قرار است فکر جلوگیری از جنك و استقرار صلح عمومی بی ثمر است .تا موقعیکه روابط من وشما بر اساس نانیکه من میخورم و یا شما میخورید استوار است،و نیروی بدنی من و شما که برای نزاع و کشمکش در راه تحصیل نان بکار میرود مقیاس روابط ما بشمار میآید .

مسلم است که هر یك از ما هر لحظه فرصت بدست آورد . نان دیگری را میرباید، و همدیگر رابچشم دشمنی مینگریم و روح برادری ازمیان میرود و نیروی اخلاقی ما بنیروی‌حیوانی مبدل میشود، که فقط براساس منفعت استوار است و فضائل مادی انسانی‌و مبادی اخلاقی مانند بخشش و برادری ومحبت نابود میگردد، در نتیجه چنین اجتماعی همیشه‌تحت حکومت‌عوامل تخریب وفرسنگها دوراز توحید و یگانگی خواهدبود .

بهرحال هرگاه تأمین اقتصادی را نیز هدف نهائی‌قراردهیم وسایر مقاصد راکنار بگذاریم باز ناگزیریم برای‌وجود خدا ودین مقامی قائل شویم .

ازاین گذشته ‌نظر باینکه‌همه‌محسنات اساسی ازمبدأ دین‌سرچشمه میگیرد و در آن متمرکز میشود ، واضح است که مبنای فرهنك وتمدن بشر جز دین چیز دیگری نیست وبدون دین نه فرهنگی‌وجود خواهدداشت ونه تمدنی .

هرگاه فرض‌کنیم‌که یك نوع فرهنك وتمدنی میتواند بدون دین وجود داشته باشد. مسلماً چنان فرهنك وتمدنی شایسته دوره بدویت خواهد بود و درخورمقام‌انسانیت نیست .

بعلاوه بدون وجود یك فرهنك و تمدن عالی هیچ ملتی اخلاقاً نمیتواند در ارتباطات بین المللی شرکت جوید ، بنا براین سوسیالیسم مجبور خواهدبود که هرگاه وجود دین‌را برای‌جامعهٔ مستقلی لازم‌نداند لااقل دراین مورد بخصوص « ارتباطات بین المللی » ضرورت آن را اذعان نماید .

۳ـ مبنای‌سوسیالیسم‌براین‌اصل استواراست که . مردم همه‌جهان

مساوی هستند، وبنابراین توزیع ثروت باید میان همه افراد بالسویه صورت گیرد. اجرای این منظور بالضروره جنبه بین المللی بخود میگیرد، زیرا اگر همه افراد حقیقتاً مساوی هستند در این صورت نمیشود این معنی را منحصر در افراد کشور خاصی دانست، بلکه همه کشور ها و همه جمعیت های جهان در شمول این معنی شرکت دارند. وبعبارت دیگر باید گفت همه افراد جامعه بشری با یکدیگر مساوی هستند. بنابراین همه کشورها و همه جمعیت ها باید از مجموع ثروت جهان سهم مساوی داشته باشند.

اینجا این پرسش پیش میآید که: این اصل راکی بایداجرا کند؟ مشعلدار و قهرمان اجرای این اصل کیست؟ و آیاافراد کشورهائیکه این فکر بضرر آنهاست چنین نظری را خواهند پذیرفت؟

برای مثال میگوئیم: کی میتواند آمریکا را وادار کند که مازاد ثروتش را بر کشورهای عربستان-افغانستان - چین و غیره تقسیم کند؟

بهرحال بدیهی است که انجام این منظور مستلزم وجود کشوری قوی ومقتدر است تا بتواند چنان فکری را از عالم خیال بمرحله عمل برساند.

در این صورت باز باهمان اشکالاتیکه قبلا بیان شده مواجه خواهیم شد، باین معنی که اگر چنان دولتی بوجود آید باز دولت وافراد کشوری که ثروت زاید بر احتیاجشان را باید بدهند باین امر رضایت نخواهند داد، وهرگاه با جبر وعنف گرفته شود، جنبه اخلاقی قضیه ازبین خواهد رفت، علاوه بر این مجموع ثروت جهان وهمچنین سهم کشورهای جزء نیز هر سال رو بنقصان میرود. زیرا قبلا ثابت شد که هرگاه محصول و فرآورده تولید کننده ای بدون رضایت وی از او گرفته شود طبیعتاً در

فعالیت ولیاقتش خلل وارد می آید، و بالنتیجه میزان تولید همیشه رو بنقصان است .

ادعای سوسیالیسم باین که، کشورهای جزء وغنی میتوانند بامازاد- شان دیگران را سهیم سازند، نیز مردود است ، باین معنی که درچنین صورتی مازاد ثروت بکشورهای فقیر تر نخواهد رفت . بلکه برای اجرای این منظور مرکز توزیعی لازم است که قبلا احتیاجات کشورها راتشخیص داده وبعدباآنها کمك کند.

مرکزیکه برای توزیع وتشخیص نیازمندیهای سایر کشورهاممین میشود ضرورتاً جنبه امپریالیزمی بخودمیگیرد، و تمام عیوب و عوارض سرمایه داری در آن آشکار میشود . در نتیجه بدترین نوع امپریالیزم همین حکومت سوسیالیسم خواهدبود.

بنا براین همان کشور سرمایه‌دار وامپریالیزمی که مبدأ فکر سوسیالیسم برای برهم زدن آن کوشش میکرد، وبرای انهدام آن بوجود آمده بود بصورت امپریالیزم عرض وجود خواهدکرد . ممکن است اعتراض کنند که مقصود سوسیالیسم این نیست که کشورهای غنی‌تر مازاد ثروتشان را بدولتی قوی تر تحویل دهند ، تا اینکه آن دولت ثروت را میان کشورهای فقیر توزیع کند بلکه مقصودی را که سوسیالیسم تعقیب میکند این است که‌هر کشوری درمحیط‌خودش باید توضیع ثروت را بطور تساوی میان افراد عهده دار باشد .

هر گاه قضیه این صورت رابخود گرفت‌جنبه بین المللی سوسیالیسم ازبین میرود، و آنوقت بصورت « سوسیالیسم ملی » در میآید ،

در هرصورت موضوع مرام ومسلك سوسیالیسم ازهرحیث دچار تناقض و تباین میگردد، ومجبور میشود مواد برنامه فرضی خودش را .

یکی پس از دیگری ازدست بدهد، تااینکه صورتی بماند، خالی و پوچ، یعنی یك اصل خالص از مرام سوسیالیسم که منظور آن از بین بردن فقر، است بدون اینکه ابزار پیشرفت آن را داشته باشد، باقی میماند و بس.

باید گفت این اصل ساده مذهبی مخصوص سوسیالیسم نیست، بلکه همه ادیان سالها قبل از بروز فکر سوسیالیسم در موضوع عملی ساختن عقیده سوسیالیسم این حکم را داده‌اند، وحتی امروز خیلی ازدولتها آرزو میکنند که بتوانند آن را اجراء کنند.

آنچه را صورتاً اظهار کردیم عملا نیز مشهود و محسوس است. زیرا چندیست سوسیالیسم مالکیت شخصی را اجازه داده[1] و جنبه انکار وجود خالق وعنوان بین المللی بودن سوسیالیسم را ترك گفته است بنابراین دیگر سوسیالیسمی وجود ندارد.

باتوجه باین سابقه که سوسیالیسم جنبه ضدیت با خدا پرستی و صورت بین المللی خودش را ازدست داده است، باید گفت دیگر آن سوسیالیسمی که با برنامه های افراطی خود مدعی اصلاح جهان است دیده نمیشود بلکه باید آن را نئو سوسیالیزم (Neo. Socialisme) دانست، وبدیهی است که نئو سوسیالیسم یعنی سوسیالیسم جدید، بهمه چیز شباهت دارد جز سوسیالیسم، وهرگاه باز آن را سوسیالیسم بنامند مانند این است که جوراب کهنه ای را مکرر از نخهای متعدد و ناجور رفو کنند بحدی که از نخهای اولی حتی یك رشته هم در جوراب باقی نماند، و باز بگویند این همان جوراب اولی است.

آری ازنظر اینکه جوراب رفو شده کار جوراب اولی رامیکند

۱ــ نمونه دیگر آن بازگرداندن سرمایه‌های ملی شده به صاحبان آنها با بهره چندین ساله درکشور چین است که اخیراً صورت گرفته است.

می توان آن را عملا جوراب نامید، ولی از نظر ایدئولوژی یا بعبارت دیگر از لحاظ فکر وتوجه بعناصر ترکیبیه اصلی آن نمیشود آن را جوراب گفت.

«اینک در موضوع مورد بحث باسلام مراجعه میکنیم» تاببینیم چگونه مسئله برطرف کردن فقر را حل میکند.

سوسیالیسم معتقد است، مادامیکه اصل مالکیت شخصی وجود دارد بالطبع سرمایه داری باهمه عوارض ومعایب آن وجود خواهد داشت، ما اعتراف میکنیم که این اشکال بمورد است ولی در مقابل میگوئیم اگر مالکیت شخصی ملغی شود نتیجه بهتری عاید ما نخواهد شد زیرا دراین صورت فعالیت در کار بشدت نقصان خواهد پذیرفت و نتیجه آن تقلیل ثروت ملی و فردی خواهد بود.

اینجا در برابر تعارض دو اصل قرارمیگیریم، زیرا هردو معنی بجای خود صحیح وقابل توجه است، بنا براین باید سعی کنیم که این اشکال حل شود.

اسلام این مشکل را بطریق صحیح و معقولی حل میکند زیرا میگوید:

عنوان مالکیت شخصی از نظر ایجاد حس فعالیت و دقت درکار امری است پسندیده ومعقول، ولی از لحاظ اینکه اصل سرمایه داری را تقویت میکند امری است ناپسند ونامعقول. بنا بر این عنوان مالکیت شخصی از جهتی باید محفوظ بماند و از جهت دیگر باید ملغی گردد، باین معنی که وجود آن برای تقویت حس فعالیت و دقت در کار لازم است، ولی برای این که حس سرمایه داری تقویت نشود، باید از بین

برود . اینجا این پرسش پیش میآید که : چطور ممکن است شیئی در آن واحد هم محفوظ بماند و هم ازبین برود ؟

بعبارت دیگر چطور ممکن است در آن واحد بگوئیم: این مال متعلق بمنست و متعلق بمن نیست ؟

پاسخ این است که : هر گاه از دو جهت مختلف بمال نظر کنیم آن را همینطور خواهیم دید .

اسلام نیز همین کارراکرده‌است و عملا آنرا بهمین طریق تحت ملاحظه قرار میدهد باینمعنی :

که وقتی‌میگوئیم: « مال‌من» تجربتاً وعملا درست‌است، زیراآن مال در تصرف من است وطبیعی است باید بآن علاقمند باشم و همه نیروی خود را درنگهداری وبهبود آن‌مصرف کنم ولی‌عقلا وبرهاناًوفکراً مال من نیست، ومال خداست. زیرا آفریننده ومالك‌عالم‌وجودخداست وما درمقابل‌خدا میگوئیم :

« ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی‌لله رب العالمین » (۱)

بنا بر این تردیدی نیست که درچیزیکه گفتم «مال من است» همانقدر سهم دارم که خدا بمن اجازه میدهد . بدین طریق مشکل حل میشود، و تعارض بین دو اصل از میان میرود ، نتیجه اینکه عنوان مالکیت شخصی بدون اینکه ایجاب سرمایه داری کند بالضروره‌محفوظ می‌ماند ، ودر عین حال نکته مورد توجه‌که ابقاء حس فعالیت و دقت درکاراست، باالغاء حس سرمایه داری که علی‌الظاهر تناقض‌داشت باین

---

۱ — نماز و عبادت و زندگی و مرگ من مال خدائی است که پرورد گار همه جهانیان است .

ترتیب هم آهنگی میکند، حالا که این مشکل فکراً وعقلا حل شد ببیان و توضیح سه نکته اساسی میپردایم :

اسلام تولیدثروت « فعالیت ودقت درکاررا » تشویق میکند ولی تجمع وتمرکز ثروت « سرمایه داری » را موافق نیست، ومنظور اخیر رابوسیله‌وضع‌قانون، **ارث و انفاق و قرض الحسنة و هدیه و امانت گذاری** و اعطاء یك سوم از دارائی هر فردی را تحت عنوان **وصیت بغیر از وارث قانونی** - و غیرها عملی‌مینماید بدینقرار .

الف - **قانون ارث** در اسلام بسرمایه داری ضربت‌شدیدی میزند زیرا بوسیله این قانون دارائی هر فردی میان بازماندگان وی تقسیم میشود و باز همان ارث در طبقه بعدی میان بازماندگان وارث اولی تقسیم‌میشود وخلاصه دورترین‌افرادهرخانواده‌ای ازدارائی‌فرد ممکنست بهره‌مند گردد .

در هر حال دارائی نمیتواند، برای مدت مدید نزد افراد معینی متمرکز بماند ، از این راه دارائی از شخصی بشخص دیگر یا اشخاص دیگری منتقل میشود وبجریان میافتد وهرگاه از دارائی شخص معینی افرادی بهره‌مندگردند میتوانند آنرا زیادکنند ودرنتیجه برثروت‌عمومی افزوده شود .

ب - **حرمت ربا** ، دراسلام عامل‌مهم دیگری است که در تقلیل سرمایه داری مؤثر است ، ربا عنوان مضر ومهلکی است که مبنای سرمایه داری روی آن قرارگرفته است،باین معنی که شخص‌سرمایه‌دار بدون اینکه زحمت کاروکوشش را متحمل گردد ، و بدون اینکه کار ثابتی راانجام‌دهد، بوسیله داشتن پول‌برثروتش‌میافزاید،بعبارت‌دیگرتحت

این عنوان، پول ایجاد، پول میکند و شخصیت مالک در افزایش آن تأثیری ندارد.

بنا بر این دیگر افرادی یافت نمیشوند که مستمراً تحت دیون پولداران باشند.

ج - با توجه بمراتب سابق‌الذکر نه سرمایه داری. ایجاد خواهد شد، و نه برای استثمار افراد از یکدیگر محلی باقی خواهد بود.

نکته دیگر اینست که همینکه دولت اسلامی وارد بر ارتباطات بین‌المللی شد، هیچوقت مانند دولت سوسیالیسم دچار خطر امپریالیزم نخواهد گردید؛ زکوة، خیرات، قرض‌الحسنه، هبه، امانت‌گذاری وقف، وصیت، و غیرها وسائل دیگری هستند که راه سرمایه داری را مسدود میکنند. این عناوین موجب آن میگردند که پول نزد افراد خاصی متمرکز نشود بلکه باید بحکم این مقررات لاینقطع ثروت از فردی بفرد دیگر از طبقه‌ای بطبقه دیگر منتقل گردد. و بجریان طبیعی افتد، این معنی نتیجه معقول و مطلوب اقتصادی است، که هم بصلاح فرد و هم بصرفه کشور منتهی میشود.

ممکن است در مقابل این توضیحات اعتراض کنند که، هرگاه این روش اقتصادی عملی گردد برای نگهداری فقرا نافع خواهد بود ولی برای رفع حوائج عظیم و نیازمندیهای دولتی در عصر جدید مفید نیست. این ادعا تا حدی بجااست ولی در کشور اسلامی برای وضع مالیات جدید که بمصرف مصالح عمومی برسد هیچگونه مانعی وجود ندارد. و افراد مسلمین هیچگاه از پرداخت وجهی که در راه رفع حوائج برادران دینی شان خرج شود و باوضاع عمومی بهبود دهد خودداری ندارند خداوند در قرآن مجید میفرماید:

ان الله اشتری من المؤمنین اموالهم و انفسهم بان لهم الجنه. (۱)

۱- خداوند مال و جان همه مؤمنین را در برابر بهشت که بآنها میدهد خریداه است

صراحت دارد که مسلمان درمقابل خدا و برای جامعه خداپرستان نه از مال بلکه از جان میگذرد . گذشته از همه این عناوین زکوة یك نوع وظیفه ایست الزامی در صورتیکه خیرات . صدقات ، قرض ـ الحسنه . هبه . امانت گذاری . وقف . وصیت . و غیرها اشکالی دیگر از وظیفه شناخته میشوند . باین معنی که ادای زکوة امریست واجب و وظائف دیگری راکه شمرده ایم اموریست مستحب .

جمع آوری زکوة بنام خدا باید بوسیله دولت اسلامی انجام بگیرد و سایر عناوین خیر . الزام و رسمیتی ندارد زیرا بطوریکه قبلا گفتیم پرداخت زکوة واجب شناخته شده و ترك آن گناه است ، در صورتیکه سایر وظائف مستحبی مربوطه بامور خیر راکه شمردیم عدم اجرای آن گناه شمرده نمیشود و بالعکس هرگاه کسی آنرا انجام داد واجد مزیت تقوی خواهد بود . وتقوی مرحله ایست نزدیك بکمال انسانیت.

این نوع تقوی درهیچیك از تشکیلات جهان و دولت سوسیالیستی نیز بطریق اولی دیده نمیشود بلکه درمحیط سوسیالیسم برای تقوا جائی نیست و انجام امور مستحبه هیچگونه موردی ندارد . زیرا اجبار کامل درکار است که آنچه را زائد از حوائج تان دارید از شما گرفته شود و با دیگران در سطح مساوی قرار گیرید .

بنا براین انجام امور مستحبی طبعاً در چنین حالتی بمنظور تحصیل تقوی مقدور نیست .

در محیط سوسیالیسم هرچه هست دولت است در صورتیکه در در محیط اسلام هرچه هست خدا است .

در جامعه سوسیالیسم عمل انفاق مولود ترس دولت است . درصورتی که در جهان اسلام همراهی و دستگیری بی نوایان از ترس خدااست ،

در نتیجه، این عمل در اسلام امری است اخلاقی و در حکومت سوسیالیسم امریست قانونی. بنابراین برای یک نفر مسلمان صرف مال نه فقط بمنظور تعاون و شرکت در احساسات دیگران است بلکه برای اصلاح و تکمیل نفس میباشد.

ممکن است باین بیان اعتراض کنند که هرگاه عملی از لحاظ ترس انجام گیرد نمیتوان بآن صورت اخلاقی داد و در این صورت چه، مانند یک نفر مسلمان انفاق از ترس خدا انجام گیرد و چه مانند یک نفر سوسیالیست. در محیط سوسیالیسم از ترس دولت « که مازاد از احتیاج بدولت واگذار شود» در این صورت هیچیک از دو عنوان رنگ اخلاقی نخواهد داشت.

این اعتراض را از این لحاظ نقص میکنیم که هرچند ترس یکی است ولی بین دو ترس از لحاظ نوع اختلاف اساسی است باین بیان که ترس از خدا مربوط بایمان است و ترس از دولت مربوط به « حس »

موضوع ایمان وجود خدا است که موضوع مبهم وجامدی نیست. زیرا خدا را حساً جلو خودمان حاضر نمی بینیم و تعبیر صحیح آن همان است که «ایمان بغیب» گفته‌اند. در نتیجه عقابی که از طرف خدا صادر خواهد شد اگر بوجودش ایمان نداشته باشیم نمیتواند در ما تأثیر کند. بنا براین عقاب خدا موضوعی است روحانی و امریست ایمانی. بعلاوه در دین اجبار و الزامی نیست. « لا اکراه فی الدین .... » درصورتیکه در قانون اکراه واجبار وجود دارد. توضیح اینکه چه بخدا ایمان داشته باشیم و چه نداشته باشیم آزادیم، چنان که شمشیر خدا هیچوقت جلوی ما کشیده نیست تا از این رو اوامرش را اجراء کنیم و با اینکه وجودش از نظر ما غایب است بعقاب او ایمان داریم باز مربوط بآزادی کامل ما است. بنا براین ایمان بخدا و ترس از عقاب او هردو تحت اراده ما است و هیچگونه اجباری در آن نیست. بالعکس ترس از دولت

ترس‌از امری است محسوس و مشهود که جلوی چشم ما موجود است و تخلف از آن امریست خطرناك، زیرا بلافاصلهٔ عکس‌العمل آن‌رامیبینیم بهرحال ترس ازیك امر مخصوص معینی ترس از اشخاص یامقامات‌خاص، موضوعی است که ما را اجباراً محکوم بامر غیر میکند. بعبارت دیگر شیئی یا شخص دیگری غیر از خودمان است که شمشیر او برای‌اجرای امر معینی جلوی نظر ما موجود و محسوس است. با این ترتیب‌فرق بین دو نوع ترس‌که یك نوع آن را آزادانه و مستقلا می‌پذیریم‌و کاملا جنبه اخلاقی دارد، با نوع مخالف آن واضح است. (۱)

نتیجه بحث آنکه با در نظر گرفتن مقرراتیکه دین مقدس اسلام برای‌توزیع‌ثروت‌وضع‌نموده‌است‌هرگز توده‌های‌عظیم‌ثروت‌نزد گروه‌معینی جمع نخواهدشد وفقرو بینوائی بشدتی که درجامعه‌های‌فعلی‌حکم‌فرمااست وجودنخواهدداشت. برفرض اینکه‌معدودی‌دراثر ضعف‌وعجزومرض‌و یا تصادفات‌فوق‌العاده‌ای تنگدست و بینواشوند بازنقصی براسلام‌واردنیست.

اسلام قیمت‌و شایستگی‌انسان را باخلاق و شخصیت وتقوی‌میداند نه بثروت و دارائی. بنا بر این درجامعه اسلام بر فرض‌اینکه فقیری یافت شودکسی نمیتواند بر او از لحاظ فقرش بـا نظر حقارت بنگرد. هیچ فرد متمولی بعنوان سرمایه‌داری شایسته‌احترام نیست. نتیجه اینکه فقیر و غنی همه برابر خواهند بود. در این نوع برابری هیچ متمولی حق نخواهد داشت برای خود مزیتی قائل شود و هیچ فقیری خودرا ناچیزوزبون‌نخواهددانست. نه‌میان‌افرادیك‌کشورنزاعی‌و نه‌میان‌کشورهای جهان‌ازلحاظ عدم‌تساوی‌ثروت‌جنگی خواهدبود. دراین‌صورت‌صلح وصفا در جهان برقرار وحکومت خدائی به بهترین‌طرزی‌استوارخواهدگردید.

۱ــ افزون براین تعالیم اخلاقی اسلام در درجه عالیتر مبنی بر «خشنودی خدا» است‌یعنی مؤمنان‌آگاه کارهای نیك‌رافقط به‌خاطر اینکه‌مطلوب ومحبوب خدا است انجام می‌دهند نه‌بخاطر ترس از عذاب یاامید بدثواب.

(پایان)

فهرست